

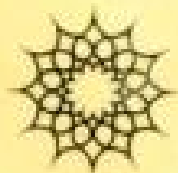
ہفتے ہا

اثر

ایورگرنی

ترجمہ

رقیہ بہزادی



موسسہ مطالعات و تحقیقات فرہنگی

پروہشکادہ

سختی‌ها

اثر
الیور گرنی

ترجمه
رقیه بنزادی



مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)

تهران : ۱۳۷۱

این کتاب ترجمه است از کتاب

O.R.Gurney , *The Hittites*, Penguin Books, 1990,215 p.

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)

دایره

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

هیتی‌ها

شماره: ۶۷۶

ویراستار: سهیلا صارمی

طراح روی جلد: قباد شیوا

خطاط: محمد احصائی

ناظر چاپ: ابوالفضل صحتی

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

تاریخ انتشار: ۱۳۷۱

نوبت چاپ: چاپ اول

لیتوگرافی: میثاق

چاپ: چاپخانه آرین

بها: ۱۴۰۰ ریال

نشانی مؤسسه: خیابان سید جمال‌الدین اسدآبادی خیابان ۶۴ تهران ۱۲۳۷۴

تلفن: ۸-۶۸۶۲۷۶، ۶-۶۸۸۰۳۵، ۳-۶۸۳۲۲۲، ۶۸۶۱۵۲، ۶۸۶۳۸۱ فاکس: ۶۸۶۳۱۷

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

Gurney, Oliver Robert

گرنی، الیور

هیتی‌ها /

The Hittites

عنوان به زبان اصلی:

مترجم

۱. هیتی‌ها. الف. بهزادی. رقیه، ۱۳۱۱ -

DS ۶۶

۹۱۹/۹

هفت	سخنی چند درباره مؤلف
هشت	یادداشت مترجم
نه	نامه مؤلف
یازده	فهرست لوحها
سیزده	فهرست تصاویر
۱	مقدمه کشف هیتی‌ها
۵۸-۱۵	فصل اول: طرح تاریخی
۱۵	۱- کهن‌ترین دوره
۲۰	۲- سلطنت قدیم
۲۴	۳- امپراطوری
۳۸	۴- دولتهای نو- هیتیایی
۴۴	۵- مردم آخایاوتروا در متون هیتیایی
۵۵	۶- هیتی‌ها در فلسطین
۷۴-۵۹	فصل دوم: دولت و جامعه هیتیایی
۵۹	۱- پادشاه
۶۲	۲- ملکه
۶۲	۳- طبقات اجتماعی
۶۷	۴- دولت
۷۱	۵- سیاست خارجی
۸۴-۷۵	فصل سوم: زندگی و اقتصاد

۱۰۰-۸۵	فصل چهارم: ۱ - قوانین و سازمانها
۸۹	۲ - دادگاهها
۹۱	۳ - کیفر و غرامت
۹۵	۴ - مسئولیت دسته جمعی
۹۶	۵ - ازدواج و خانواده
۹۸	۶ - زمینداری
۱۰۱-۱۱۳	فصل پنجم: جنگ
۱۰۱	۱ - ارتش
۱۰۵	۲ - عملیات نظامی
۱۰۷	۳ - دفاع
۱۱۰	۴ - مقررات جنگی
۱۲۸-۱۱۵	فصل ششم: زبانها و نژادها
۱۱۵	الف. زبانهای مکتوب
۱۲۵	ب. زبانهای گفتاری
۱۶۴-۱۲۹	فصل هفتم: دین
۱۲۹	۱ - ملاحظات کلی
۱۳۱	۲ - مراسم دینی محلی
۱۳۶	۳ - دین رسمی
۱۳۹	۴ - پرستشگاهها، مراسم و جشنها
۱۵۲	۵ - علوم دینی و غیبگویی
۱۵۵	۶ - جادوگری
۱۵۹	۷ - مراسم تدفین
۱۸۸-۱۶۵	فصل هشتم: ادبیات
۱۶۵	۱ - ادبیات رسمی
۱۷۲	۲ - افسانه، اسطوره
۲۰۸-۱۸۹	فصل نهم: هنر
۲۰۶	پاره‌ای مسائل
۲۰۹	نتیجه

سخنی چند درباره مؤلف

آلبرت گرنی^۱ به سال ۱۹۱۱ در لندن تولد یافت، و در کالج ایتن^۲ و نیوکالج، واکسفورد، تحصیلات خود را ادامه داد. در سال ۱۹۳۴ به فراگرفتن تاریخ و زبان آشوری پرداخت و در ۱۹۵۶ در این رشته به مقام استادی رسید و در ۱۹۷۸ به افتخار بازنشستگی نایل آمد. درباره هیتی ها تحقیقات عمیقی انجام داد و برای فراگرفتن زبان آنها، یک نیمسال تحصیلی را (۶-۱۹۳۵) در برلن به عنوان شاگرد استاد اهه لولف^۳ گذراند. در طی جنگ جهانی دوم، در توپخانه خدمت کرد و مدت چهار سال وابسته «نیروی دفاع از سودان» بود. سپس در کاوشهایی که در جنوب ترکیه صورت گرفت شرکت کرد. وی در سال ۱۹۵۹ به عضویت فرهنگستان بریتانیا درآمد. کتابهای دیگر استادگرنی عبارت است از «جغرافیای امپراتوری هیتی» و «بعضی از جنبه های دین هیتی ها».

یادداشت مترجم

ترجمه اول این کتاب از سوی مترجم از روی نسخه سال ۱۹۶۶ انجام گرفت، ولی مترجم پس از چندی اطلاع یافت که مؤلف دانشمند باردیگر این کتاب را در ۱۹۹۰ به چاپ رسانده و مطالب فراوانی را از آن حذف یا بر آن افزوده است. از این رو مترجم ناگزیر شد که چاپ جدید را دقیقاً با ترجمه پیشین مقابله کند و همه حذفها و اضافات را منظور بدارد. بنابراین، اگر کسانی نسخه های مقدم بر سال ۱۹۹۰ را در اختیار دارند، از اختلافات این ترجمه با نسخه خود نباید به شگفتی افتند. مؤلف دانشمند، نظریات جدید را بر اساس شواهد باستانشناسی اعمال و بنیاری از سالها و نامها را اصلاح کرده و بعضی کلمات کتیبه هارا، که در چاپهای قبلی هنوز موفق به خواندن آنها نشده بودند، خوانده و در اینجا آورده است. از آنجا که قوم هیتی در ایران ناشناخته است، امید می رود این کتاب با همه کم و کاستی هایش آنها را به دانشمندان ایران معرفی کند، و امید می رود که دانش پژوهان، پس از مطالعه این کتاب، مترجم را از نظریات ارزشمند خود آگاه سازند.

رقیه بهزادی

نامه مؤلف

۲۰ سپتامبر ۱۹۹۱

خانم رقیه بهزادی،

از نامه مورخ اوت ۱۹۹۱ و مقالات ارسالی شما سپاسگزارم. بدبختانه من زبان فارسی نمی دانم، و اگر در آنها مطلبی دربارهٔ هیتی ها بتوان یافت که مورد نیاز من باشد، قادر به خواندن آن نخواهم بود. از این بابت متأسفم.

بعضی از مقالاتم را جداگانه برایتان می فرستم، ولی نمی دانم که آیا شما با خط میخی آشنا هستید یا نه؟ بیشتر کارهای من مربوط به انتشار متون جدید است. اگر بتوانید آنها را بخوانید - به همان ترتیب - برای شما مجهول خواهد بود.

دکتر جان گرنی به من اطلاع داد که شما کتاب «هیتی ها» را به فارسی ترجمه خواهید کرد. از شنیدن این خبر بسیار خوشحالم.

موفقیت شما را خواهانم
ا. ر. گرنی

20 Sept. 1991

Dear Roghiieh Behzady,

Thank you very much for your letter of August and for the parcel of articles which you sent me. Unfortunately I cannot read Persian, and if there is something there about the Hittites, which might have interested me, I shall not be able to read it. I am very sorry.

I am sending you separately some of my articles. But you do not tell me whether you can read cuneiform. Most of my work has consisted in publishing new texts. If you cannot read them, they will similarly be hidden from you.

I understand from Dr. John Gurney that your Department will make a translation of my book "The Hittites" into Persian. I am very happy to hear this. But will you please note that there are two misprints in the book:-

P. 178, in caption to Fig. 20:

for Oeggyptisches read Aegyptisches
(as in the list of Text Figures at the beginning).

P. 181: line 5 from bottom: delete 0.5g

With best wishes,

Yours sincerely,

O. R. Gurney

O. R. GURNEY

فهرست لوحها

- a۱. تندیس کوچک مفرغی از بغازکوی. موزه دولتی برلین
- b. تندیس کوچک از کول تپه
۲. اسیران هیتیایی بر روی یادمان های مصری.
- a. E.Meyer, Darstellungen der fremdvölker/ No. 217
- b. از آرامگاه هارم هاب، موزه ملی آثار باستانی، لایدن
۳. گردونه رانان هیتیایی، نشان داده شده توسط مصریان
۴. «نقش دروازه پادشاه»، بغازکوی
- a۵. تندیس کوچک مفرغی، موزه دولتی برلین
- b تندیس کوچک زرین در موزه بریتانیا
- c تندیس کوچک سربی از کول تپه
۶. بغازکوی، منظره بقایای آرامگاه پایین
۷. بغازکوی، دیوار و حصار جنوبی
۸. بغازکوی، دروازه شیر
۹. آلاجا هویوک، حیوانات عجیب افسانه ای
۱۰. بغازکوی، جانور عجیب افسانه ای از یرقاپو
۱۱. بغازکوی، دروازه خلفی و راهرو
۱۲. یازیلی کایا، منظره راهروی بزرگ
- a۱۳. یازیلی کایا، گروه مرکزی
- b. یازیلی کایا، حرکت دسته جمعی خدایان

۱۴. یازیلی کایا، بخشی از تالار جنبی
۱۵. یازیلی کایا، نقش برجسته در تالار جنبی
۱۶. آلاجا هویوک، پادشاه و ملکه در حال پرستش گاو نر
۱۷. آلاجا هویوک، شکارگراز
۱۸. نقش برجسته در گاوورکالسی (کافر قلعه)
۱۹. نقش برجسته در سربکلی
۲۰. پایه سنگی از بغازکوی
- b. مه‌رتار کننده موس
۲۱. مه‌رهای هیتیایی و اثرهای آنها
- a۲۲. اثر مه‌ر استوانه‌ای هیتی‌ها
- b. انگشتری زرین خریداری شده در قونیه
- a۲۳. ظروف زرین از آلاجا هویوک. دوره پیش - هیتیایی
- b. ظرف آبخوری هیتیایی از حمرة هویوک، البستان
۲۴. ظروف سفالین از کول تپه
۲۵. لوحه هیتیایی به خط میخی. موزه دولتی برلین
۲۶. سنگ‌نوشته هیتیایی به خط هیروگلیفی
۲۷. شیراز ملطیه
۲۸. نقش خدا - هوا از زنجیرلی، موزه دولتی برلین
۲۹. نقش برجسته از قره تپه. از نوازندگان ورقصنده
۳۰. خانه‌ای در آناطولی، در دست ساختمان
۳۱. دشت مرکزی آناطولی
۳۲. بولکار مادن^۱ و کوههای توروس

فهرست تصاویر

۱. نقشه آسیای صغیر
۲. نقشه بغازکوی (هات توساس)
۳. بازسازی دیوارهای دفاعی، بغازکوی، که پایان راهرو را نشان می دهد.
۴. نقشه دروازه، بغازکوی
۵. بازسازی یک دروازه، بخش داخلی
۶. بازسازی یک دروازه، بخش خارجی
۷. خدای ایستاده بر روی گوزن
۸. تندیسهای تالار بزرگ، یازیلی کایا
۹. طرحهای معابد در بغازکوی
۱۰. بازسازی حیاط پرستشگاه ۵، بغازکوی
۱۱. نقش برجسته از آلاجا هویوک، پادشاه در حال پرستش گاو نر، مظهر (خدا-هوا)
۱۲. نقش برجسته از ملطیه
۱۳. اثر مهر، احتمالاً متعلق به قوم میتانی
۱۴. خدا-دشنه، از یازیلی کایا
۱۵. اثر مهرهای هیتیایی.
۱۶. اثر مهرهای سلطنتی
۱۷. منظره جرعه افشانی به افتخار خدایان، از ملطیه
۱۸. شکارگوزن، از ملطیه
۱۹. هیولای افسانه‌ای از کرکمیش

۲۰. تکه‌ای از بنایی مربوط به رامسس که چهره پادشاه هیتیایی (موواتالیس) را، در نبردقادش، نشان می‌دهد. موزه مصر، برلین، مجموعه ۱۹۶۷



نقشه و تقسیمات ایران

کشف هیتی ها

هیتی ها در کتاب عهد عتیق (تورات) بیشتر به صورت یکی از چند طایفه‌ای دیده می‌شوند که اسرائیلیان، در زمانی که به ارض موعود رسیدند، آنها را در فلسطین ساکن یافتند. معروفتر از همه طوایفی هستند که نامشان در تورات - سفر پیدایش، باب پانزدهم، آیات ۱۹ - ۲۱ آمده است: (قینیان، قَنَزیان، قدمونیان، حَتیان^۱، فَرزَیان، رفائیان، آموریان، کنعانیان، جرجاشیان، ویبوسیان)، یا به طور خلاصه تر نام آنها در یوشع، باب سَوَم آیه ۱۰ چنین است: کنعانیان، حَتیان، حَوَیان، فَرزَیان، جرجاشیان، آموریان و ویبوسیان. هنگامی که ابراهیم رادر حال خریدن غار مکفیله نزدیک حبرون از فرزندان حَت (سفر پیدایش، باب بیست و سَوَم) می‌بینیم، یا هنگامی که عیسو با زنان حَتّی ازدواج می‌کند (سفر پیدایش، باب بیست و ششم، آیه ۳۴؛ باب سی و ششم، آیه‌های ۱ - ۳)، یا حت را به عنوان یکی از فرزندان کنعان (سفر پیدایش، باب دهم، آیه ۱۵) یا اورشلیم را به منزله حرامزاده یک اموری و یک زن حَتّی می‌یابیم (حزقیال نبی، باب شانزدهم، آیه ۳)، همان نکته درباره هیتی ها، به عنوان یکی از طوایف اصلی

۱. در تورات نام این قوم به همین صورت آمده است، ولی آن را به صورت هیتی‌ها چنانکه در فرهنگ فارسی آمده است به کار برده‌ایم - م.

فلسطین صدق می‌کند. عبارت زیر (سفر اعداد، باب سیزدهم، آیه ۲۹) ناحیه ویرانه‌ای از فلسطین را که محل اقامت هیتی‌ها بود مشخص می‌سازد: « عمالقه در زمین جنوب ساکنند و حَتّیان و یبوسیای و اموریان در کوهستان سکونت دارند و کنعانیان نزد دریا و بر کنارهٔ اردن مقیمند.» در یوشع، باب اوّل آیه های ۲ - ۴ به نظر می‌رسد که آنان همهٔ سرزمین های میان لبنان و فرات را در تصرف داشتند، ولی مفهوم آن زیاد روشن نیست. در همهٔ این مطالب، نکته‌ای نیست که نشان دهد هیتی‌ها مهمتر از یبوسیای یا جرجاشیان بودند. اما هنگامی که به زمان سلطنت می‌رسیم، تصویر تغییر می‌یابد. همسران هیتیایی سلیمان (کتاب اوّل پادشاهان، باب یازدهم، آیه ۱) از بیگانگان و جزء زنان موآبی، عمّونیان، ادونیان و صیدونیان بودند. بالاتر از همه آن که در دو مورد اشاره به « پادشاه حَتّیان» شده است. در دو کتاب موسوم به «تواریخ ایام»^۳ باب یکم، آیه ۱۷ شرح داده شده است که چگونه سلیمان اسب را از مصر وارد می‌کرد و آن را به «پادشاهان حَتّیان و پادشاهان آرامی» می‌فروخت. در کتاب دوّم پادشاهان، باب هفتم، آیه ۶ - ۷ می‌خوانیم که لشکریان سوری، پس از آن که صدای اسبان و گردونه‌ها را شنیدند، به یکدیگر گفتند: «اینک پادشاه اسرائیل، پادشاهان حَتّیان و پادشاهان مصریان را بر ضد ما اجیر کرده است ... پس برخاسته وقت شام فرار کردند.» پادشاهانی که شهرتشان چنان وحشتی به وجود می‌آورد، احتمالاً بیش از پادشاهان محلی اهمیت داشتند.

هنگامی که مدارک تاریخی مصریان کشف شد، معلوم گردید که پادشاهان سلسلهٔ هجدهم با سرزمینی به نام خته^۴ رابطه داشتند، و این از زمانی بود که تحوتمس^۵ به شمال سوریه نفوذ کرد و از فرات گذشت (سدهٔ پانزدهم پیش از میلاد). مردم خته با متفقین بیشمار خود در نبرد قادش^۶ در کنار رود اورونتس^۷ بارامسس دوم جنگیده بودند. این نبرد را شاعر مصری به نام پنتاور^۸ بتفصیل شرح داده است، همان پادشاه بعدها در زمان سلطنت خود عهد نامه‌ای با آنان منعقد کرد، که متن آن بر دیوار معبد بزرگ کرنک^۹ کنده شده است. چه کسی تردید دارد که مردم خته در متون مصری با هیتی های عهد اخیر یکی نبوده‌اند؟ این حقیقت در زمانی که سنگنوشته های آشور به خط

۲. از کتابهای تورات - م.

3. Kheta

4. Tuhtmosis

5. Kadesh

6. Orontes

7. pentaur

8. karnak

میخی کشف شد تأیید گشت، و چنین معلوم شد که از زمان تیگلات پیلیر اول (حدود ۱۱۰۰ پیش از میلاد)، آشوریان سوریه را «سرزمین حاتی» می‌نامیدند و پایتخت آن را کرکمیش^۹ می‌دانستند. از حضور کوچ نشینان هیتی در فلسطین در روزگار تسلط اسرائیل یا حتی در زمان ابراهیم هیچگونه اشکالی احساس نمی‌شد.

در ۱۸۷۶ وضع چنین بود، هنگامی که سیس^{۱۰} در خطابه‌ای که برای «انجمن باستانشناسی کتاب مقدس»، ایراد کرد پیشنهاد نمود که صخره‌های سنگ سیاهی را که رویش نوعی خط ویژه نوشته شده و در حماة و حلب به دست آمده به هیتی‌ها نسبت داده شود. یکی از این سنگها را در ۱۸۱۲ جهانگردی به نام بورک هارت^{۱۱} مشاهده کرده بود. این شخص در کتاب خود به نام «سفرهایی به سوریه»^{۱۲} گزارش داد که در گوشه خانه‌ای در بازار «سنگی است با تعدادی شکل و علائم کوچک که به نظر می‌رسد نوعی خط هیروگلیف باشد، هرچند به خط مصری شباهت ندارد.» اما این گزارش تا ۱۸۷۰ توجه کسی را به خود جلب نکرد. در این زمان دوجهانگرد آمریکایی به نامهای جانسون^{۱۳} و جساب^{۱۴} موفق شدند که پنج قطعه از این سنگها را در خانه‌های حماة بیابند. اما خصومت بومیان مانع از آن شد که بتوانند نسخه‌های قابل اعتمادی از سنگنوشته‌ها تهیه کنند. در ۱۸۷۲ ویلیام رایت^{۱۵} مبلغ مذهبی در دمشق همراه استاندار ترک سوریه از حماة دیدن کرد، و سرانجام سنگنوشته‌های مزبور در دسترس دانشمندان قرار گرفت. در واقع، پاشای مزبور دستور داد، پنج قطعه سنگ را از خانه‌ها بردارند و به موزه قسطنطنیه بفرستند پیش از این، رایت از آنها قالبهایی تهیه کرده و یک دسته از آنها را به موزه بریتانیا و دسته دیگر را به «صندوق اکتشافات فلسطین» فرستاده بود.

در سال ۱۸۷۱، سنگ حلب در حالی دیده شد که آن را در دیوار مسجدی کار گذاشته بودند. بومیان چنین می‌پنداشتند که این سنگ بیماریهای چشم را علاج می‌کند، و نسلهای بسیاری از مبتلایان به بیماریهای چشم با مالیدن دیدگان خود بر آن، سطحش را صاف کرده بودند. بعدها گزارش داده شد که چند سالی مفقود شده است، ولی در واقع اهالی محل آن را برداشته و سپس آن را به جای خود نهاده بودند.

9. Carchemish

10. A.H. Sayce

11. Burck Hardt

12. Travels in Syria

13. Johnson

14. Jessup

15. William Wright

همان خط را دیویس^{۱۶} بر روی صخره بزرگی مشرف بر رودخانه‌ای در اورز^{۱۷} در کوه‌های توروس دیده بود. وی در آن زمان این خط را «حموی» (از حماة) نامیده بود. این ترکیب خط و صخره در اورز، باعث شد که سپس شماری از آثار تاریخی مشابه را که طی سالها از نقاط دوردست آسیای صغیر به دست آمده بود از همان مقوله به شمار آرد. پیش از همه اینها، بقایای بناها و حجاریهای روی صخره‌ها نزدیک بغازکوی و در آلاجاهویوک^{۱۸} در انحناي رودخانه هالیس^{۱۹} (قلز ایرماق کنونی) قرار داشت، که آنها را شارل تکسیه^{۲۰} در ۱۸۳۹ و، ویلیام همیلتون^{۲۱} در ۱۸۴۲ شرح داده بودند. در سراسیمی تند کنار تپه‌ای بر فراز بغازکوی، دیوارها و باروهای بازمانده از شهری مستحکم و قدیمی دیده می‌شد، و دو مایل دورتر چینه‌ها یا رگه‌های صخره‌ای قرار داشت که یازیلی کایا^{۲۲} «صخره کتیبه دار» نامیده می‌شد و دارای یک فرورفتگی طبیعی بود. بر دیوارهای آن نقوش برجسته‌ای مشتمل بر دو ردیف تصویر کنده بودند که در میان دیوار پستی به یکدیگر می‌پیوستند. در وسط محوطه شهر در بغازکوی، سنگ بسیار فرسوده‌ای به نام نشاتاش^{۲۳} وجود داشت که دارای نوشته‌ای به خط «هیروگلیفی هیتیایی» بود، و شکلها در یازیلی کایا نیز علایمی هیروگلیفی در کنار خود داشت. در آلاجاهویوک، دروازه‌ای بود که در دوسوی آن دو ابوالهول^{۲۴} قرار داشت و منتهی به تلی متشکل از بقایای منازل بود که به شهری باستانی با بنایی عظیم تعلق داشت. اندکی دورتر به طرف غرب، نقوش برجسته‌ای در گاوورکاله سی^{۲۵} «کافر قلعه» دیده می‌شد. در تپه‌های مشرف بر از میر نقوش برجسته‌ای وجود داشت که از زمان هرودوت شناخته شده بود. هرودوت آنها را تجسم‌های حوری کوهی به نام نیوبه و فرعون مصر به نام سسوس تریس^{۲۶} دانسته بود. خود سپس از تندیسهای «نیوبه» و «سسوس تریس» در ۱۸۷۹ دیدن کرد، و در ۱۸۸۰ خطاب‌های دیگر در انجمن باستانشناسی کتاب مقدس قرائت کرد و در آن با اعتماد کامل اظهار داشت که اینها و سایر نقوش برجسته آناتولی همه از زمان هیتی‌ها باقی مانده، و اراضی سرزمینهای کوهستانی در شمال بین النهرین شامل سراسر آسیای صغیر در

16. E. J. Davis

17. Ivriz

18. Alaja Hüyük

19. Halys

20. Charles Texier

21. W. Hamilton

22. Yazilikaya

23. Nishan Tash

24. Sphinxes

25. Gavor Kalesi

26. Sesostris

روزگار باستان، اقامتگاههای طوایف هیتی بوده است.

در این هنگام علاقه‌ای شدید به وجود آمد و تا بیست سال بعد، عده زیادی از باستان‌شناسان از ترکیه دیدن کردند و بر اثر کشف نقوش برجسته مشابه دیگر، بویژه در منطقه کوه‌های توروس و آنتی-توروس^{۲۷} پاداش خود را یافتند. سفرهای برجسته عبارت بودند از مسافرت‌های هومن^{۲۸} و پوخشتاین^{۲۹} (۳-۱۸۸۲)، رمسی^{۳۰} و هوگارت^{۳۱} (۱۸۹۰)، شانتر^{۳۲} (۱۸۹۳)، هوگارت و هدلم^{۳۳} (۱۸۹۴)، آندرسن و کرافوت^{۳۴} (۱۹۰۰). کاوشهایی که در کرکمیش در ۱۸۷۹ از سوی موزه بریتانیا به عمل آمد موجب آشکار شدن شماری سنگ‌نوشته به خط هیروگلیف و همچنین تعدادی بناهای یادگاری شد. یک لوح مکتوب مشابه در ۱۸۹۹ ضمن کاوشهایی در بابل به دست آمد. آثار دیگری به همان شیوه توسط یک هیأت اعزامی آلمانی^{۳۵} در زنجیرلی در شمال سوریه، بین (سالهای ۱۸۸۸ و ۱۸۹۲)، کشف شد. بدین ترتیب، هنگامی که در ۱۹۰۰ مسراشمیت^{۳۵} در صدد انتشار مجموعه کتیبه‌های هیتیایی برآمد، این مجموعه شامل حدود نود و شش اثر یادگاری مکتوب به انضمام مهرها و اثر مهرهای بیشمار بود.

در این ضمن، تاریخ هیتی‌ها بر اثر کشف نامه‌هایی در تل العمارنه (در مصر) در ۱۸۸۷ روشن شد. این نامه‌ها بر روی الواح گل رس بود که آنها را با حروف میخی و بیشتر به زبان اکدی نوشته بودند. مکاتبات سیاسی و اداری فرعون اخناتون (در سالهای آخر حکومتش) و پدرش آمنوفیس سوم به زبان اکدی انجام می‌گرفت و بدین ترتیب شامل دوره‌ای در حدود ۱۳۸۵ تا ۱۳۶۰ پیش از میلاد بود. نه تنها نامه‌های رعایای فلسطینی و هیتیایی اشارات مکرری به پادشاه حاتی و حرکت‌های لشکریان او داشت، بلکه در میان نامه‌ها، نامه‌ای از طرف، سوپی لولیوماس^{۳۶} پادشاه حاتی بود که به اخناتون، به مناسبت روی کار آمدنش تبریک گفته بود. همچنین دو نامه به زبانی ناشناخته دیده می‌شد که یکی از آنها به پادشاه سرزمینی به نام آرزوا^{۳۷} نوشته شده بود. کنوت زون^{۳۸} دانشمند نروژی، در ۱۹۰۲ آنها را بررسی کرد، و خاطر نشان ساخت که این زبان، قرابتی

27. Anti-Taurus

28. Humann

29. Puchstein

30. Ramsay

31. Hogarth

32. Chantre

33. Headlam

34. Crowfoot

35. Messerschmidt

36. Suppiluliumas

37. Arzawa

38. J. A. Knudtson

آشکار با خانوادهٔ زبانهای هند و اروپایی دارد، ولی این عقیده در آن زمان با شک و تردید فراوان تلقی شد، قطعاتی از متونی به همان زبان نیز نزدیک بغازکوی در ۱۸۹۳ به دست شاتر افتاد.

در این هنگام، بسیاری از دانشمندان دریافتند که کاوشهای انجام شده در بغازکوی احتمالاً نتایج فراوانی به بار خواهد آورد. سرانجام، دکتر هوگو وینکلر^{۳۹} از سوی «انجمن شرقشناسی آلمان» امتیاز حفاری را گرفت، و در ۱۹۰۶ کاوشهایی تحت نظر او انجام یافت. نتایج به دست آمده، از حد انتظار بیشتر بود. در حدود ده هزار لوح به خط میخی آشکار گشت، و بیدرنگ معلوم شد که کاوشگران به یک بایگانی سلطنتی دست یافته‌اند. بیشتر این لوحها به زبانی بود که دو نامه «آرزاوایی» به آن تحریر یافته بود و فهم آنها امکان نداشت، اما بعضی از آنها به زبان شناخته شدهٔ اکدی رایج در بابل بود. بررسی مقدماتی اینها معلوم ساخت که این ناحیه پایتخت سرزمین حاتی بوده است. زبان «آرزاوایی» ظاهراً، زبان رسمی این سرزمین حاتی بوده، و همانگونه که سابقاً نام «حتی» وابسته به خط هیروگلیفی حماة شد، به همین ترتیب این نام جای «آرزاوایی» را گرفت تا جای زبان متونی را که به خط میخی بود بگیرد. پس «حتی»، در انگلیسی^{*}، جز تعبیر اصلی «حاتی» نمی‌تواند باشد. اما در مورد تاریخ لوحها، خوشبختانه، در آن زمان سندی به دست آمد که معلوم شد ترجمهٔ هیتی عهدنامه‌ای است که ذکر آن را به میان آوردیم. این عهد نامه بین رامسس دوم و پادشاه حاتی منعقد شده بود. تاریخ ترجمهٔ مصری این عهد نامه بیست و یکمین سال سلطنت فرعون مزبور بود^{۴۰}. پس در اینجا، و نه در سوریه، پایتخت آن ختنهٔ بزرگ قرار داشت که به تحوتمس سوم خراج پرداخته و علیه رامسس دوم جنگیده، و با او پیمان بسته بود. گزارش مقدماتی وینکلر دربارهٔ لوحها، که در ۱۹۰۷ منتشر شد، حاوی فهرست پادشاهان هیتیایی از سوپی لولیوماس (نیمهٔ اول قرن

39. Winckler

* Hittite

۴۰. در واقع مطلب «مصری» عهدنامه عبارت است از ترجمه‌ای که به وسیلهٔ هیتی‌ها تنظیم و به مصر فرستاده شده بود، در صورتی که متن هیتیایی عبارت است از نسخه‌ای از متن اکدی که به وسیلهٔ مصریان تنظیم شده بود.

چهاردهم) تا آرنو وانداس^{۴۱} (پایان قرن سیزدهم) بود. پس از این تاریخ، مدارک به طور ناگهانی به پایان می‌رسد. چنین نتیجه گرفته شده که در طی این دوست سال، دولت هیتیایی در کاپادوکیا بر سایر دولتهای یک اتحادیه بزرگ هیتی مانند کرکمیش، میلید و حماة مسلط بوده است. این اقوام که نام آنها در اسناد آشوری آمده است در حدود ۱۲۰۰ پیش از میلاد مورد حمله قوم موشکی^{۴۲} قرار گرفت که آشوریها در قرن هشتم قوم مزبور را مسلط بر بخشی از آن سرزمین یافته بودند. سپس سایر دولتهای هیتیایی استقلال خود را تحت تسلط کرکمیش ادامه دادند. اما خواهیم دید که دولتهای هیتی در سوریه در هزاره اول پیش از میلاد، به جز کرکمیش، دولتهای جدیدی بودند که پس از سقوط دولت کاپادوکیا به وجود آمده بودند. اما تداوم در استفاده از خط هیروگلیف نه تنها با توجه به کتیبه نشاناتاش در وسط محوطه بغازکوی، بلکه با توجه به علایم هیروگلیف بر اثر مهری در یکی از لوحهای خط میخی، آشکار می‌شود.

خلاصه‌ای گرانبها از پیشرفتی که تا آن زمان در کشف مجدد هیتی‌ها و آثارشان حاصل شده بود در ۱۹۱۰ به وسیله جان گارستنگ^{۴۳} انتشار یافت، که خود در آسیای صغیر در بهار ۱۹۰۷ به سفرهای زیادی رفته و با دکتر وینکلر در بغازکوی ملاقات کرده بود. کتاب او به نام «سرزمین هیتی‌ها» شامل مجموعه‌ای از آثار هیتی است به انضمام شرح جالبی درباره محیط زیست هیتی‌ها و خلاصه‌ای از تاریخ آنان که بر اثر گزارش وینکلر آشکار شده است این کتاب تا سالها بعد اثر موثقی - درباره این موضوع - به شمار می‌رفت. کاوشهای گارستنگ در سکجه - گزو^{۴۴} در شمال سوریه، بقایای قصری مربوط به دوره متأخر هیتی را آشکار ساخت که دارای نقوش برجسته‌ای بوده است. این کاوشها مطلبی به دانش ما درباره تاریخ هیتی‌ها نمی‌افزاید. درحقیقت، نام باستانی این محل هنوز ناشناخته مانده است.

آغاز جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ مانع از کاوش بیشتر شد. دانشمندان انگلیسی را از همکاران آلمانی خود، که در این هنگام مشغول بررسی توده عظیم اسناد بغازکوی بودند، جدا ساخت. نخستین پژوهش درباره دستو زبان «هیتیایی به خط میخی» و نخستین انتشار متون هیتیایی به شکل رونوشت عین، در آلمان در طی سالهای جنگ

41. Arnuwandas

42. Mushki

43. John Garstang

44. Sakje-gozu

جهانی اول، صورت گرفت. هنگامی که پس از پایان جنگ جهانی اول، میان آنها تماس برقرار شد، معلوم گشت که مطالب قابل توجهی در این باره تهیه شده که در آنها دانشمندان انگلیسی منهمی نداشتند. اما موزه بریتانیا در سالهای ۱۹۱۱-۱۹۱۴ با به دست آوردن بسیاری از آثار سنگی و کتیبه های هیروگلیفی غنی شده بود. همه اینها در نتیجه سفر اکتشافی به کرکمیش تحت رهبری هوگارت، وولی^{۴۵} و لارنس^{۴۶} انجام گرفت. بدین ترتیب، ضمن آنکه یک دانش کاملاً آلمانی هیتی شناسی مربوط به بررسی الواح به خط میخی به وجود آمد، گروه کوچک دانشمندان پرشور انگلیسی توجه خود را معطوف به خط هیروگلیف و بررسی هنر هیتیایی کردند. نتایج کوششهای مربوط به کشف خط هیتیایی به وسیله سیس و کاولی^{۴۷} و کمپیل تامپسون^{۴۸} انتشار یافت. اما در واقع این خود، عمل دشواری بود و زحمات آنها عمدتاً بی نتیجه ماند. تنها متن دوزبانه مهم عبارت از مهر تارکنده موس^{۴۹} (لوح ۲۰b) بود که در واقع روکش یک مهرنیمکره ای بود و درباره آن سیس در ۱۸۸۰ رساله ای نوشته بود. این رساله تنها ده علامت میخی و شش علامت هیروگلیف داشت. خود این علایم میخی مستلزم بیش از یک تعبیر بود. آنچه بیشتر به کشف رمز کمک کرد شناخت تعدادی از نام جاها و اشخاص بود که آنها را از کتیبه های آشوری همزمان شناخته بودند. پنج دانشمند به نامهای بوسرت^{۵۰} (آلمانی)، فورر^{۵۱} (سوئیس)، گلب^{۵۲} (آمریکایی)، هرورنی^{۵۳} (چک) و مریجی^{۵۴} (ایتالیایی) با استفاده از نام جاها و اشخاص (که به آنها اشاره شد) جداگانه و به طور مستقل به تحقیق پرداختند، و درباره ارزشهای بیشتر علایم صوتی، که در آواشناسی به کار می رفت، تا حد زیادی به توافق رسیدند و ساختار کلی زبان را معین کردند. اما تنها کشف یک کتیبه طولانی دوزبانه در قره تپه در ۱۹۴۷ بود که کلید معمای اندیشه نگاری بیشماری را به دست داد و کشف رموز را به مرحله کنونی رسانید که در آن همه کتیبه ها، جز قدیمیترین آنها، کمابیش قابل فهم شده است (شرح کامل همه سنگنوشته های هیروگلیفی متأخر با ترجمه آنها به وسیله هاکینز J.D. HAWKINS بزودی انتشار خواهد یافت).

45. Woolley

46. T. E. Lawrenc

47. Cowley

48. Campbel Thompson

49. Tarkondemos

50. Bossert

51. Forrer

52. Gelb

53. Herodotus

54. Meriggi

در برلین، لوحهای خط میخی بغازکوی از سوی انجمن شرقشناسی آلمان به گروهی از آشورشناسان سپرده شد، و انتشار متون میخی به صورت رونوشت عین آغاز گشت. در زمینه زبانشناسی، اندکی بعد نتایج هیجان انگیزی به دست آمد. در ۱۹۱۵ هروزنی نخستین طرح خود را از دستور زبان هیتیایی منتشر ساخت و نشان داد که همان گونه که کنوت زون^{۵۵} در ۱۹۰۲ اظهار داشته بود، زبان هیتیایی مسلماً هند و اروپایی است. یک بررسی استادانه تر از این زبان به وسیله همان مؤلف اندکی بعد تحت عنوان زبان هیتی^{۵۶} انتشار یافت. متأسفانه هروزنی که یک زبانشناس هند و اروپایی نبود فرضیه خود را درباره واژگان این زبان به کار برد و مفاهیمی را آزادانه به کلمات هیتیایی اختصاص داد و این کار را به سبب تشابه واژگان مزبور با سایر زبانهای هندواروپایی موجه دانست. در نتیجه، بسیاری از زبانشناسان فرضیه او را به تمامی رد کردند، هر چند بخش عمده آن در واقع درست بود.

اقدام اصلاحی لازم در ۱۹۲۰ به وسیله زومر^{۵۷} صورت گرفت که زبانشناس برجسته‌ای به شمار می‌رفت و فن آشورشناسی را به اندازه‌ای آموخته بود که می‌توانست متون منتشر شده را بخواند. زومر اصرار می‌ورزید که پیشرفت تنها بر اثر ممارست در یک انضباط دقیق صورت خواهد گرفت، و معانی لغات تنها باید بر اساس مقایسه همه متون در جایی که وجود دارد معلوم شود، نه به وسیله ریشه یابیهای گمراه کننده. اگر به خاطر استفاده گسترده از «تشابه نویسی» در متون هیتی نبود این کار امکان نداشت. دبیران در نوشتن متون هیتی غالباً به جای واژه‌های معمول هیتیایی، واژه‌های سومری یا بابلی را به طریق اختصار به کار می‌بردند. از آنجا که این امر به طور نامنظم اتفاق می‌افتد، متون دونسخه‌ای، معادل اکدی یا سومری یک کلمه هیتیایی را بلافاصله به دست می‌دهد. در جایی که حتی متون دونسخه‌ای وجود ندارد، بسیاری از جمله‌ها به اندازه‌ای آکنده از این واژه‌های اکدی یا سومری است که معنای واژه‌های هیتیایی موجود در متن به آسانی معلوم می‌شود. از قطعاتی که واژه‌های سومری، اکدی، و هیتیایی در آنها در ستونهای موازی آمده است تا اندازه‌ای می‌توان استفاده کرد. اما رویهم رفته این واژه‌ها نوید کننده بود، از یک سو به سبب وضع ناقص آنها، و از سوی دیگر به علت آنکه

55. Knudtzon

56. Die Sprache der Hethier

57. Sommer

مربوط به کلماتی بودند که بندرت در خود متون یافت می‌شدند. هنگامی که شماری از واژه‌های هیتیایی به روش فوق معلوم شد، استفاده از آن در جمله‌هایی که به صورت معمولی هیتیایی خود بودند امکان پذیر گشت، و بدین ترتیب زومر و همکارانش یعنی اهل لولف^{۵۸}، فردریش^{۵۹} و گوتسه^{۶۰} و پس از آنها نسل جدیدی از دانشمندان هیتی شناس، بتدریج دانش هیتی شناسی ما را به جایی رساندند که تمامی متون تاریخی را به طور کلی با اطمینان کامل می‌توانیم ترجمه کنیم. هرچند بسیاری از متون مذهبی و جز آن عباراتی دربر دارند که هنوز تعبیر آنها دشوار است. در واقع، بیشتر متون تاریخی که کمتر آسیب دیده بود تا ۱۹۳۳ ویرایش و به زبان آلمانی ترجمه شده بود.

در این ضمن فورر با ذوق و شوق عمدتاً به بازسازی تاریخ هیتی پرداخته بود. وی مستقل از هروزنی، نیز طرحی دربارهٔ دستور زبان هیتیایی تهیه کرد، ولی نمی‌توان او را در این زمینه پیشتاز دانست. فورر موفق شد که تقریباً همهٔ متون تاریخی مربوط به دورهٔ «سلطنت قدیم» را گردآوری و در یک جلد منتشر، و همچنین یک جدول پادشاهان حاتی را از آغاز تا پایان بازسازی کند. این اثر دارای اهمیتی پایدار بود. خلاصه‌ای که از جنبهٔ زبانی بایگانی هیتی به طور کلی تهیه کرد، به انضمام هشت زبان به خوبی مشهور شد. اما هیجان‌انگیزترین رسالهٔ او در ۱۹۲۴ انتشار یافت که در آن اظهار داشته بود که اشارات هومر به یونانیان یا اهالی آخایا^{۶۱} و حتی به شخصیت‌های ویژه مانند آندره‌اوس^{۶۲} و اته اوکلس^{۶۳} از اهالی اورخومنوس^{۶۴} و آرتره اوس^{۶۵} اهل میسن^{۶۶} (یاموکنای) کشف کرده است. اظهارات او متکی بر منابع منتشر نشده بود، ولی بسیاری از دانشمندان، به انضمام سیس، آنها را با همان شوق و ذوقی که ابراز شده بود پذیرفتند. اما فردریش در رساله‌ای که در ۱۹۲۷ منتشر ساخت از آنها بسختی انتقاد کرد، و سپس، مانند فرضیهٔ هندواروپایی هروزنی، بسیاری از دانشمندان به این قضیه با بدبینی فراوان نگرستند. در اینجا نیز زومر بود که بررسی علمی همهٔ مواد مربوط را به عهده گرفت، و نتایج کار او به صورت مجلّدی عظیم در ۱۹۳۲ تحت عنوان Die Ahijava- Urkunden انتشار یافت. وضع موجود مسأله ناشی از آن مطالب و سایر انتشارات متأخر در بخش پنجم این کتاب

58. Ehelolf

59. Friedrich

60. Götze

61. Achaeans

62. Andreus

63. Eteocles

64. Orchomenos

65. Artreus

66. Mycenae

خواهد آمد.

مقاله راجع به هیتی‌ها اثر هروزنی در ۱۹۲۹ در چهاردهمین چاپ دایرة المعارف بریتانیا به منزله نخستین کوشش برای تلفیق اطلاعات مربوط به زندگی و فرهنگ هیتی‌ها که از متون به دست آمده بود به شمار می‌رفت. اما گوتسه بودکه کتابی درباره آسیای صغیر نگاشت و به کتاب مولر به نام *Handbuch der Altumswissenschaft* در ۱۹۳۳ کمک کرد، و برای نخستین بار شرحی مستند و منظم درباره تمدن هیتی به دست داد. تحقیق او چنان اطمینان بخش و عرضه مطلب از طرف او به اندازه ای روشن بود که اگر چه از آن زمان به بعد چند نقیصه آن رفع شد، ولی در آنچه که وی بنا نهاد هنوز تزلزلی به وجود نیامده است.

نخستین اقدام جالب توجه که در زمینه بررسی زبان هیتی در خارج از آلمان بعمل آمد کتاب المبانی «دستور زبان هیتیایی»^{۶۷} بود که به وسیله دولاپورت^{۶۸} در ۱۹۲۹ انتشار یافت. در آمریکا، استر توانت^{۶۹} رهبر گروهی از زبان‌شناسان هند و اروپایی، که به زبان هیتی از نقطه نظر زبان‌شناسی تطبیقی علاقه مند شده بودند، در ۱۹۳۳ کتابی تحت عنوان «دستور تطبیقی زبان هیتیایی»^{۷۰} انتشار داد که به سبب فرضیات نابهنگام خود درباره ریشه‌شناسی تطبیقی بسختی مورد انتقاد قرار گرفت. ولی این اثر یک دستور زبان تطبیقی بود که کار دانشمندان آلمانی را به طور خلاصه عرضه می‌داشت و نیازی واقعی را برآورده می‌ساخت و جانشین همه کوششهای پیشین از این دست، شامل اثر دولاپورت، می‌شد. دستور زبان استر توانت تا هفت سال اعتبار داشت اما در ۱۹۴۰ یک دستور زبان توصیفی نهایی درباره زبان هیتیایی به قلم یکی از پیشروان هیتی‌شناسی انتشار یافت که عبارت از «مبانی زبان هیتیایی»^{۷۱} بود. این اثر که بوسیله فردریش نوشته شده است احتمالاً تا مدتها به عنوان کتاب مرجع در نوع خود باقی خواهد ماند. کتاب همین نویسنده تحت عنوان «واژه نامه هیتیایی»^{۷۲} (۱۹۵۲) اثر معتبر مشابهی را در زمینه واژه نگاری در اختیار دانشمندان قرار داده است و جانشین «واژه نامه هیتیایی» اثر استراتوانت

67. Elements de la Grammaire Hittite

68. Delaport

69. Sturtevant

70. A Comparative Grammar of the Hettite Language

71. Hethitisches Elementarbuch

72. Hethitisches Wörterbuch

(۱۹۳۵) ۷۳ شده است. اکنون چاپ جدیدی از این کتاب با قطع بزرگ در دست تهیه است، و یک فرهنگ کاملاً جدیدی در مؤسسه خاورشناسی شیکاگو زیر چاپ است.

در خود سرزمینهای هیتی‌ها، کاوش در اواخر قرن بیستم از سر گرفته شد، و این امر بر اثر شرایطی میسر گشت که با شرایط پیش از جنگ دولت ترکیه مشخصاً فرق داشت. فوندرراوستن ۷۴ و گلب ۷۵ از سوی دانشگاه شیکاگو در نقاط مختلف آسیای صغیر به مسافرت پرداختند و تعدادی آثار جدید کشف کردند. فوندرراوستن نیز به کاوش در محل هیتیایی ۷۶ الیشر پرداخت که دنباله عصر مفرغ را در آناتولی از لحاظ سفالگری نشان می‌داد. دولاپورت کاوشهایی در ملطیه در ۱۹۳۲ آغاز کرد. در خود بغازکوی، کاوش در ۱۹۳۱ تحت نظارت بیتل ۷۷ از سر گرفته شد و سال به سال تا آغاز جنگ جهانی دوم ادامه یافت.

کشف یکی از مهمترین آثار هیروگلیفی هیتیایی، یعنی سنگنوشته دو زیانه قره تپه، مرهون زحمات بوسرت مدیر بخش مطالعات خاورمیانه در دانشگاه استانبول و دستیاران ترک او بوده است. بر فراز این تپه، در دامنه توروس، نزدیک رودخانه جیهان ۷۸ (پیراموس ۷۹ باستانی)، یک دژ متأخر هیتیایی است که در ۱۹۴۶ نظر استاد بوسرت رابه خود جلب کرد. کاوش در پاییز ۱۹۴۷ آغاز شد، و معلوم گشت که این دژ دارای دو مدخل یکی در شمال و یکی در جنوب بوده است که به وسیله راهرویی به آن می‌رسیدند و در دو سوی راهرو لوحهای مکتوبی وجود داشته است. در هر مورد، نوشته دست چپ به خط فینیقی باستان، و نوشته دست راست به خط هیروگلیفی هیتیایی بود. به نظر می‌رسد که محتویات سنگنوشته در همه جا یکسان باشد و در واقع، در اینجا، یک متن دوزبانی به خط فینیقی و به خط هیروگلیفی هیتیایی در دست داریم. نسخه دیگر از متن فینیقی بر روی تندیس که بر زمین افتاده بود، نوشته شده بود. در واقع شگفت انگیز است که اثری با این اندازه و با این اهمیت از چشم جهانگردان در طی سالها پنهان مانده باشد. متون هیتیایی و فینیقی مشابه نیستند، ولی تطابق آنها بسیار است. در نتیجه، هر چند بسیاری از مسائل هنوز حل نشده است، این کشف گامی بلند در راه فهم نوشته های

73. Hittite Glossary

74. Von der Osten

75. Gelb

76. Alishar

77. Bittel

78. Jeyhan

79. P. Yramus

هیروگلیفی به شمار می آید.

موضوع کاوش در سرزمینهای هیتیایی بدون اشاره به اقدامات هیأت‌های زیر، کامل نخواهد بود: ۱- هیأت اعزامی به رهبری استاد هتی گولد من^{۸۰} که در طرسوس در کیلیکیا از ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۹ مشغول فعالیت بود. ۲- هیأت اعزامی نیلسون^{۸۱} زیر نظر استاد جان گارستنگ^{۸۲} که یک قلعه هیتیایی را مورد کاوش قرار داد و بعضی از آثار پیشین هیتیایی را در یوموک تپه نزدیک مرسین^{۸۳} به دست آورد. ۳- هیأت‌های اعزامی ترک به آلاجاهویوک زیر نظر دکتر حامت کوشای^{۸۴} در کول تپه^{۸۵} و فراکتین^{۸۶} و قره هویوک^{۸۷} (البستان^{۸۸}) و هوروزتپه^{۸۹} تحت نظر استاد تحسین اوزگوش^{۹۰} و در گدیکلیک^{۹۱} (نزدیک اصلاحیه) و در ایکیزتپه^{۹۲} (نزدیک بافرا) زیر نظر استاد بهادر الکیم، و در قره هویوک (قونیه) به رهبری استاد سادات آلپ در ماشات^{۹۳} یک بایگانی اداری کوچک هیتیایی به دست آمد که از سوی استاد آلپ انتشار خواهد یافت. بقایای قصر یکی از استانداران از دل خاک بیرون آمده که باشهر باستانی هیتیایی تاپیکا^{۹۴} یکی دانسته شده است. در طرسوس و آلاجاهویوک چند لوح هیتیایی به دست آمده و معلوم شده که ایکیزتپه، آسم هویوک^{۹۵} و قره هویوک از محلهای باستانی هیتی ها بوده است. اظهار نظر شده که ایکیزتپه شاید همان محل شهر باستانی هیتیایی به نام زالپا^{۹۶}، و آسم هویوک نیز همان محل بوروش خاتوم^{۹۷} بوده است. در سوریه نیز کاوشهای بسیار صورت گرفته است: در رأس شمرا^{۹۸} - اوگاریت باستانی - کلودشفر^{۹۹} فقید، بایگانی سلطنتی این دولت تابع امپراطوری هیتی را با اثر مهرهای سلطنتی هیتیایی که کلید بسیاری از معماهای هیروگلیفی را به دست داد کشف کرد. چند لوح هیتیایی نیز به وسیله سرلئونارد وولی^{۱۰۰} در تل عطشانه^{۱۰۱} (آلا لاخ^{۱۰۲} باستانی) و همچنین در مسکنه^{۱۰۳} در فرات میانه (عمار^{۱۰۴} باستانی) توسط مارگرون^{۱۰۵}

80. Hetty Goldman

81. Neilson

82. Garstang

83. Mersin

84. Hamit Kos.ay

85. Kultepe

86. Fraktin

87. Karahüyük

88. Elbistan

89. Horoztepe

90. Özgüş

91. Gediklik

92. İkiştepe

93. Masat

94. Tapikka

95. Acem Hüyük

96. Zalpa

97. Burushkhatum

98. Ras Shamra

99. Claude Schaeffer

100. Sir Leonard Woolley

101. Tell Atchana

102. Alalakh

103. Meskene

کشف شده است. باید اضافه کرد که دانشگاه‌های آنکارا و استانبول اکنون دارای بخش‌های معتبر و فعال هیتی‌شناسی هستند.

فصل اول

طرح تاریخی

۱. کهن ترین دوره

دیدیم که چگونه جستجو برای یافتن هیتی ها، از فلسطین تا سوریه آغاز شد، تا این که در ۱۹۰۷ پایتخت سرزمین «حاتی» در بغازکوی در شمال آسیای صغیر کشف شد. این گام آخر، به سبب تضاد بنیادی میان دشتهای سوریه و سرزمین اساساً مرتفعی که خاستگاه هیتی ها را تشکیل می داد، حایز اهمیت است. آسیای صغیر (آناتولی) سرزمین مرتفعی است که، به طور کلی از سواحل دریای اژه در غرب، تا سلسله کوههای بلند در شرق ترکیه گسترده است. از لحاظ ساخت، آسیای صغیر بخشی از اراضی کوهستانی است که، به سوی شرق و سپس به سوی جنوب به طرف مرزهای هندوستان ادامه دارد. این کوههای شمالی، اگر از دشتهای سوریه به آنها بنگریم، دیواری عظیم را تشکیل می دهد که رومیها آن را توروس می نامیدند و به عقیده جغرافیدانان باستان، سراسر جهان واقع در شرق مدیترانه را به دو بخش «درونی» و «برونی» (یعنی شمالی و جنوبی) تقسیم می کرد. اما از فلات آناتولی تنها بخش غربی سلسله جبال توروس، منظره جنوبی را محدود می کند. در شرق، کوههای دیگر مشرف بر این چشم انداز است، که مقدم بر

همه کوه بلند و مخروطی شکل و آتشفشان خاموش ارجیست داغ^۱ قرار دارد که در قدیم آرگایوس^۲ نامیده می شد. این آتشفشان خاموش، بیش از دوازده هزار پا ارتفاع دارد و در پشت آن کوههای آنتی توروس واقع است که به طور اریب از توروس به سوی شمال شرقی متمایل می شود و به توده عظیم بلندیهای شرقی می پیوندد. سلسله کوههای آنتی توروس، رودخانه های فلات را، از رودهای بین النهرین از منتهی الیه شرقی کیلیکیا تا جنوب، جدا می کند. مرکز این فلات را حوضه ای کم عمق اشغال کرده است که از آنجا آبها مخرجی به سوی دریانمی یابند و وارد یک دریاچه نمک (به ترکی توزگل) می شوند. در شمال این سرزمین، همچنین یک سلسله کوه مورب قرار دارد که از بلندیهای شرقی آغاز می شود و سرانجام به ساحل دریای سیاه می رسد. دسترسی به این منطقه همیشه به سبب جنگلهای انبوه دشوار بوده است. این جنگلها بر اثر بارانهای ناشی از ابرهای منطقه دریای سیاه، که بر کوهپایه ها فرو می ریزد، سیراب می شده اند.

رودخانه قزل ایرماق، که دانشمندان روزگار باستان آن را هالیس^۳ می نامیدند و شاید هیتی ها آن را ماراسانتیا^۴ می خواندند، پس از جاری شدن از کوههای شرقی، تا فاصله ای نسبتاً دور در جهت جنوب غربی جریان می یابد. سپس، در نتیجه وجود یک سلسله جبال فرعی، در نزدیکی دریاچه نمک، منحرف می شود و، پس از دوری عظیم، مسیر آن کاملاً تغییر می یابد و از تپه های شمالی به سوی شمال شرقی پیش می رود و به دریای سیاه می ریزد. ناحیه مربوط به هیتی ها که بیشتر با آن سروکار خواهیم داشت شامل انحنایی است که هالیس در مسیر میانی خود و دشت جنوبی دریاچه می پیماید. سپس در شرق به وسیله آنتی توروس و کوههای منقطعتر، محدود می شود. نواحی ساحلی شمالی و جنوبی از آن مستثنی هستند، و نیمه غربی شبه جزیره، به نظر می رسد که مدتها تحت تسلط آرزواوا، یعنی دولت رقیب هیتی ها، بوده است.

هات توساس، پایتخت هیتی در دامنه شمالی یکی از سلسله کوههایی بوده که فلات از آنجا به سوی دریای سیاه متمایل می شود. در رودخانه که از این کوهها به سوی شمال و در بسترهای صخره ای ژرف جاری می شود، در دامنه سراسیمه نزدیک دهکده کنونی بغازکوی به هم می پیوندند. در سرزمین بین این دو رود است که کهنترین جایگاه هیتیایی

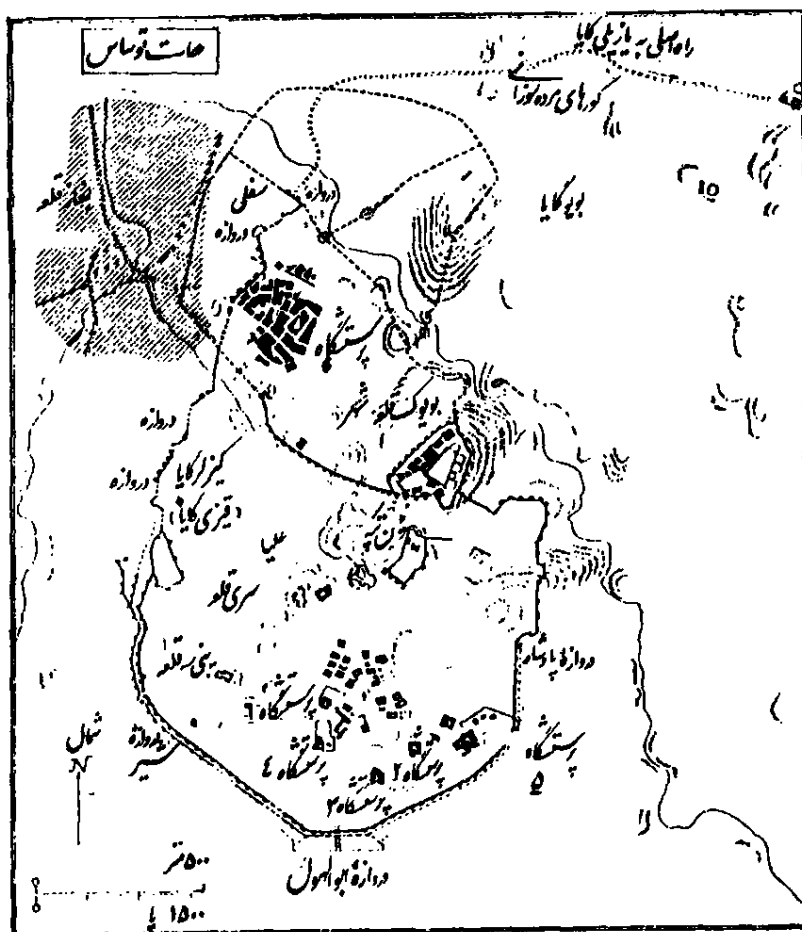
1. Erjiyest Dagh

2. Argaeus

3. Halys

4. Marassantia

در هات توساس کشف شده است. این محل مشرف بر منظره‌ای زیبا از درّه است که در ناحیه شمالی تنها به تپه‌های دریای سیاه در پانزده مایلی آن محل محدود می‌شود و قلعه‌ای طبیعی به‌شمار می‌آید. همچنین نزدیک ملتقای دو راه بسیار قدیمی تجاری است، که یکی از آنها از سواحل اژه از طریق هالیس سفلی تاسیواس و شرق کشیده شده‌است، و دیگری به‌طرف جنوب از بندری در کنار دریای سیاه به نام آمی سوس^۵ (سامسون) تا مدخلهای کیلیکیا ادامه می‌یابد. تنها لازم بود که این شهر با این راهها مربوط شود تا به‌صورت مرکزی که از آن راههای سوق الجیشی منشعب می‌شد درآید.



تصویر ۲. نقشه بغازکوی (هات توساس)

« سرزمین حاتی » تاریخی، به صورتی که آن را در هزارهٔ دوم پیش از میلاد می‌شناسیم، دولت و بعدها امپراطوری بود که به وسیلهٔ پادشاهانی که از این نقطهٔ مستحکم کوهستانی فرمانروایی می‌کردند تشکیل یافته بود. این دولت و زبان رسمی آن، به « هیتیایی » مشهور شده است، و اکنون همان نام را باید پذیرفت. اما زبان « هیتیایی » در آسیای صغیر، بومی نبود، و نام حاتی به وسیلهٔ قوم پیشین این سرزمین که آنها را حاتی ها می‌نامیم به این ناحیه داده شد. زبان هیتیایی هندو اروپایی بر حاتی های غیر هند و اروپایی به وسیلهٔ یک قوم مهاجم تحمیل شد و احتمالاً در همان زمان بود که سایر لهجه‌های دیگر هندواروپایی (لوویایی^۷ پالایی^۸، لوکیایی^۹) و « هیتیایی هیروگلیفی » در سایر بخشهای آناتولی متداول شد (رجوع شود به فصل ششم). بدین ترتیب، می‌توان نسبتاً مطمئن بود که هیچیک از این مهاجمان هند و اروپایی، پیش از ورود به ناحیهٔ حاتی، خود را هیتیایی یا قومی مشابه نمی‌دانستند.

بر طبق سنتی متداول در حدود ۱۴۰۰ پیش از میلاد، نارام- سین^{۱۰} چهارمین پادشاه سلسلهٔ اکّد (حدود ۲۲۰۰ پیش از میلاد)، علیه اتحادیه‌ای مرکب از هفده پادشاه جنگید که در میان آنها پادشاهان حاتی و کانش^{۱۱} و پوروس خاندان^{۱۲} دیده می‌شدند. تاریخ واقعی آناتولی، با ورود بازرگانان آشوری در حدود ۱۹۰۰ پیش از میلاد، آغاز می‌شود. در این زمان، مردم آشور با خط میخی بابل آشنا بودند، و لوحهای گل رس که بازرگانان آشوری مزبور مکاتبات تجاری روزانه با پایتخت را بر روی آنها می‌نوشتند، به تعداد زیاد در چندین محل، ولی بیشتر در کول تپه، کانش باستانی نزدیک قیصریه، به دست آمده است. در میان بسیاری از نامهای غیر آشوری، که در این اسناد دیده می‌شود، چند نام را می‌توان هیتیایی دانست. این مطالب اگر چه زیاد نیست، ولی تا اندازه‌ای کافی است که بتوان به احتمال گفت که هیتی ها پیش از این در آن سرزمین اقامت کرده بودند.

از این لوحها آگاهی زیادی دربارهٔ جمعیت بومی و تاریخ آنها به دست نمی‌آید. اما دربارهٔ فرمانروایان محلی و قصرهای آنان مطالبی می‌شنویم، و پیداست که این سرزمین لاقلاً به ده امیرنشین کوچک تقسیم شده بود، که در میان آنها کانش، بوروش خاتوم (به

6. Hattian

7. Luwian

8. Palaic

9. Lycian

10. Naram-sin

11. Kanesh

12. Puruskhanda

هیتیایی پوروش خاندان)، زالپا و حاتی ظاهراً مقامی برجسته داشته‌اند. از نام چند تن از امیران محلی آگاهی داریم. اما خوشبختانه سه لوحه یافته‌ایم که از شخصی موسوم به پیت خانان^{۱۳} و پسرش آنیتا^{۱۴} نام برده است، زیرا با این دو نفر از روی یک متن جالب توجه هیتیایی آشنا هستیم، که در وضع کنونی لااقل مربوط به ۱۶۰۰ پیش از میلاد است. در آن، آنیتاس^{۱۵} (این صورت هیتیایی نام اوست) فرزند پیت خاناس^{۱۶}، پادشاه کوسارا^{۱۷}، ظاهراً بنا به گفته خودش، سرگذشت مبارزات خود و پدرش را برای نیل به قدرت در مقابل شهرهای رقیب به نامهای نسا^{۱۸}، زالپوا^{۱۹}، پوروش خاندان، سالاتی وارا^{۲۰} و حاتی (یا هات توساس) شرح می‌دهد. این شهرها بسهولت مقهور شدند، و آخرین شهر (که به نام دیگرش یعنی پایتخت دولت هیتی معروف شده است) کاملاً ویران و لعنت شده اعلام شد. شاه آنیتاس پس از درهم شکستن مخالفان، محل اقامت خود را به نسا انتقال داد، که احتمالاً آن را می‌توان با کانش (کول تپه) یکی دانست. در اینجا دشنه‌ای که نام او بر روی آن نوشته شده به دست آمده است. پس به نظر می‌رسد که این پادشاه، در پایان سلطنت خود، بخش اعظم فلات کاپادوکیا را به تصرف درآورده باشد. اما اشاراتی هست مبنی بر آنکه این سنگنوشته ممکن است اثری متأخر و لااقل بخشی از آن جعلی باشد. احتمالاً در طی سلطنت آنیتاس بود که فعالیت بازرگانی آشوریان در کاپادوکیا، پس از آنکه طی بیش از یک قرن ادامه داشت، ناگهان متوقف شد. معلوم نیست این جریان نتیجه پیروزیهای آنیتاس بوده، یا از مصیبتی ناشی شده است که در این زمان دامنگیر شهر آشور گشت. مدرکی وجود ندارد که نشان دهد که نظر فرمانروایان محلی نسبت به آشوریان دوستانه نبوده باشد. در واقع می‌توان تصور کرد که بازرگانان بیگانه به حضور امیران محلی بار می‌یافتند، و آنان را از منافع تمدن برتر بین النهرین بهره‌مند می‌ساختند. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که رابطه آنیتاس با دولت حاتی چگونه بوده است.

13. Pitkhana

14. Anita

15. Anittas

16. Pitlhanas

17. Kussara

18. Nesa

19. Zalpuwa

20. Salatiwara

۲. سلطنت قدیم

سنگنوشته آیتاس، با لعی که علیه شهر هات توساس دارد، از سوی هیتی ها لاقل به سه نسخه در بایگانی آنها به دقت نگاهداری می شد. می گویند وی فرزندی به نام پرووا^{۲۱} یا پیروا^{۲۲} داشته است، ولی تنها قطعاتی از الواحی باقی مانده است که به وقایع بعد از سلطنت او اشارت دارد. هیچیک از پادشاهان هیتیایی آیتاس را نیای خود ندانسته است، و معلوم نیست که هات توساس در چه زمانی و چرا دوباره اشغال شد و آیا پادشاهان هیتیایی که بر آنجا فرمانروایی می کردند از فرزندان او بودند، هر چند کوسارا شهر او در آغاز، به صورت اقامتگاه سلطنتی آنان باقی ماند. در مورد آغاز دولت هیتی، تاریخ نویسان هنوز به فرمان تلی پینوس^{۲۳} پادشاه بعدی اشاره می کنند (که بخوبی حفظ شده)، ولی از نسخه های متأخر بوده است. این فرمان با شرح مختصری از دولتهای سلطنتی قدیم به طریق زیر آغاز می شود: پیش از این لابارناس^{۲۴} پادشاه بود، و آنگاه پسران، برادران، و خویشان سببی و نسبی و سربازانش به هم پیوستند. سرزمین او کوچک بود، اما هر گاه برای جنگ عزیمت می کرد، اراضی دشمنان خود را به زور تسخیر می نمود. سرزمینها را ویران می ساخت و آنها را عاجز می کرد، و دریا را به صورت مرز آنان در می آورد. هنگامی که از جنگ باز می گشت، فرزندان او به هر بخش از سرزمین، به هویسنا^{۲۵} تووانووا^{۲۶}، نناسا^{۲۷}، لاندانا^{۲۸}، زالارا^{۲۹}، پارسوهاندا، ولوسنا^{۳۰} می رفتند بر آنها حکومت می راندند، و شهرهای بزرگ ترقی می کرد(؟).

این سنگنوشته برای نشان دادن یک نتیجه اخلاقی نوشته شد، به این معنا که نیروی سلطنت متکی بر وجود روابط هماهنگ میان اعضای خانواده سلطنتی است. در اینجا باتصویری از قبیله ای نیرومند و متحد مواجه می شویم که جاه طلبانه به هر سو تاختند. از هفت شهر مذکور، تووانووا مسلماً همان تیانا^{۳۱} است که در روزگار باستان وجود داشته است، و هویسنا، معمولاً با کی بیسترا^{۳۲} (کویسترا) یکی دانسته می شود. لوسنا شاید

21. Peruwa

22. Pirwa

23. Telipinus

24. Labarnas

25. Hupisna

26. Tuwanuwa

27. Nenassa

28. Landa

29. Zallara

30. Lusna

31. Tyana

32. Kybistra

لیسترا^{۳۳} (لوسترا) باشد که از شهرهای باستانی به شمار می‌رفته است، و این موضوع از مأموریت سن پل بخوبی آشکار است. زالآرا و ناسا بتحقیق شناخته نشده‌اند، ولی پارسوهاندا (پوروش خاندا) باید در همان منطقه کلی بوده باشد، زیرا در جایی دیگر ذکر شده که در استانی به نام «سرزمین سفلی» قرار داشته، که دشتی است واقع در جنوب شرقی دریاچه نمک در داخل انحنای توروس. به استثنای لاند، که شاید در شمال قرار داشت شهرها گروه مرکبی راتشکیل می‌دادند که از هات توساس فاصله نسبتاً زیادی داشتند.

اما این استنتاج، که تاریخ هیتی‌ها با پادشاهانی با نامهای لابارناس و هات توسی لیس آغاز شد. (که اقداماتشان عملاً مشابه بود) باید با اندکی تردید تلقی شود. از لابارناس هیچ سنگنوشته‌ای باقی نمانده است، و به نظر می‌رسد که در این روزگاران پیشین کلمه «لابارناس» یک لقب سلطنتی بوده است و نه یک نام خاص. کهنترین سنگنوشته‌های موثق در این سرزمین متعلق به شاه هات توسی لیس است. او را بعدها به نام شاه کوسارا خواندند. در این شهر بود که وی نطقی ایراد کرد که منبع عمده اطلاعات ما درباره اوضاع سیاسی اوایل این دولت به شمار می‌رود. با وجود این، همان سند نشان می‌دهد که لاقل در پایان سلطنتش، پایتخت اداری او شهر هات توساس بوده است.

در طی این سلطنت و سلطنت بعدی، قلمرو دولت هیتی به سوی جنوب و مشرق گسترش یافت. مفهوم عمل مزبور به معنای خروج ارتش هیتیایی از سد کوهستانی خود و عبور از سلسله جبال سهمگین توروس، که تنها چند گردنه از میان آن می‌گذشت، بود. شاید ثروت دشتهای جنوبی و تمدن باستانی آنها بود که آنان را به این عملیات نظامی دشوار برانگیخت. به نظر می‌رسد که هات توسی لیس در آغاز، با دولت مترقی یام هاد^{۳۴}، که پایتخت آن در حلب^{۳۵} بود، درافتاده باشد. این دولت در آن زمان، بر شمال سوریه حکمرانی می‌کرد. در این اقدام احتمالاً هات توسی لیس شکست خورد. و شاید به قتل رسیده باشد، زیرا می‌گویند موریسی لیس^{۳۶} اول انتقام خون پدر را گرفته و حلب را با خاک

33. Lystra

34. Yamhad

۳۵. به زبان هیتیایی Halap

36. Mursilis

یکسان کرده است. محاصره اورشو^{۳۷}، که یک شرح ادبی از آن باقی مانده است، بایستی ضمن این لشکرکشی روی داده باشد.

مورسی لیس، که به فتح شمال سوریه قانع نبود، از مسیر فرات پایین آمد و به دولت بزرگ آموری در بابل، که در نتیجه این عمل سقوط کرد، حمله برد. تاریخچه بابل این واقعه را که پایان نخستین سلسله بابل است و حموری برجسته ترین شخصیت آن به شمار می رود چنین ضبط می کند: «در روزگار سامسودیتانا^{۳۸} افراد حاتی به سرزمین اگد تاختند.» این پیروزی سامسودیتانا تاریخساز است. شرح وقایع مربوط به هیتی ها را با تاریخ بابل بخوبی پیوند می دهد. بدبختانه این موضوع مورد بحث است. بر طبق نظریه احتملی، تصرف بابل به دست هیتی ها بعد از ۱۶۰۰ پیش از میلاد روی داده است، هر چند بعضیها این سنه را حدود شصت سال جلوتر یا بعد از آن تاریخ می دانند.

با وجود این، سازمان داخلی دولت هیتی به مرحله ای نرسیده بود که بتواند بار چنین ماجرای سهمگینی را تحمل کند. علایم این عدم ثبات، در طی سلطنت هات توسی لیس آشکار شده بود. شاهزادگان خانواده سلطنتی، به رهبری پسری که از سوی خود هات توسی لیس به عنوان ولیعهد انتخاب شده بود، شورش برپا کرده بودند، ولی این پادشاه به اندازه ای نیرومند بود که این شورش را فرو نشاند. ولیعهد از مقامش عزل و از شهر هات توساس تبعید گشت، و مورسی لیس، که در آن هنگام کودکی بیش نبود، به جای او انتخاب شد. اما غیبت طولانی این پادشاه جوان، ضمن نبردهای خارجی، فرصتی برای توطئه چینی فراهم آورد، و مورسی لیس پس از بازگشت از بابل، به دست هانتی لیس^{۳۹}، که با خواهر خود پادشاه ازدواج کرده بود، به قتل رسید. بدین ترتیب، یک دوره غم انگیز کشتار و توطئه در قصر آغاز شد که تا چندین نسل ادامه یافت، و وضعی برای آن دولت پیش آورد که هرج و مرجی بیش نبود.

از ویژگی سلطنت هانتی لیس شکستهای خارجی او بود. حوریانی ها، که مساکن آنها در کوههای پیرامون دریاچه وان قرار داشت، و مورد حمله مورسی لیس قرار گرفته بودند، به بخش شرقی قلمرو هیتی ها تاختند. در فاصله کوتاهی در شمال شرقی پایتخت، مهاجمان به دو شهر نریک^{۴۰} و تی لیورا^{۴۱} حمله بردند و آن را با خاک یکسان

37. Urshu

38. Samsuditana

39. Hantilis

40. Nerik

کردند، و پادشاه لازم دانست که استحکامات خود هات توساس را تقویت کند. در جنوب، هانتی لیس و جانشینانش ظاهراً بیشتر سرزمینهایی را که به تصرف لبارناس، هات توسی لیس، و مورسی لیس درآمده بود از دست دادند.

در زمانی اوضاع اندکی بهتر شد که در ۱۵۲۵ پیش از میلاد، تلی پینوس^{۴۲}، همسر یکی از شاهزاده خانمها، تخت و تاج را تصرف کرد و با از میان برداشتن رقیبان مدعی موفق به تحکیم موقعیت خود شد. اوضاع آشفته پنجاه سال پیش نیاز به قانون جانشینی و تحکیم دولت هیتی از درون را به وضوح نشان داده بود، و ظاهراً این امر وظیفه عمده‌ای بود که تلی پینوس در صدد انجام دادن آن برآمد. وی فرمان هوشمندانه‌ای تنظیم کرد، که در آن بررسی مختصری درباره تاریخ هیتی به عمل آورد (آغاز این فرمان را در بالا نقل کردیم)، و خطرهای اختلاف و عدم وحدت را در مقامات بالا نشان داد. سپس اعلامیه‌ای در مورد یک قانون دقیق جانشینی و مقرراتی برای رفتار پادشاه و اعیان وضع کرد. به نظر می‌رسد که قوانینی که به این ترتیب اعلام گردید، تا آخرین روزهای امپراطوری هیتی رعایت شد.

در سیاست خارجی، تلی پینوس به برقراری یک مرز مطمئن و قابل دفاع قناعت کرد. وی در شمال و مشرق پایتخت، مهاجمان بربر را تا فاصله امنی عقب راند، و از قرار معلوم، سرزمینهایی را نیز دوباره به تصرف درآورد. اما در مغرب و جنوب، از دست رفتن آرزوا و سرزمینهای فرا سوی توروس، شامل سراسر سوریه را پذیرفت. شاید از ویژگیهای پادشاه مزبور این باشد که نخستین کسی به شمار رفته که با یک دولت خارجی عهد نامه بسته است. این عهد نامه با کیزوواتنا^{۴۳} (کاتااونیا^{۴۴} در زمان رومی ها) بود، که در این تاریخ احتمالاً شامل بخش شرقی دشت کیلیکیا می‌شد که تا دره رودخانه پیراموس ادامه داشت. خود این عهد نامه باقی نمانده است، و ما از مواد آن آگاهی نداریم، اما چون فرمانروای کیزوواتنا ظاهراً مدعی لقب «پادشاه بزرگ» بود و از طرف دیگر، کیزوواتنا به عنوان یک دولت نیرومند در قرن بعد به شمار می‌آمد، می‌توان تصور کرد که تلی پینوس پادشاهی آن سرزمین را با مقام خود تقریباً یکسان دانسته است.

تلی پینوس را معمولاً آخرین پادشاه سلطنت قدیم می‌دانند. از اواسط سلطنت او به

41. Tiliura

42. Telipinus

43. Kizzuwatna

44. Cataonia

بعد، منابع تاریخی دردست نیست ونامهای جانشینان بلافصل او را نمی توان با اطمینان ذکر کرد. این دوره نسبتاً تاریک، فاصله میان دوره تلی پینوس و تودها لیا^{۴۵}س اول را دربر می گیرد. باسلطنت شخص اخیر، دوره تازه ای آغاز می شود. در این فاصله، که قریب نیم قرن است، شواهد باستانشناسی نشان می دهد که در تداوم سلطنت، وقفه ای جدی ایجاد نشده است. در واقع، مدارک کتبی اگر چه دیر یاب است، ولی نایاب نیست، زیرا قباله های زمین یا امتیازات مخصوص که دارای اثر مهر شاه است از ویژگیهای این دوره به شمار می رود.

۳. امپراطوری

در حدود نیمه قرن پانزدهم پیش از میلاد، ظاهراً سلسله ای جدید در هات توساس به قدرت رسید. در این باره، شواهد تاریخی دردست نداریم، ولی نامهای شخصی از نوع نامهای حوریانی در خانواده سلطنتی مرسوم شد و تا حدی می توان گمان برد که منشأ این خانواده در کیژوواتنا بوده است. ولی نامهای پادشاهان همچنان به طور مشخص هیتیایی بود. این نامها در بسیاری از موارد، نامهای سلطنتی به شمار می رفت و پادشاه پیش از نیل به سلطنت، دارای نام مشخص حوریانی بود. نام نخستین عضو خانواده سلطنتی بدین ترتیب، نیکال - ماتی^{۴۶}، ملکه یکی از تودهالیاس ها بود. و این شخص را می توان موقتاً مؤسس سلسله جدید دانست.

تودهالیاس و آرنووانداس نامهایی هستند که در این سلسله مکرر به چشم می خورند، و پژوهشهای اخیر نشان داده است که بعضی متون تاریخی که سابقاً به تودهالیاس چهارم و آرنووانداس سوم در اواخر قرن سیزدهم نسبت داده می شده مربوط به پادشاهان پیشتر به همان نامها، و شاید به خود مؤسس سلسله و فرزندش مربوط بوده است.

در نتیجه، این تودهالیاس در قرن پانزدهم به عنوان فرمانروای مقتدر و نیرومند وفعالی به چشم می خورد که قدرت هیتی ها را احیا کرد و بسیاری از اراضی از دست رفته را دوباره به تصرف درآورد. شرحهای وقایع سالانه فتح آرزوا را در غرب آناتولی و انقیاد

سرزمینی به نام آسووا^{۴۷} را ذکر می‌کند که یادآور استان رومی آسووا است. می‌گویند که توده‌الیاس در جنوب و شرق، حلب را گرفته و ویران کرده و دولت حوریانی میتانی را شکست داده است. این امر را باید جزء تاریخ شناخته شده سوریه در این قرن دانست. به سبب آنکه هیتی‌ها به نجد خود بازگشتند، حوریانی‌ها تحت رهبری یک سلسله آریایی دولتی نیرومند در شمال بین‌النهرین به وجود آوردند و در شمال سوریه به تاخت و تاز پرداختند. حلب، که هیتی‌ها ظاهراً آن را بر اثر فتح از آن خود می‌دانستند، تا مدتی تابع این دولت شد، که آن را میتانی یا هانی گال بات^{۴۸} می‌خواندند. نخستین آسیب بر قدرت حوریانی از سوی مصریان وارد آمد، که تحت فرمان تحوتمس سوم، فرعون فعال خود، حوریانی‌ها را به آن سوی فرات راندند، و آنان نیز تا حدود بیست سال بر سوریه مستولی شدند. اما اندکی پس از مرگ تحوتمس، از نفوذ مصریان بر سوریه کاسته شد و پادشاه هیتیایی در صدد برآمد که حلب را به خاطر نقض عهد، «تنبيه» کند.

اما بار دیگر هیتی‌ها نتوانستند تسلط خود را بر سوریه برقرار سازند. پادشاه میتانی، که با ظهور مجدد هیتی‌ها در این صحنه مواجه شده بود، هیأتی را برای انعقاد عهدنامه صلح و به دست آوردن یک متفق نزد فرعون آمنوفیس^{۴۹} دَوم فرستاد. این عهدنامه به موقع خود به وسیله یک ازدواج سیاسی تأیید شد. در نظر فرمانروایان کوچک سوریه این صف‌آرایی جدید کفه ترازو را به زیان هیتی‌ها تغییر داد و استانهای مرزی یکی پس از دیگری، به دولتهای رقیب پیوست.

حتی در خود آناتولی، توده‌الیاس بزودی بادرشمنی جدید و سهمگین روبرو شد، زیرا به نظر می‌رسد که در طی سلطنت او بود که اراضی ساحلی شمال غربی به تصرف طایفه کاسکا^{۵۰} درآمد. معلوم نیست که اینان از کجا آمده بودند، ولی پیش از دوره توده‌الیاس، که غلبه خود را بر آنها شرح می‌دهد نامی از آنان در هیچ سندی برده نشده است. هیتی‌ها دیگر نتوانستند تسلط خود را بر مناطق ساحلی دریای سیاه برقرار سازند. در همان زمان، نیروهای جدیدی در غرب مشغول فعالیت بود. فردی به نام آتاری سیاس^{۵۱} اهل آحی یا^{۵۲} - احتمالاً یک رئیس قبیله آخایی یونانی - در صدد مداخله در

47. Assuwa

48. Hanigalbat

49. Amenophis

50. Kaska

51. Attarissiyas

52. Ahhiya

غربی ترین متصرفات هیتی ها برآمد. شخص دیگر معروف به مادوواتاس^{۵۳} که نامش را با نامهای پادشاهان پیشین لودیه، یعنی آلیاتس^{۵۴} و سادیاتس^{۵۵} مقایسه کرده اند، و از سرزمین خود توسط آتاری سیاس رانده شده بود، نزد پادشاه هیتی حضور یافت و سرزمینی کوچک در غرب آسیای صغیر به دست آورد. از آن به بعد، توده‌الیاس ظاهراً توانست موقعیت خود را تحکیم بخشد.

اما در زمان جانشین او به نام آرنووانداس^{۵۶} وضع به سرعت آشفته شد. طوایف کاسکا به بسیاری از شهرهای مرکزی هیتیایی در شمال پایتخت حمله بردند. در غرب، مادوواتاس با آتاری سیاس همدست شد و در صدد تصرف تمامی سرزمین آرزواو برآمد. در این سلطنت و سلطنت بعد، دولت گرفتار بحرانی شد که یکی از پادشاهان بعدی با توجه به گذشته چنین می نویسد:

«در روزگار پیشین، سرزمینهای حاتی از فراسوی مرزهایشان(؟) مورد نهب و غارت قرار گرفت. دشمن از کاسکا فرود آمد و سرزمینهای حاتی را ویران و ناسا رامرز خود ساخت. از آن سوی اراضی سفلی، دشمن از آرزواو برآمد، و او نیز سرزمینهای حاتی را غارت و تووانووا^{۵۷} و اودا^{۵۸} را به عنوان مرز خود تعیین کرد. از جانب دیگر، دشمن از آراونا^{۵۹} آمد و تمامی سرزمین گاسیا^{۶۰} را غارت کرد. همچنین از آن سو دشمن از آزی^{۶۱} آمد و در همه سرزمینهای علیا به تاخت و تاز پرداخت، و سامو^{۶۲} را مرز خود ساخت، و دشمن از ایسووا^{۶۳} آمد و سرزمین تگاراما^{۶۴} را ویران کرد. همچنین دشمن از آرماتانا^{۶۵}، بر ما تاخت و او نیز اراضی حاتی را به باد غارت داد و شهر کیزوواتنا را مرز خود ساخت و شهر هات توساس به تمامی در آتش سوخت.»

به نظر کمتر قابل قبول می آید که همه این حملات در یک زمان روی داده باشد، زیرا در آن حال کشور در جنوب رودخانه هالیس به صورت سرزمینی ویران درمی آمد. اما این شرح با واقعیتهای شناخته شده اوضاع در این زمان تطابق دارد، زیرا حمله به همسایگان

53 .Madduwattas

54 .Aliates

55 . Sadyatess

56 . Arnuwandas

57 .Tuwanuwa

58 .Uda

59 .Arauna

60 .Gassiya .

61 . Azzi

62 .Samuha

63 . Isuwa

64 . Tegarama

65 .Armatana

شرقی حاتی را می توان به حمایت میتانی ها نسبت داد، و ضمناً استقلال و توسعه آرزواوا به وسیله نامه های فرعون (در بایگانی تل العمارنه) خطاب به پادشاه آرزواوا تأیید می شود. پایان این دوره ضعف و آغاز دوره جدید به وسیله اعتلای شاه سوپی لولیوماس تأیید می شود. چگونگی جلوس او بر تخت سلطنت در حدود ۱۳۴۴ پیش از میلاد، به نظر غیر عادی می آید، هرچند وی فرزند شخصی به نام تودهالیاس و در بعضی لشکرکشیها همراه پدرش حرکت کرده بود

می گویند کشمکش به خاطر تحکیم قدرت در اراضی حاتی بیست سال طول کشیده است. احتمالاً او بود که دیوار دفاعی عظیم را در بخش جنوبی شهر هات توساس و همچنین استحکامات دیگر پایتخت را، که بعدها درباره آن سخن خواهیم گفت، بنا نهاد. بنابر این، توانست اوقات خود را وقف کار اصلی سلطنت خویش سازد که عبارت از تسویه حساب با میتانی بود، یعنی دشمنی که در نسل قبل وضع کشور را آشفته کرده بود. نخستین حمله به سوریه از طریق گردنه های توروس باتلفات سنگین دفع شد. توش راتا^{۶۶} پادشاه میتانی، بخشی از غنائم خود را به متفق خویش یعنی فرعون مصر تقدیم داشت. بنابراین، حمله بعدی با دقت بیشتری انجام گرفت. شاید معلوم شده بود که استحکامات عمده میتانی ها در شمال سوریه است. در هر صورت، نقشه جدید عبارت از عبور از فرات در ملطیه و حمله به دولت میتانی از پشت سر بود. این راه به سبب وجود طوایف وحشی که در کوههای شمالی سکونت داشتند خطرناک بود و برای مطیع ساختن آنها یک نبرد مقدماتی ضروری به نظر می رسید. عهدنامه ای بادولتی گمنام که متناوباً آزی یا هایاسا^{۶۷} نامیده می شد به امضا رسید. به وسیله ازدواج خواهر پادشاه با رئیس قبیله تحکیم شد. بدین ترتیب، ساحل چپ در امان ماند. سوپی لولیوماس از فرات گذشت و بدون دشواری، استان از دست رفته ایسواوا تصرف کرد و ناگهان بر واسوکائی^{۶۸} پایتخت میتانی حمله برد و آن را گرفته و به باد غارت داد. ظاهراً پادشاه میتانی هیچگونه مقاومتی نشان نداد و از جنگ احتراز کرد. سپس سوپی لولیوماس دوباره از فرات گذشت و وارد سوریه شد. در اینجا امرای کوچک محلی، که از کمک دولت میتانی محروم شده بودند، بیدرنگ سر به اطاعت او نهادند. وی قصد نداشت که مخالفت مصر را برانگیزد، و احتمالاً قانع به این بود که رودخانه اوروتس را به صورت

مرز قلمرو خود درآورد. اما پادشاه قادش (که تحت نفوذ مصریان قرار داشت) وارد صحنه نبرد شد و بر اثر تعرض گردونه های هیتیایی شکست خورد.

ارتش هیتی تا جنوب تا آبینا^{۶۹} (حوبه که در سفر پیدایش، باب چهاردهم، آیه ۱۵ آمده است) نزدیک دهمشق نفوذ کرد. سویی لولیوماس ادعا می کند که لبنان را مرز قلمرو خود ساخته است. خوشبختانه از لحاظ او، فراعنه مصر در این زمان دیگر به دفاع از امپراطوری خود توجه نداشتند و گرفتار اصلاحات مذهبی داخلی بودند.

در نتیجه این لشگرکشی درخشان، که در حدود ۱۳۴۰ پیش از میلاد صورت گرفت، حلب و آلاخ^{۷۰} (عطشانه) جزو متصرفات هیتی شد. عهدنامه های باقی مانده از پادشاهان نوهاسی^{۷۱} (سوریه مرکزی) و امورو^{۷۲}، که شامل منطقه لبنان و قسمت اعظم نوار ساحلی بود، احتمالاً در این زمان منعقد شد. اما کرکمیش گذرگاه عمده فرات را زیر نظر داشت. همچنین بر ناحیه ای که در نزد هیتیان به نام آستاتا^{۷۳} معروف بود نظارت می کرد. این ناحیه که از کرکمیش در طول فرات تا مصب خابور^{۷۴} گسترده بود دست از مخالفت نکشید و انتظار داشت که از توش راتا که هنوز شکست نخورده ولی اعتبار خود را از دست داده بود کمکی دریافت دارد.

در این هنگام سویی لولیوماس در نتیجه امور مبرمی به پایتخت فراخوانده شد. نگاهداری سوریه، که او آن را به فرزند خود تلی پینوس «کاهن» سپرد، ظاهراً کار آسانی نبود. امیرنشینان سوریه به دوگروه طرفدار هیتی و طرفدار میتانی تقسیم شده و هر یک مشتاقانه منتظر نتیجه کشمکش میان دولتهای مقتدر بودند. اما خوشبختانه از لحاظ هیتی ها، بین میتانی ها اختلاف افتاد. توش راتا و پیشینیانش با فراعنه مصر متحد شده بودند و این دوسلسله از طریق ازدواج سیاسی، کاملاً به یکدیگر پیوسته بودند. اما در این زمان مصر مورد اعتماد نبود، و یک شعبه رقیب خانواده سلطنتی میتانی اقتدار خود را در گرفتاری توش راتا یافت. این گروه انتظار داشت که از آشور-اوبالیت^{۷۵}، پادشاه جاه طلب آشور، که نیاکانش سر به اطاعت پادشاهان میتانی نهاده بودند، کمک دریافت دارد. تصادفاً توش راتا در حادثه ای به قتل رسید و پادشاه جدید به نام آرتاتا^{۷۶} و پس از او

69. Abina

70. Alalakh

71. Nuhassi

72. Amuru

73. Astata

74. Habur

75. Assur-Uballit

76. Artatama

فرزندش شوتارنا^{۷۷} استقلال آشور را به رسمیت شناختند و به پادشاه آشور، هدایای گرانبهایی تقدیم داشتند.

هر خطری هم که ارتقاء یک دولت جدید نیرومند در کنار دجله برای آینده دربر داشت، مسلماً اضمحلال قوم میتانی و غلبه هیتی‌ها را بر سوریه تسهیل کرد. هنگامی که سوپی لولیوماس، در حدود ۱۳۲۸ پیش از میلاد به منظور تکمیل کار خویش به آنجا بازگشت، تنها یک محاصره هشت روزه کافی بود که وی قلعه بزرگ کرکمیش را به تصرف درآورد و سوریه از فرات تا دریا تابع دولت هیتی شد. تلی پینوس به عنوان پادشاه حلب و یکی دیگر از فرزندان پادشاه به نام پیاسی لیس به عنوان پادشاه کرکمیش منصوب شدند. به نظر می‌رسد که کیژوواتنا از مدتها پیش جزء متصرفات دولت هیتی شده باشد.

شهرت سوپی لولیوماس را از حادثه‌ای که ضمن اردو زدن او در برابر کرکمیش روی داد می‌توان دریافت. روزی قاصدی از مصر به آنجا رسیده و نامه‌ای از ملکه خود به این مضمون آورده بود: «شوهرم وفات یافته است و من پسری ندارم و می‌گویند که شما فرزندان بسیار دارید. اگر یکی از آنها را نزد من بفرستید، او را به همسری خواهم پذیرفت. من به هیچ وجه یکی از اتباع خود را به همسری اختیار نخواهم کرد. از این عمل بسیار بیم دارم.» سوپی لولیوماس از این تقاضا به اندازه‌ای در شگفت شد که قاصدی را به دربار مصر فرستاد تا اطمینان یابد که او را نمی‌فریبند. قاصد با پیام دیگری از ملکه بازگشت، بدین مضمون که پرسیده بود: «چرا می‌گویید که شما را می‌خواهند فریب دهند؟ اگر پسری داشتم، آیا به بیگانه‌ای نامه می‌نوشتم تا او را از پریشانی خود و کشورم آگاه سازم؟ با این طرز گفتار، شما به من اهانت کرده‌اید. همسر من فوت کرده است و من فرزندی ندارم و هرگز یکی از اتباعم را به همسری انتخاب نخواهم کرد. من جز به شما به هیچ کس نامه ننوشته‌ام. همه می‌گویند که شما فرزندان بسیار دارید. یکی از آنان را به من بدهید تا او را به همسری انتخاب کنم.» تقریباً مسلم است که ملکه مصر که این پیامها را فرستاد. آنخزن آمون^{۷۸} سومین دختر فرعون اخناتون^{۷۹} بود که او را «مرتد» می‌دانستند. ملکه که هنوز دختری جوان بود همسر فرعون توت عنخ آمون^{۸۰} بود که شوهرش در

77. Shutarna

78. Ankheseenamun

79. Akhenaten

80. Tutankhamun

هجده سالگی درگذشته بود. این زن چون هنوز فرزندی نداشت ظاهراً دارای این حق بود که همسر دومی برای خود انتخاب کند و بدین ترتیب جانشینی برای تخت و تاج مصر داشته باشد. سوپی لولیوماس مردی نبود که چنین فرصت غیر عادی را از دست بدهد، و از این رو یکی از فرزندان خود را به موقع اعزام داشت. ولی این نقشه سرنگرفت. گفته اند که این شاهزاده هیتیایی، پس از ورود به مصر، احتمالاً توسط عمال آیی^{۸۱} کاهن، از دریاریان، به قتل رسید. سپس آیی بر تخت سلطنت مصر نشست و ظاهراً ملکه را به زنی گرفت، و بدین ترتیب، غصب سلطنت را مشروع نشان داد. بدون تردید، آنخن آمون می خواست با استمداد از پادشاه هیتیایی، خود را از ازدواج با کاهن برهاند. اندکی پس از این واقعه، فرزند توش راتا، پادشاه مقتول میتانی که از خطری جان به در برده بود، نزد سوپی لولیوماس آمد و از او کمک خواست. در اینجا فرصتی پیش آمد که در برابر تهدید روزافزون آشور، کشوری به مثابه سپربلا ایجاد شود. پادشاه زیرک هیتیایی نمی خواست این موقعیت را از دست بدهد، و از این رو آن شاهزاده را به پیاسی لیس (پادشاه کرکمیش) معرفی کرد و آن دو با قوای فراوانی از طریق فرات پیش رفتند و وارد واسوگانی^{۸۲} پایتخت میتانی شدند. در نتیجه، یک دولت میتانی دیگری که تابع دولت هیتی بود به وجود آمد، ولی نتوانست در برابر حملات آشوریان مقاومت کند آشوریان اندکی پس از مرگ سوپی لولیوماس توانستند بر دولت میتانی مسلط شوند و بدین ترتیب در آن سوی فرات با هیتی ها روبرو شدند.

اما تسلط هیتی ها بر سوریه بار دیگر به طور جدی مورد تهدید قرار نگرفت. هنگامی که سوپی لولیوماس، و اندکی بعد، فرزند ارشدش آرنووانداس دوم، بر اثر بیماری واگیردار درگذشتند، و تاج و تخت به مورسی لیس دوم که جوانی بی تجربه بود انتقال یافت، فرمانروایان حلب و کرکمیش، وفادار ماندند، ولی بیشتر از سوی ایالات غربی امپراطوری بود که خطر مورسی لیس را تهدید کرد. در اینجا به علت دشواری در تعیین محل های نامبرده بسیاری از موضوعات، روشن نیست. همان گونه که دیدیم دولت نیرومند آراوا که روزگاری مغلوب تودهالیاس شده بود، استقلال خود را طی انحطاط دولت هیتی اعلام کرده و پادشاه آن حتی با فرعون مصر مکاتبه برقرار ساخته بود. این دولت مجدداً مغلوب سوپی لولیوماس شده بود ولی اکنون دوباره، با دولتهای تابع خود

یعنی میرا^{۸۳}، کوالیا^{۸۴}، هاپالا^{۸۵} و سرزمین رودخانه سحا^{۸۶}، سر به شورش برداشت. اما مورسی لیس جوان، فرزند خلف پدر خویش بود. در نتیجه نبردی سخت که دوسال ادامه یافت و درباره آن شرحی مفصل در دست داریم، دولت آرزوا بسختی شکست خورد و پادشاه آن به قتل رسید و دست نشانندگان هیتیایی به عنوان فرمانروایان چندین کشور منصوب شدند. یکی از رؤسا، بر اثر ازدواج با شاهزاده خانمی هیتیایی، به تخت و تاج هیتی وابسته شد. این وضع تا پایان حیات مورسی لیس ادامه یافت، ولی متصرفات هیتی در این سو هرگز در امان نبود، و هر پادشاهی که بر تخت می نشست مجبور بود آشوبی را در آنجا سرکوب کند.

مرز شمالی نیز همیشه به علتی دیگر موجب نگرانی بود. در اینجا رقیب نیرومندی مانند آرزوا در غرب دیده نمی شد. دشواری در این بود که هیچ دولت ثابتی وجود نداشت که با آن عهدنامه‌ای بتوان منعقد کرد. پادگانهای هیتیایی در مراکز عمده قرار داده شده بود، به نظر نمی رسد که توانسته باشند قوم کاسکا را، که در دره‌های دوردست مجاور دریای سیاه اقامت داشتند، بر جای خود بنشانند. اشاره‌ای هم به این نکته وجود ندارد که این طوایف از آن سوی مرزهای دولت هیتی کمک دریافت کرده باشند. با وجود این، پادشاه مجبور بود که هر چند سال یک بار به تپه های شمالی جهت آرام ساختن آن سرزمین لشکرکشی کند. مورسی لیس نبردهای خود را در مورد سالهای اول، دوم، پنجم، ششم، هفتم، نهم، سیزدهم، بیست و چهارم، بیست و پنجم، و بیست و ششم سلطنت خویش دوباره به تفصیل ذکر کرده است. به نظر می رسد که هر یک از این نبردها با موفقیت قرین بوده ولی به مرحله قطعی نرسیده باشد؛ طوایف همیشه آماده بودند که با مشاهده کوچترین علامت ضعف، دوباره سر به شورش بردارند. بدین ترتیب، گمان می رود که علل ناآرامی در مواردی عمیقتر از آن بوده که خود هیتی ها می پنداشتند.

اندکی دورتر در شرق، دولت آزی - هایاسا^{۸۷} در سال هفتم سلطنت آشوب برپا کرد و دوباره کاملاً سرکوب شد. این لشکرکشی در آغاز به عهده یکی از سرداران پادشاه محول شد، زیرا پادشاه مجبور بود در کومانی^{۸۸} (کومانای باستانی^{۸۹}) در یک سلسله مراسم

83. Mira

84. Kuwatya

85. Hapalla

86. Seha

87. Azzi- Hayasa

88. Kummanni

مذهبی شرکت جوید.

در این ضمن حتی سوریه، ظاهراً بر اثر تحریک مصر، سر به شورش برداشت. مصر در این هنگام تحت فرمانروائی هارم هاب^{۹۰}، شروع به اظهار وجود کرده بود. پادشاه کرکمیش، پیاسی لیس سابق که اکنون به نام شر - کوشوخ^{۹۱} معروف شد، حدود ده سال بر این نواحی حکومت رانده بود. وی تصادفاً برای شرکت در جشن به برادرش در کومانی پیوست، و در آنجا بیمار شد و درگذشت: در طی غیبت پادشاه، کرکمیش ظاهراً مورد تهدید آشوریان قرار گرفت. دخالت شخصی پادشاه ضرور می نمود و بنابراین، وی در سال نهم سلطنت خود به سوریه رفت. به نظر می رسد که تنها حضور ارتش امپراطوری، شاهزادگان سرکش سوری را به اطاعت وادار ساخت فرزند شر - کوشوخ به عنوان پادشاه کرکمیش منصوب شد و، ظرف یک سال، مورسی لیس توانست برای به پایان رساندن عملیات علیه آزی - هایاسا به شمال برود.

مورسی لیس برای فرزند و جانشین خود به نام موواتالیس^{۹۲} کشوری به جای نهاد که بخوبی مستحکم شده و پیرامون آن را چندین دولت تابع فرا گرفته بود. پس از جلوس پادشاه بر تخت سلطنت، هیچ آشوب جدی برپا نشد. نوعی زورآزمایی در غرب لازم بود، ولی نام دشمن ثبت نشده است. شاهزادگان تابع در سرزمینهای آرزوا در مقام خود تأیید شدند، و عهدنامه تازه ای با آلاکساندوس^{۹۳} پادشاه ویلوسا^{۹۴} که در اینجا به عنوان یکی از زمینهای آرزوا نامیده شده، که از زمان لابارناس پیوسته نسبت به حاتی وفادار مانده بود. موواتالیس، که از این جناح آسوده خاطر شده بود، توانست توجه خود را به خطری جدید از جنوب معطوف دارد. سبب این بود که مصر سرانجام به فعالیت پرداخته بود. فراعنه سلسله نوزدهم، می خواستند که سرزمینهای واقع در سوریه را، که پیش از این به تصرف تحوتمس سوم درآمده و بر اثر سستی مصلح مذهبی (اخناتون) از دست رفته بود، دوباره تسخیر کنند. در حدود ۱۲۹۰ پیش از میلاد، ستحوس^{۹۵} اول، با قوایی به کنعان رفت و پس از برقراری نظم و آرامش، تا قادش، در کنار رود اورونتس، پیشروی کرد. ظاهراً هیتی ها عکس العملی جدی از خود نشان دادند و، در سراسر بقیه سلطنت

89. Comana

90. Harmhab

91. Shar-Kushukh

92. Muwatallis

93. Alaksandus

94. Wilusa

95. Sethos

ستحوس صلح محفوظ ماند. اما پس از جلوس رامسس دوم در ۱۲۷۹ پیش از میلاد معلوم شد که زورآزمایی میان دو دولت رقیب، دیگر اجتناب ناپذیر نخواهد بود و برای این منظور، موواتالیس قوایی از هریک از متفقین خود گرد آورد. فهرستی از آنها به وسیله دبیران مصری به دست داده شده (مدارک هیتیایی مربوط به این سلطنت به دست نیامده است)، و در اینجا برای نخستین بار ذکری از داردانیانها^{۹۶} به میان آمده است که با آن از طریق ایلید هومر آشنا هستیم.

ارتشهای امپراطوری در قادش در پنجمین سال سلطنت رامسس، (۵ - ۱۲۷۴ پیش از میلاد)، با یکدیگر تلاقی کردند و موواتالیس با گمراه کردن عمدی جاسوسان مصری، مصریان را که با نظم و ترتیب به شهر نزدیک می شدند کاملاً غافلگیر کرد، و تنها به سبب بی انضباطی هیتی ها بود که رامسس توانست بر آنها غلبه کند. فرعون از شجاعت خود در نوشته های روی دیوارهای معبد مصر لاف زده است، ولی برتری هیتی ها در سوریه از میان نرفت. حتی موواتالیس توانست پیشروی کند و ناحیه آبا^{۹۷} یا آیینا نزدیک دمشق را به تصرف درآورد. در واقع بدین ترتیب تردیدی نیست که نبرد قادش منجر به پیروزی قاطعی برای هیتی ها شد.

در طی سلطنت موواتالیس، استانهای شمال شرقی کشور به صورت شاهزاده نشینهای مشخص تحت نظارت هات توسی لیس، برادر باکفایت و جاه طلب پادشاه، درآمد و شهر هاک پس^{۹۸} به عنوان پایتخت تعیین گشت. خود پادشاه در شهری جنوبی تر به نام تارحون تاسا^{۹۹} اقامت گزید تا به صحنه عملیات در سوریه نزدیکتر باشد. بدین ترتیب هات توسی لیس مقامی ارجمند داشت، و عجب نیست که اورچی - تسحوب^{۱۰۰}، فرزند جوان موواتالیس که جانشین او شد، در صدد تصرف اراضی او برآمد. شاید گمان می کرد که عمویش مقاصدی درباره تاج و تخت در سر می پروراند. اما خود او کتیبه ای برجای نهاده است، و جزئیات سلطنت کوتاه او بکلی ناشناخته است و این موضوع از شرح غرض آلود هات توسی لیس معلوم می شود. شخص اخیر می گوید که چگونه توهینهای اورچی - تسحوب را طی هفت سال تحمل کرد، ولی سرانجام به برادرزاده خود اعلان جنگ داد و او را از تخت سلطنت به زیر آورد. این که وی به این آسانی در این

96. Dardanians

97. Aba

98. Hakkic

99. Tarhuntasa

100. Urhi- Teshub

کودتا موفق شد حاکی از آن است که حکومت اورحی - تسحوب رویهم رفته محبوب یا معقول نبوده است. خود اورحی - تسحوب در شهر ساموحا^{۱۰۱} (نزدیک ملطیه) به اسارت درآمد، ولی با او به مهربانی رفتار نمودند و با احترام به یک استان دوردست سوریه به نام نوهاسی^{۱۰۲} تبعید کردند.

با جلوس هات توسی لیس سوم، در ۱۲۶۴ پیش از میلاد که فرماندهای با تجربه و مردی تقریباً پنجاه ساله بود، یک دوره صلح و پیشرفت نسبی برای امپراطوری هیتی آغاز شد. در ابتدای سلطنت او، با مصر اختلافی پیش آمد، که علت آن معلوم نیست، و پادشاه کاسی بابل به نام قاداش مان - تورگو^{۱۰۳} قول داد که در صورت وقوع جنگ به کمک هات توسی لیس بشتابد. اما این اختلاف به طور مسالمت آمیزی حل شد. امکان دارد که قدرت روزافزون آشور موجب نزدیکی دو امپراطوری رقیب حاتی و مصری شده باشد. روابط میان آنان بتدریج صمیمانه تر شد، تا آنکه در ۱۲۵۸ پیش از میلاد، عهدنامه مشهوری به امضا رسید که صلح و امنیت را در سراسر کرانه خاوری مدیترانه برقرار ساخت، نه تنها پادشاهان، بلکه ملکه های دو کشور، پیامهای تهنیت آمیزی با یکدیگر مبادله کردند که یکی از آنها حفظ شده است. سرانجام، سیزده سال بعد، این عهدنامه بر اثر ازدواج شاهزاده خانمی هیتیایی بارامسس فرعون مصر مستحکم گشت. این که هات توسی لیس در سن شصت و نه سالگی دختری بالغ داشت چنین توجیه می شود که باملکه خود یعنی پودوچا^{۱۰۴} (دختر کاهنی از کیزوواتنا)، هنگام مراجعت از جنگ برادرش با مصر در بیست و نه سال پیش از آن، ازدواج کرده بود.

در زمان هات توسی لیس، پایتخت به هات توساس، بازگردانده شد. این شهر ظاهراً توسط مردان طایفه کاسکا^{۱۰۵}، در زمان غیبت برادر هات توسی لیس یعنی موواتالیس در جنوب، غارت شده بود. این شهر را دوباره ساختند و اسناد بایگانی آن را دوباره استنساخ کردند. با توجه به شمار فرمانهای مذهبی و اداری که توسط این پادشاه و ملکه اش پودوچا انتشار یافت به نظم و پیشرفتی که ایجاد شده بود می توان پی برد. شهر تارحون تاسا به صورت مرکز دولت سلطنتی تابعی درآمد و فرزند دیگر موواتالیس به نام کورونت^{۱۰۶} که خود هات توسی لیس او را تا سن بلوغ تربیت کرده بود به عنوان فرمانروای

101. Samuha

102. Nuhasi

103. Kadashman-Turgu

104. Puduhepa

105. Kaska

106. Kurunta

آن گماشته شد، و مقامی شبیه مقام نایب السلطنه کرکمیش به او اعطا گردید. از مدارک اندک تاریخچه‌هایی که از زمان هات توسی لیس باقی مانده می‌توان احساس کرد که اوضاع در غرب چنین مطلوب نبوده است. شاید مختصری عملیات نظامی علیه سرزمین رودخانه سحلازم بوده است. پادشاه آنجا از کار برکنار و دیگری به جایش منصوب شد. روابط بابابل نیز پس از مرگ قاداش مان - تورگو در حدود ۱۲۷۴ پیش از میلاد رو به خرابی نهاد. نامه‌ای از هات توسی لیس خطاب به قاداش مان - انلیل^{۱۱۷} در دست داریم که در آن شکایت کرده که پس از جلوس او بر تخت سلطنت این شخص اخیر سفیرانی به حاتی نفرستاده است. شاید اورچی - تسحوب تبعیدی در این کار دست داشته است، زیرا هات توسی لیس می‌گوید که اورچی - تسحوب، ضمن اقامت در نوهاسی مشغول توطئه با بابلی‌ها بوده و بنابراین از نوهاسی منتقل و به کنار دریا فرستاده شده است. این عبارت مبهم شاید اشاره به جزیره قبرس باشد. این که وی بعداً در سرزمینی بیگانه می‌زیسته از سندی دیگر مستفاد می‌شود، و شاید این سرزمین، قبرس بوده باشد. ظاهراً از اینجا بوده که با فرعون مصر رابطه برقرار کرده است. اما اگر قصد او در این کوششها استمداد از یک دولت بیگانه به منظور بازیافتن تخت و تاجش باشد، ظاهراً با موفقیتی روبرو نشده است. هات توسی لیس پادشاه، تهیه کننده سند قابل توجهی است که به طور مفصل در فصل هشتم آن را شرح خواهیم داد. هدف عمده آن ظاهراً توجیه قصد تصرف تاج و تخت و طرد پادشاه قانونی بوده است. وی می‌گوید که بر اثر تحریکات شدید و همچنین دستور مستقیم الهه ایشتار (=عشتر) ساموخا عمل کرده است. ظاهراً این شرح، غرض آلود و رویهم رفته غیرقابل اعتماد است، اما به عنوان مدرک یک آگاهی سیاسی تکامل یافته، در جهان باستان منحصر به فرد است.

باتوجه به سن هات توسی لیس مرگ او شاید مدت کمی پس از ازدواج دخترش با فرعون روی داده باشد. فرزند و ولیعهد او تودهالیاس چهارم جانشین او شد، هرچند ملکه بودوحیا تا مدتی در اداره امور کشور سهمی عمده بر عهده داشت. تودهالیاس مانند پدرش در جوانی به خدمت الهه ایشتار ساموخا درآمده بود و به نظر می‌رسد که به وظایف مذهبی خود توجهی مخصوص مبذول داشته و اصلاحاتی در جشنها و سایر تشریفات به عمل آورده است. شاید او بوده که دستور ساختن نقوش برجسته یازیلی کایا

را داده باشد. نقش او را در اینجا در حال حمل « طغرای » او در هر دو تالار می‌یابیم (تصویر ۸ شماره ۶۴ و لوح ۱۵). همه اینها حاکی از آن است که لااقل نخستین بخش سلطنت او در آرامش و ترقی می‌گذشته است.

شواهد تاریخی برای این سلطنت و سلطنتهای بعد، عمدتاً، خارج از هات توساس به دست می‌آید. بایگانیهای اوگاریت^{۱۰۸} (در رأس شمراء) نشان داده است که سرزمین سوریه در اختیار هیتی ها باقی ماند. پادشاه کرکمیش که از عموزادگان تودهالیاس بود، همچنان به عنوان نایب السلطنه نیرومندی به کار خود ادامه داد، و در امور سیاسی اوگاریت و دولتهای کوچکتر اعمال نفوذ می کرد. امروز، که بر اثر ازدواجهای سیاسی با خانواده سلطنتی هیتیایی روابط نزدیک داشت، همچنان وفادار ماند.

در آن سوی فرات علیا، ایسوا هنوز به عنوان یک سرزمین تابع هیتی و تحت فرمان یک عضو خانواده سلطنتی اداره می شد. اما در اینجا وضعی تهدید کننده در حال تکامل بود. در جنوب ایسوا منطقه میتانی - هانی گال بات سرانجام به دست پادشاه آشور به نام شلمنصر^{۱۰۹} اول تسخیر گردید. این امر در زمان روی کار آمدن تودهالیاس روی داد و جانشین او توکولتی - نینورتا^{۱۱۰} بیدرنگ علیه سرزمینهای حوریانی لشکرکشی کرد. تودهالیاس نامه هایی به توکولتی - نینورتا با عبارات مسالمت آمیز نوشت و جلوس او را بر تخت سلطنت آشور تبریک گفت، ولی او می‌بایستی درک کرده باشد که مقابله با او اجتناب ناپذیر است. نخستین اقدام، منع تجارت بود که بدان وسیله پادشاه آشور تعهد کرد که از دسترسی آشوریان به بنادر مدیترانه‌ای او جلوگیری کند. به نظر می‌رسد که سرانجام تودهالیاس به اقدام نظامی دست زده و تا شمال فرات پیش رفته باشد تا جلو تعرض آشوریان را بگیرد. این اقدام با شکست سختی مواجه شد، و پادشاه ایسوا در این وضع مبرم به کمک او نیامد. به نظر می‌رسد که این شکست موجب تزلزل شدید دولت هیتی شده باشد. پادشاه اوگاریت از پرداخت خراج سرباز زد و با پادشاه آشور به مکاتبه پرداخت. در جایی دیگر، سخن از توطئه هایی به میان می‌آید، و شواهدی در دست است که کورونتا یعنی دولت تابع تارحون تاسا، در صدد تصرف تاج و تخت برآمده است. اما ظاهراً ثبات برقرار شده است و دلایلی در دست نیست که نشان دهد سلطنت در آشوب به پایان رسیده باشد.

جانشین توده‌الیاس فرزندش آرنووانداس بود که دربارهٔ او چیزی نمی‌دانیم، جز آنکه احتمالاً پس از سلطنتی کوتاه بدون وارث درگذشت. بنابراین، برادرش سوپی لولیوماس بر تخت نشست. مقدر بود که او آخرین فرد سلسله‌اش باشد. در چند متن باقی مانده از دورهٔ سلطنت او اشاراتی به نارضایی در میان هیتیاییها دیده می‌شود، هر چند این موضوع به صورت کلی شرح داده شده است. با وجود این، عهد نامه با پادشاه کرکمیش به طور معمول تجدید شد. بعضی از کارگزاران می‌بایستی سوگند وفاداری یاد کنند، اما پس از آشوبهای زمان توده‌الیاس، این امر بیش از یک احتیاط طبیعی نبود. سوپی لولیوماس توانست به احداث بناهایی قابل توجه دست بزند و آن عبارت از ساختن آرامگاهی به یاد بود پدرش بود، که احتمالاً با اطاق کوچک در یازیلی کایا و پرستشگاهی که در مدخل آن بازسازی شده، یکی دانسته شده است. در شرح این اقدام هیچ علامت عدم اعتمادی دیده نمی‌شود، و ضمناً، یک پیروزی دریایی را بر دشمنی که پایگاه او در قبرس (آلسیا) بود نشان می‌دهد. این متن به منزلهٔ آخرین متن تاریخی در بایگانی هیتیایی محسوب می‌شود. سکوتی که پیش آمد کامل و نهایی بود. از کاوشها چنین بر می‌آید که شهر هات توساس در حریق عظیم از میان رفت، ولی در بایگانیها اشاره‌ای به این مصیبت، که بعداً روی داد، دیده نمی‌شود.

در مدارک مصری آمده است که چگونه در عهد رامسس سوم «کشورهای خارجی توطئه‌ای در جزایر خود برپا کردند... هیچ دولتی نمی‌توانست در برابر لشکریان آنها پایداری کند.» حاتی، کیزوواتنا، کرکمیش، آرزوا و آلسیا (قبرس) شکست خوردند و پیشرفت «اقوام دریا» که به سوی سوریه حرکت می‌کردند سرانجام در مرزهای مصر متوقف شد. آغاز این تحول عمده در بایگانیهای اوگاریت منعکس شده است. در اینجا لوحه‌هایی از گل رس یافت شده که دربارهٔ نزدیک شدن مهاجمان دریایی سخن می‌گوید. الواح مزبور را در کوره‌ای برای پختن نهاده بودند ولی آنها را هرگز برنداشتند. در آنجا نیز نامه‌هایی از پادشاه هیتیایی و پادشاه قبرس وجود داشت که به اصرار، خواهان کشتیهایی بودند تا گندم را به قحطی زدگان برسانند. از الواحی که از آخرین روزهای اوگاریت باقی مانده است معلوم می‌شود که قبرس، دولتی مساعد بوده است. اما اندکی بعد، این جزیره ممکن است به دست مهاجمان افتاده باشد، و هیتی‌ها شاید همانها بودند که توانستند که پس از برخورد با مهاجمان دریایی زنده بمانند.

تنها چند دهه بعد بود که تیگلت - پیلیر^{۱۱۱} اوّل پادشاه آشور با لشکریان کاسکا و موشکی در شرق در مجاورت دجله علیا مواجه شد. هرگاه موشکی ها همان موسیائیهای^{۱۱۲} باشند که بر طبق یک اسطوره یونانی همراه با فروگیا^{۱۱۳} از مقدونیه و تراکیا^{۱۱۴} (تراس) همزمان با جنگ ترووا^{۱۱۵} وارد آسیای صغیر شده باشند، احتمالاً کلیدی درباره علت انهدام امپراطوری آشور به دست می دهد: دشمن دیرین یعنی مردم کاسکا شاید با این مهاجمان متفق شده باشند و پایان کار با سرعتی منهدم کننده ممکن است پیش آمده باشد.

۴. دولتهای نو - هیتیایی

با وجود این، در استانهای جنوب شرقی امپراطوری هیتی، فرهنگ هیتیایی درخشش شگفت انگیزی داشت که پنج قرن ادامه یافت در مدارک آشوری همچنان سخن از سوریه و توروس به عنوان سرزمین «حاتی» به میان می آید و از پادشاهانی یاد می شود که نامهای آنان ساپالولمه^{۱۱۶}، موتالو^{۱۱۷}، کاتوزیلی^{۱۱۸} و لوبارنا^{۱۱۹} است (مقایسه کنید با سوپی لولیوماس، موواتالیس، هات توسی لیس یا کانتوزی لیس^{۱۲۰}، لا بارناس). به همین ترتیب، از این پادشاهان نواحی سوریه ای در تورات، با عنوان «پادشاهان حتی» یاد شده و بسیاری از آنها یادمانهای سنگی با کتیبه های طولانی به خط هیروگلیفی هیتیایی برپا کرده اند. همه این مطالب ثابت می کند که سنتهای فرهنگی هیتیایی از ملطیه تا مرزهای فلسطین، تا زمانی که سراسر این ناحیه به صورت بخشی از امپراطوری آشور درآمد ادامه داشته است.

با وجود این، زبان و مذهب در این کتیبه های نو-هیتیایی، شبیه زبان و مذهب کتیبه های هیتیاییهای هات توساس نیست. همچنین زبان معمول مردمان سوریه که تحت امپراطوری هیتی زیسته بودند نمی تواند باشد (زیرا حوریانی بودند). به نظر می رسد که

111. Tiglath-pileser

112. Mysians

113. Phrygians

114. Thrace

115. Troie

116. Sapalulme

117. Mutalu

118. Katuzili

119. Lubarna

120. Kantuzzilis

سوریه مورد هجوم قومی دیگر که از یکی از استانهای هیتیایی آمده و تمدن هیتیایی را اقتباس کرده بودند قرار گرفت: این مسأله در فصل ششم مورد بحث واقع و در آنجا پیشنهاد شده که استان مورد بحث، استان کیلیکیا بوده است. این خود به صورت حمله منظمی تحت یک فرمانده واحد نبود، زیرا در قرن دوازدهم پیش از میلاد، منجر به پیدایی شمار زیادی دولتهای کوچک شد که نامهای آنها تا جایی که می توان از اندک شواهد موجود استنباط کرد از قرار زیر است:

درکوههای توروس، و در حاشیه جنوبی نجد مرکزی تووانا^{۱۲۱} (تیانای باستانی)، تو^{۱۲۲}، هوپیس نا (کی بیسترا^{۱۲۳} باستانی)، شی نوختو^{۱۲۴} و ایشتوندا^{۱۲۵} تنها به منزله دولت - شهر به شمار می رفتند. در بخش شمالی این منطقه، اتحادیه ای را به نام تابال^{۱۲۶} (در تورات توبال^{۱۲۷}) می توان یافت امکان دارد که لا اقل در پایان قرن هشتم، بعضی از این دولت - شهرهای مذکور جزء آن بوده باشد. ملطیه کنونی در این هنگام نخستین بار در تاریخ به عنوان میلید^{۱۲۸} ظاهر می شود و مرعش کنونی همان مارکاسی^{۱۲۹} بود. بخشهایی از این نواحی، پایتختهایی بودند که به ترتیب کامانو^{۱۳۰} و گورگوم^{۱۳۱} نامیده می شدند. در جنوب میلید، ناحیه کو موخی^{۱۳۲} کو ماگنه^{۱۳۳} باستانی تافرات امتداد داشت و در جنوب این بخش نیز شهر مهم و دولت کرکمیش واقع بود و ناحیه ای میان کرکمیش و گورگوم وجود داشت که شامل دولت آرپاد^{۱۳۴} بود و در غرب آن، تا خلیج اسکندرون، دولت دیگری بود که بعدها سمنال^{۱۳۵} خوانده شد. اما شاید در آغاز، یائیدیه^{۱۳۶} نامیده می شد که پایتختش در شهری بود که اکنون باستان شناسان آن رازنجیرلی^{۱۳۷} (یا سنجرلی^{۱۳۸}) می دانند. دشت آموق^{۱۳۹} در دوره بعد، اونقی^{۱۴۰} نامیده شد، اما در آغاز، به آن پاتینا^{۱۴۱} می گفتند و پایتخت آن کی نالو^{۱۴۲} (در تورات کلنه^{۱۴۳}) بود. ناحیه حلب، دولتی دیگر را تشکیل می داد که ظاهراً نام آن در

121. Tuwana

122. Tunna

123. Kybistra

124. Shinukhtu

125. Ishtunda

126. Tabal

127. Tubal

128. Milid

129. Markasi

130. kammanu

131. Gurgum

132. Kummukhi

133. Commagene

134. Arpad

135. Sam, l

136. Ya'idie

137. Zinjirly

138. Sinjerli

139. Amog

140. Unqi

141. Pattina

142. Kinalua

143. Calneh

دوره های مختلف، تغییر می کرد. احتمالاً این ناحیه، لوحوتی^{۱۴۴} نام داشت. و پایتخت، که در آغاز در خود حلب واقع بود، بعدها به حاتاریکا^{۱۴۵} (در تورات حدراخ^{۱۴۶}) معروف شد. جنوبی ترین همه آنها، دولت نیرومند حماة بود با چندین ناحیه تابع در طول ساحل غربی. بالاخره، در شرق فرات، دولتی در تل بارسیپ^{۱۴۷} وجود داشت که اکنون تل احمر^{۱۴۸} نام دارد و در فاصله کوتاهی تا کرکمیش واقع بود. از این نامها معلوم می شود که سخن از بقای محض دولتهای مطیع هیتیایی در سوریه، در زمانی که پایتخت مورد تهاجم قرار گرفته بود، نمی تواند به میان بیاید. تنها عوامل مشترک میان این دو دوره عبارتند از کرکمیش و سه شهرتیانی تیس^{۱۴۹} (به هیتیایی تووانووا، تونا و هوپیس نا). حلب که یکی از مواضع مهم دولت امپراطوری حاتی است به صورت حالمان^{۱۵۰} ظاهر می شود، و از آرباد نوبیاد (همسایه نزدیک آن در شمال)، اهمیت کمتری دارد. بقیه نامها تازه هستند، و بسیاری از این شهرها احتمالاً به تازگی احداث شده بودند.

تاریخ این دولتها به صورت ساده از مدارک دولتهای همسایه یعنی آشور، اورارتو (آارات) و اسرائیل به دست می آید. کتیبه های هیروگلیفی هیتیایی، نامهای پادشاهان را در بردارد، ولی اکنون کشف آنها تا آنجا میسر شده است که بگوییم که بیشتر شان وقفنامه بوده و محتویات تاریخی آنها به طور نو میسر کننده ای اندک است.

نخستین پادشاه آشور که پس از سقوط هات توساس به فرات رسید تیگلت - پیلیرس^{۱۵۱} اول بود که در سال ۱۱۱۰ پیش از میلاد از این رودخانه گذشت و به شهر میلید (ملطیه) به دولتی برخورد که آن را «حاتی بزرگ» دانست. تیگلت - پیلیرس در اواخر سلطنت خود به مدیترانه رسید و در بازگشت مورد تکریم شخصی به نام اینی - تسحوب^{۱۵۱} یا نینی - تسحوب^{۱۵۲} قرار گرفت که احتمالاً پادشاه کرکمیش بود. (این شهر شاید در مسیر او قرار داشت). به نظر می رسد که از لحاظ سیاسی، «سرزمین حاتی» در این زمان اشاره به دولت کرکمیش دارد، ولی بعدها یک اصطلاح کلی جغرافیایی به شمار آمد که ملطیه و احتمالاً سایر جاها را در بر می گرفت.

اما لشکریان آشوری بازگشتند و سالها گذشت تا پادشاه آشوری دیگری دوباره به

144. Luhuti

145. Hatarikka

146. Hadrach

147. Til-Barsip

148. Tell-Ahmar

149. Tyanitis

150. Halman

151. Ini-Teshub

152. Nini-Teshub

فرات رسید یا از آن گذشت. در طی این دوره ضعف آشور، بیابانگردان قوم آرامی از سوی شرق فشار آوردند و به نوبه خود در سوریه، دولتها و سلسله‌هایی بنیان نهادند. نخستین و نیرومندترین این دولتها دمشق بود، که در جنوب منطقه نفوذ هیتی‌ها قرار داشت. اندکی پیشتر در شمال، آرامی‌ها احتمالاً با امیرنشینان هیتیایی که به تازگی تشکیل یافته بود در افتادند. سلسله‌های هیتیایی تل بارسپ، یائیدیه و آرپاد منقرض شدند و جای آنها را آرامیها گرفتند. یائیدیه دوباره سمئال نامیده شد (یا به ترتیب «بیت‌گاباری»^{۱۵۳} مطابق مؤسس سلسله جدید). تل بارسپ و آرپاد به همان ترتیب، پایتختهای کشورهای جدیدی شدند که به بیت آدینی^{۱۵۴} و بیت آگوسی^{۱۵۵} شهرت یافتند. این پادشاهان آرامی کتیبه‌ها را یا به سبک ادبی فینیقی، یا به زبان آرامی خود می‌نوشتند. سایر سلسله‌های هیتیایی، موفق به حفظ بقای خود شدند و به نوشتن کتیبه‌هایی به خط هیروگلیف ادامه دادند.

تاریخ کیلیکیا در طی این دوره تا زمان کشف کتیبه‌های قره‌تپه^{۱۵۶}، بکلی ناشناخته بود، و هنوز هم معلوم نیست که آن را باید چگونه تعبیر کرد. نویسنده این کتیبه‌ها به نام آزاتی و اتاس^{۱۵۷} به نظر می‌رسد که خود، پادشاه نبوده بلکه رعیت یا قائم مقام پادشاه آدانا^{۱۵۸} بوده است. نام اخیر در گونه کتیبه فینیقی آن، به صورت پادشاه آدانا نیست (مانند متن هیتیایی)، بلکه به عنوان پادشاه دنیم^{۱۵۹} که اصطلاحی نژادی است و این کلمه دارای مصوت و به صورت دانونیایی‌ها^{۱۶۰} ترجمه گشته است. تشابه این دونوع کتیبه ظاهراً نشان می‌دهد که نام دانونیایی‌ها از نام شهر آدانا مشتق شده است. اما این مطلب، پیوستگی با دانی اونا^{۱۶۱} را نفی نمی‌کند، که قومی در میان «اقوام دریا» در کتیبه‌های مصری قرن دوازدهم، از شهر باستانی آدانا (به هیتیایی آتانی^{۱۶۲}) آمده بودند. اما پیوستگی آنها با داناوی^{۱۶۳} که هومر از آنها یاد کرده بیشتر مورد بحث است. پس در قرن هشتم پیش از میلاد (به نظر می‌رسد که این تاریخ برای کتیبه‌ها محتمل‌تر از همه است)، کشوری وجود داشته که آدانا پایتخت آن بوده و مشتمل بر بخش اعظم کیلیکیا می‌شده است. قوم

153 . Bit gabbari

154 . Bit Adini

155 . Bit Agusi

156 . Karatepe

157 . Azatiwatas

158 . Adana

159 . Dnnyim

160 . Danuians

161 . Daniuna

162 . Ataniya

163 . Danaoe

آدانا (به هیتیایی آدانا وانایی^{۱۶۴}، به فینیقی دنیم) بازماندگان مهاجرانی بودند که بسیاری لویایی های کیزوواتنا^{۱۶۵} را از طریق آمانوس^{۱۶۶}، در زمان رامسس سوم به سوریه بردند. آشوریه‌ها از زمان شلمنصر سوم به بعد، کیلیکیا را کوئه^{۱۶۷} یا کوی^{۱۶۸} می خواندند. نامی که برای آن تاکنون توضیحی به دست نیامده است.

پس از آنکه این تغییرات صورت گرفت، دولتهای نو-هیتیایی و همسایگان آرامی آنها طی دوره کوتاهی به ترقی و ثروت دست یافتند. این نکته از مقدار هنگفت طلا و نقره‌ای که پادشاهان آشور از آنها به عنوان خراج می گرفتند استنباط می شود. فرهنگ هیتیایی به سوی جنوب امتداد یافت و وارد فلسطین شد. مزدوران هیتیایی مانند اوریا^{۱۶۹} (سموئیل دوم، باب یازدهم به بعد) و احیملک^{۱۷۰} (سموئیل اول، باب ۲۶، آیه ۶) در سپاه عبری خدمت می کردند و سلیمان بانوان هیتیایی را وارد حرمرای خویش ساخت.

بهبود وضع آشور در طی سلطنت آداد-نیراری^{۱۷۱} دوم (۹۱۲-۸۹۱ پیش از میلاد) آغاز شد و تحت فرمانروایی جانشین او به نام توکولتی-نینورتا^{۱۷۲} (۸۹۱-۸۸۴ پیش از میلاد) ادامه یافت ولی دولتهای سوریایی توجهی به این خطر نکردند. آشور-نصیر-پال^{۱۷۳} (۸۸۴-۸۵۹ پیش از میلاد) بسرعت متصرفات پیشینیان خود را تحکیم بخشید و در طی هفت سال اول سلطنت خود بر بخش اعظم سرزمینهای شرق فرات دوباره مسلط شد. در ۸۷۶ پیش از میلاد هنگامی که پادشاه آشور در برابر کرکمیش ظاهر شد و تقاضای عبور کرد، پادشاه آن شهر مقاومتی نشان نداد و با پرداخت خراجی سنگین که شامل بیت تالان نقره بود موافقت کرد. ارتش آشور از فرات گذشت و مستقیماً از سوریه به ساحل مدیترانه رفت. سایر دولتهای هیتیایی از نمونه‌ای که کرکمیش به دست داده بود پیروی کردند. ناکامی دولتهای هیتیایی در اتحاد علیه این مهاجم احتمالاً حاکی از رقابتهای شدید میان طرفین بوده است، که درباره آن آگاهی بیشتری نداریم. بعدها تا اندازه‌ای، کوشش در راه اتحاد صورت گرفت و آن هنگامی بود که شلمنصر سوم هجده سال بعد، در فرات از نقطه‌ای شمالیتر عبور کرد و با قوایی از کرکمیش، پاتینا^{۱۷۴}، بیت

164 . Adanawanai

165 . Kizzuwatna

166 . Amanus

167 . Kui

168 . Kavi

169 . Uriah

170 . Ahimelech

171 . Adad-nirari

172 . Tukulti-Ninurta

173 . Assur-nasir-pal

174 . Patina

ادینی و سمال مواجه شد. اما مقاومت چهار دولت از این دولتهای کوچک بیهوده بود. دوباره شمال سوریه به دست آشوریها افتاد، و سال بعد خود کرکمیش به محاصره درآمد و سقوط کرد نخستین مخالفت شدید که آشوریها با آن مواجه شدند از سوی پادشاهان حماة و دمشق بود که با استمداد از دوازده امیر تابع و بیشتر از سواحل فنیقی، توانستند با شلمنصر در قرقر ۱۷۵ در ۸۵۳ پیش از میلاد، با قوایی مرکب از شصت و سه هزار پیاده،

دو هزار سرباز سبک اسلحه، چهار هزار گردونه و هزار شتر مواجه شوند. نبردی که درگرفت باعث تلفات سنگین متحدین شد، و منجر به ترک اردوگاه آشوریان گشت. ظاهراً اتحادی متشکل از دولتهای سوریه قادر به جلوگیری از آشوریان می شد. به هر صورت، شلمنصر حمله علیه دمشق را در سالهای بعد از سرگرفت. و آن کشور را چنان ضعیف کرد که در حدود ۸۰۴ پیش از میلاد آدادنیراری سوم، به کمک ذاکر ۱۷۶ که از آرامی ها بود و چند سال پیش از آن، بر شهر هیتیایی حماة مسلط شده بود، توانست آن را تحت اختیار خود درآورد و مدعی سراسر «حاتی، آمورو و پالاشتو» ۱۷۷ شود.

اما قریب نیم قرن بعد، از تسلط آشور دوباره کاسته شد، و این به سبب پیدا شدن رقیب تازه ای در کوههای شمالی (دولت اورارتو یا آارات) بود که پادشاهان آشوری را از این بابت به خود مشغول داشت. دولتهای هیتیایی شمال سوریه (جنوب سوریه اکنون به تمامی در دست آرامی ها بود)، شاید تا اندازه ای احساس پیوستگی نژادی یا فرهنگی با اورارتو می کردند ۱۷۸، و ابتدا میلید و سپس گورگوم، سمال، اونقی (پاتینا) آرپاد، کرکمیش، کوموخی، کوئه همگی پیرو آرگیس تیس ۱۷۹ اول، و ساردوریس ۱۸۰ دوم پادشاهان آن شدند. بدین ترتیب، سوریه به دو قسمت تقسیم شد و تجارت از داخل، که پیش از این به بنادر جنوبی صور و صیدا و بیبلس ۱۸۱ در فنیقیه می رسید، لزوماً به مصب اورونتس منحرف شد و در آنجا به دست یک کوچ نشین تازه یونانی افتاد. این محل که در دوره باستان پوسای دئون ۱۸۲ نام داشت اکنون به توسط سرلئونارد وولی ۱۸۳ با المینا ۱۸۴ یکی دانسته شده است.

175. Qarqar

176. Zakir

177. Palashtu

178. Urartu

179. Argistis

180. Sarduris

181. Byblos

182. Poseideion

183. Wooley

184. Al-mina

این وضع ناگهان با شورش آشور در زمان تیگلت - پیلیر سوم (۷۴۵ - ۷۲۷ پیش از میلاد) تغییر یافت این پادشاه در سومین سال سلطنت خود (۷۴۲ پیش از میلاد)، به سوی غرب پیش رفت، تا برای همیشه به اوضاع سوریه سر و سامان ببخشد. خود ساردوریس به یاری رعایای سوریه ای خویش شتافت و نبرد سختی درگرفت که در آن نیروهای اورارتویی بسختی شکست خوردند و خود ساردوریس درحالی که سوار بر مادیانی شده بود، به طرزی ننگین گریخت. سه سال دیگر لازم بود که شهر آریاد مجبور به تسلیم شود، اما تا ۷۴۰ پیش از میلاد، همه ایالت های سوریه ای دوباره سر به اطاعت آشور نهاده بودند. با وجود این، دو سال بعد، تیگلت - پیلیر مجبور شد دوباره برای فرونشاندن آشوبی دیگر به سوریه بازگردد. دولت آشور که اکنون بسیار نیرومند شده بود نمی توانست این گونه تمرّد را از سوی رعایای خود تحمل کند. و بنابراین، در ۷۳۸ پیش از میلاد، سیاست الحاق مستقیم درباره سوریه نیز به کار رفت. نخستین ایالت هیتیایی که جزو آشور شد، ظاهراً اونقی بوده است و طولی نکشید که همسایگانش نیز به همان سرنوشت دچار شدند. سیاست تیگلت - پیلیر از سوی جانشینانش شلمنصر پنجم، سارگن (شروکین) دوم، حتی بیرحمانه تر تعقیب می شد از میان دولتهای مهمتر، سمثال و کوئه احتمالاً در حدود ۷۲۴ پیش از میلاد، سپس حماة در ۷۲۰، کرکمیش در ۷۱۷، تابال در ۷۱۳، گورگوم شاید در ۷۱۱، کوموخی (که با ملطیه هم دست شده بود) در ۷۰۹ ضمیمه شدند. بدین ترتیب، تاریخ استانهای هیتیایی در شمال سوریه به پایان رسید. هنگامی که مسافران یونانی وارد این سرزمینها شدند، تنها استانهایی از امپراطوری آشور (نام سوریه از آشوری گرفته شده است) و در آناتولی دولتهای افسانه ای لودیه و فروگیا را یافتند. نام حاتی در این زمان از خاطره ها محو شده بود.

۵. مردم آخایا و تروا در متون هیتیایی

درباره نظریه هیجان انگیز فورر^{۱۸۵} در مورد یافتن اهالی آخایا و حتی شخصیت های ویژه ای مانند آترئوس^{۱۸۶}، اته اوکلس^{۱۸۷} و آندره اوس^{۱۸۸}، در مقدمه این کتاب و عکس العمل بعدی

علیه نظریات او، سخن گفتیم. بعضی از واقعیات و استدلالها را اکنون می توان عرضه داشت.

بحث بر سر سرزمینی است که در متون هیتیایی آحی یاوا^{۱۸۹} یاگاهی آحی یا^{۱۹۰} نامیده شده است. صورت مختصرتر یعنی آحی یا، تنها در دو متن یافت شده است: ۱- «اعلام جرم مادوواتاس» که اکنون به آرنووانداس در قرن پانزدهم پیش از میلاد نسبت داده می شود و ۲- یک متن مربوط به پیشگویی احتمالاً از همان دوره. بدین ترتیب، اکنون دیده می شود که آحی یا صورت قدیمی این نام است. در متن مادوواتاس، همانگونه که در بالا بحث شد، گفته شده که آتاری سیاس «اهل آحی یا»، مادوواتاس را از سرزمینش بیرون رانده به طوری که او به دربار هیتی ها پناه برده است. پدر نویسنده، که او را باید با تودهالیاس اول (سابقاً دوم) یکی دانست، امیرنشینی را در «سرزمین کوهستانی زیپاسلا»^{۱۹۱} به او داده بود تا بتواند نزدیک سرزمین حاتی باشد. اما در اینجا نیز آتاری سیاس دوباره به او حمله برد. پادشاه هیتی فوجی سرباز را تحت فرمان یکی از سردارانش اعزام داشت و جنگی درگرفت که در آن آتاری سیاس صد گردونه و تعداد ناشناخته ای سرباز پیاده تحت فرمان داشت. اما بعد به نظر می رسد که مادوواتاس به آتاری سیاس پیوسته و با او به حمله علیه آلاسیا دست زده باشد که پادشاه هیتیایی آن را از متصرفات دولت هیتی می دانسته است. این که آلاسیا همان قبرس یا لااقل بخشی از قبرس است هرچند سابقاً مورد تردید بود از زمان کشف یک متن هیتیایی مسلم شده است. این متن دارای مطلب مربوط به یک پیروزی دریایی بر کشتیهای آلاسیا است. با وجود این، تعجب می کنیم که هیتی ها، که به دریا دسترسی نداشتند، به چه حقی آن جزیره را در آن دوره پیشین از متصرفات خود می دانستند.

در سایر موارد، صورت بلندتر واژه آحی یاوا به کار رفته است این صورت برای نخستین بار در قطعه ای از دعا ظاهر می شود که در آن، پادشاه از پدر و مادر خود و در سطر بعد، از تبعید به آحی یاوا سخن به میان می آورد و اشاره به مادر خود می کند. فورر شاید به طور صحیح این متن را به مورسی لیس دوم نسبت می دهد و نتیجه می گیرد که مادر او شاید یک شاهزاده خانم آخایی باشد. این نتیجه گیری مسلماً بی اساس است، و

188. Andreus

189. Áhhiyawa

190. Ahhiya

191. Zippasla

در واقع مادر مورسی لیس دختر یک شاهزاده هیتیایی بوده است. آنچه که می‌توان گفت این است که سرزمینی که برای تبعید در نظر گرفته شده بود، سرزمینی بوده که پدر سوپی لولیوماس با آن، روابط دوستانه داشته است.

در وقایع سالانه سلطنت مورسی لیس دوم مربوط به سال سوم، نخست درباره رابطه میان آحی یاوا، و شهر (در اینجا «کشور») میلواندا، مطالبی می‌خوانیم. اما این عبارت به اندازه‌ای خراب شده است که چندین بازسازی متفاوت در مورد آن امکان پذیر و محتمل است. همان نکته درباره عبارت دیگری در سال چهارم سلطنت او صدق می‌کند، و این باعث تأسف بسیار است، زیرا در آنجا سخن از یک کشتی به میان آمده است و این عبارت ممکن بود این مسأله را روشن سازد که آیا آحی یاوا «در آن سوی دریاها» معنی می‌داده است یا نه؟.

شاه مورسی لیس زمانی در روزگار سلطنت خود بیمار شد، و کاهنان درباره علت خشم آسمانی به تحقیق پرداختند. لوحه بزرگی وجود دارد که پرسشها و پاسخهایی که با غیبگو در میان نهاده بودند در آن ذکر شده است. در طی این تحقیق در می‌یابیم که از خدای آحی یاوا و خدای لازپاس^{۱۹۲} استمداد شده است به این امید که بیمار را شفا بخشند. تحقیق ما درباره اطلاع یافتن از مراسم و تشریفات خاص این خدایان است. این خود نیز گواه روابط دوستانه میان حاتی و آحی یاوا به شمار می‌رود. نام لازپاس را با لسبوس^{۱۹۳} قابل مقایسه دانسته‌اند.

مهمترین سند عبارت از نامه معروف به «نامه تاواگالاواس»^{۱۹۴} که به توسط یکی از پادشاهان هیتیایی برای پادشاه حاتی یاوا فرستاده شده است. نام این پادشاه هیتیایی محفوظ نمانده، ولی وی در این زمان سالخورده بوده است. نامه مزبور لااقل سه لوحه را دربر می‌گرفته که از آنها لوحه سوم و شاید بخشی از لوحه اول یا دوم را در دست داریم. این نامه پر از اشاراتی است که فهم آن دشوار است، و به صورت بدی خراب شده ولی بسیار جالب توجه است. به نظر می‌رسد که شخصی به نام پیامما-رادوس^{۱۹۵}، که سابقاً یکی از اتباع عالیرتبه هیتیایی بوده، به راهزنی پرداخته و به سرزمینهای لوکا^{۱۹۶} و شاید لوکیا^{۱۹۷} حمله می‌کرده و نارضایی به بار می‌آورده است. بخشی از لوکیا، ولی نه احتمالاً سراسر

192. Lazpas

193. Lesbus

194. Tavagalavas

195. Piyama-radus

196. Lukka

197. Lucia

آن، از استانهای امپراطوری هیتیایی بوده است. پایگاه عملیات او شهر میلواندا (درجای دیگر میلواتا^{۱۹۸}) بوده که در آن حوالی قرار داشته، ولی این محل، خارج از قلمرو هیتی و تحت نظارت غیر مستقیم پادشاه آحی یاوا بوده است. هدف عمده این نامه ترغیب پادشاه آحی یاوا به بازگرداندن پیام- رادوس و پایان دادن به آشوبهای سرزمین لوگا بوده است. مردم لوگا در آغاز، از شخصی به نام تاواگالاواس، استمداد کرده بودند، که احتمالاً برادر شاه آحی یاوا بوده و شاید کمک گرفتن از او به علت مجاورت محلش آسان بوده است. بعدها، پس از آن که شهر آتاریمما^{۱۹۹} مورد حمله قرار گرفت، از پادشاه هیتیایی استمداد شد. از این مطلب چنین برمی آید که لوگا سرزمینی میان دو کشور آحی یاوا و حاتی بوده و به هیچیک از آن دو تعلق نداشته و مرز آنها روشن نبوده است. پیام- رادوس، پس از آنکه احتمالاً در بخشی از لوگا ساکن شد، پیامی برای پادشاه هیتی فرستاد و از او خواهش کرد که او را به عنوان رعیت بشناسد. پادشاه هیتی، که ظاهراً راضی نبود، فرزند خود یعنی ولیعهد را فرستاد تا پیام- رادوس را به حضور او بیاورد، ولی پیام- رادوس چون احساس ضعف می کرد بیدرنگ تقاضا کرد که وی را به رسمیت بشناسند، و از رفتن با او امتناع کرد. پادشاه هیتی، پس از فرو نشاندن آشوب در لوگا، پیامی از پادشاه آحی یاوا دریافت داشت مبنی بر آن که وی به آتپاس^{۲۰۰} نماینده خود در میلواندا دستور داده است که پیام- رادوس را اسیر کند. بنابراین، پادشاه به سوی میلواندا حرکت کرد، ولی خبر یافت که پیام- رادوس با کشتی رو به گریز نهاده است: این خود موضوع شکایتی دیگر را تشکیل داد. باید توجه داشت که میلواندا در اینجا به صورت یک شهر ساحلی نشان داده شده است. باقی نامه بیشتر مربوط به دلایل و پیشنهادهای مختلفی است که هدف آن ترغیب پادشاه آحی یاوا به تسلیم کردن پیام- رادوس است. یکی از این پیشنهادها بسیار جالب توجه است، بدین معنا که قاصدی که نامه را آورده می بایستی به عنوان گروگان برای حفظ جان پیام- رادوس نگاه داشته شود، زیرا پادشاه هیتیایی می گوید: «این قاصد مردی والامقام است؛ مهتری است که از روزگار جوانی نه تنها گردونه مرا، بلکه گردونه برادرت تاواگالاوا را رانده است» در اینجا دلیل روابط نزدیک و حتی دوستانه ای را می یابیم که روزگاری میان حاتی و آحی یاوا، یا لاقل میان خانواده های سلطنتی آنها، وجود داشته است. درواقع، مفهوم کلی نامه، دوستانه و

احترام آمیز است. و این نکته را در بر دارد که پادشاه آحی یاوا کاملاً با اوضاع آشنا نبوده است و شاید به محض آنکه جریان برای او به طرز شایسته‌ای تفهیم می‌شد، رضایت خود را اعلام می‌داشت اما در عین حال، روشن است که اهالی آحی یاوا در میلاندا از استقلال فراوان برخوردار بودند، و چنین احساس می‌شود که پادشاه آحی یاوا تا اندازه‌ای از صحنه دور است و کاملاً بر اوضاع میلاندا مسلط نیست.

ادعای فورر مبنی بر آنکه تاواگالاواس به عنوان یک پادشاه آیولیایی^{۲۰۱} معرفی شده بر اساس سوء تعبیر متن بوده است؛ اما غیر از این دلیلی جز تشابهی اندک میان نامهای تاواگالاواس و اته اوکلس فرزند آندره اوس، پادشاه اورخومنوس وجود نداشته است. همچنین ادعای فورر درباره یافتن خود آندره اوس در متن مربوط به غیگویی مذکور در بالا مبتنی بر پایه و اساس درستتری نیست فعالیت‌های پیام- رادوس و آپاس در شماری از متنهای دیگر ذکر شده که همگی متأسفانه قطعه قطعه هستند. یکی از آنها نامه ای است که از سوی ماناپا- تارحونتاس^{۲۰۲} خطاب به یک پادشاه ناشناخته هیتیایی ارسال شده است. ماناپا- تارحونتاس فرمانروای سرزمین رودخانه سحا از زمان سال چهارم سلطنت مورسی لیس دوم تا بخشی از سلطنت موواتالیس بوده است. از نامه های دیگر چنین بر می آید که این فعالیتها تا زمان هات توسی لیس سوم ادامه داشته است. دلایل خوبی در دست داریم مبنی بر آنکه نامه تاواگالاواس به وسیله پادشاه اخیرالذکر نوشته شده است.

درباره موقعیت آحی یاوا در میان دولتهای خاورمیانه آن زمان، عبارتی از عهدنامه‌ای بین تودهالیاس چهارم و یک پادشاه آمورو حائز اهمیت است. عبارت مزبور این جمله را در بر دارد: «پادشاهانی که با من برابرند، پادشاه مصر، پادشاه بابل، پادشاه آشور و پادشاه آحی یاوا.» ولی کلمات «و پادشاه آحی یاوا» پاک شده است، (هر چند علامات آن هنوز قابل خواندن است). شاید به خاطر کاتب نمی‌رسید که نام پادشاه آحی یاوا را وارد کند مگر آنکه شخص اخیر یکی از افراد مقتدر زمان بوده باشد. اما کلمات پاک شده ظاهراً نشان می‌دهد که دبیرخانه هیتیایی نخواسته است که این واقعیت را رسماً تصدیق کند. عهدنامه، مقرراتی برای آمورو درباره رفتار با این دولتها وضع می‌کند. بدبختانه عبارت مربوط به آحی یاوا (مانند موارد بسیار دیگر) به طور بدی شکسته شده است، ولی لااقل

روشن است که تماس میان آمورو و آحی یاوا به منزله یک کشتی آحی یاوایی است که در یک ساحل سوری پهلو گرفته باشد.

بالاخره نامه قطعه قطعه شده‌ای که یک پادشاه هیتیایی برای رعیتی گمنام - احتمالاً فرمانروای میلواتا (میلواندا) - به عنوان «پسر» فرستاده و چندین مسأله منازعه آمیز را صمیمانه مورد بحث قرار داده است. جزء این مسائل می‌توان بازگشت بعضی از گروگانها را ذکر کرد که ظاهراً پدر رعیت، آنها را به اسارت گرفته بود. نام آحی یاوا در این نامه نیامده است، اما قضیه پیام - رادوس ظاهراً، به منزله سابقه کار ذکر شده و حاکی از آن است که نامه تاواگالاواس تأثیر مطلوب گذاشته بود. لوحه، بسیاری از مشخصات جدید خط، سبک، و عبارت پردازی را نشان می‌دهد. در پایان نامه در رابطه با یک واقعه مرزی مربوط به دو محل، آوارنا^{۲۰۳} و پینا^{۲۰۴} اشاره‌ای شده است که ظاهراً در یک متن هیروگلیفی، که اخیراً به دست آمده و متعلق به توده‌الیاس چهارم بوده، منعکس گشته است. چنین نتیجه می‌گیریم که پس از، آشوبهای ناشی از اقدامات پیام - رادوس، هیتی‌ها موفق به تسلط مجدد بر میلواندا شده باشند.

تاریخ میان حاتی و آحی یاوا به‌طور خلاصه چنین بود: در آغاز، این نام (به صورت کوتاه‌تر) در هویت غارتگری به چشم می‌خورد که در استانهای غربی آناتولی و جزیره قبرس به تاخت و تاز می‌پرداخته است. یک یا دو نسل بعد، هر دو کشور روابط دوستانه برقرار کردند. خویشان پادشاه آحی یاوا را برای فراگرفتن گردونه رانی به حاتی می‌فرستادند، و از خدایان آحی یاوایی برای معالجه بیماری پادشاه استمداد می‌کردند. در زمان موواتالیس و هات توسی لیس، روابط دوباره رو به خرابی نهاد، و این امر به سبب اقدامات غارتگر دیگری به نام پیام - رادوس بوده است. اما در این هنگام، قدرت و مقام پادشاه آحی یاوا افزایش یافته بود. پادشاه حاتی نامه اعتراض آمیز خود را با عبارات توأم با احترام جهت او ارسال داشت، و پیدا است که می‌خواست از رنجاندن او اجتناب کند. تا زمان توده‌الیاس چهارم، لااقل یک کاتب، برای یک لحظه هم که شده باشد، او را «پادشاه بزرگ» و هم تراز فرمانروایان مصر، بابل، و آشور دانسته است. در آخرین اشاره، او را در حالی می‌یابیم که شخصاً در مجاورت سرزمین رودخانه سحاً مشغول نبرد است. مسلماً این رودخانه یکی از رودخانه‌هایی بوده که به سوی غرب

جریان داشته و به دریای اژه می ریخته است.

مردم آحی یاوا به طور واضح و آشکار قومی نیرومند و دریانورد بودند. که کشتیهای آنها تا سواحل سوریه (آمورو) سفر می کردند. رهبری مانند آتاری سیاس نیز می توانست با نیروی نظامی قابل توجهی به داخل آسیای صغیر لشکر کشی کند. فعالیت های این اقوام به چهار نقطه امپراطوری هیتی آسیب می رسانید: اراضی لوگا، سرزمین رودخانه سحا، سرزمین زیپاسلا و آلاسیا. اما این اقدامات به روشن ساختن محل خود آحی یاوا کمک نمی کند، زیرا تماس با آلاسیا مسلماً از طریق دریا صورت می گرفت و محل هیچیک از استانهای دیگر هیتیایی را که مورد بحث ما هستند نمی توان به طور قطع معین کرد. حتی یکی دانستن اراضی لوکا با لوکیای بعدی مسلم نیست. یک شهر، و تنها همین شهر را تا اندازه ای متعلق به پادشاه آحی یاوا دانسته اند و آن شهر، میلواندا بوده است. اما میلواندا بخش تشکیل دهنده ای از دولت آحی یاوا نبود و یک «سرزمین» مشخصی را تشکیل می داد، و هر چند در «نامه تاواگالاواس» می بینیم که فرمانروایش از دستورهای پادشاه آحی یاوا پیروی می کند، در «نامه میلواتا» به او با عنوان رعیت پادشاه هیتی خطاب شده است. همه این مکاتبات نشان می دهد که پادشاه آحی یاوا با امور میلواندا تماس نزدیک نداشته و تنها از سوی زیردستان خود گزارشهای تحریف شده ای دریافت می کرده است.

اکنون می دانیم که از زمان سقوط سلسله مینویی^{۲۰۵} به بعد (حدود ۱۴۰۰ پیش از میلاد) تا هجوم دوری ها^{۲۰۶} در قرن دوازدهم، تسلط بر دریاها، در دست یونانیان موکنایی بود، که بعدها هومر آنها را آخایی نامیده است. تولیدات مشهور کارگاههای آنها به وفور در جزایر مختلف بویژه در قبرس، کرت، و رودس یافت شده است. در هر یک از آن جزایر گروه زیادی از آخایی ها ممکن است سکونت اختیار کرده باشند. از تولیدات مزبور به وفور در بعضی نقاط سوریه و کیلیکیا و همچنین به طور پراکنده در نقاط مختلف در طول سواحل جنوبی و غربی آسیای صغیر بویژه در ملطیه، می توان یافت. گذشته از این، لهجه باستانی متداول در پامفیلیا^{۲۰۷} در نظر بعضیها حاکی از آن است که گروهی از مردم آخیا در آن ناحیه ساکن شده بودند، هر چند این مطلب به وسیله باستانشناسی تأیید

نمی‌شود. بنابراین فورر، در یکی دانستن آحی یا وا باناحیه فرضی آخای و^{۲۰۸} تردید نکرده و میلاواندا را در میلیاس^{۲۰۹} در پامفیلیا دانسته است اما به نظر می‌رسد که نخستین شکل آخابی یا^{۲۱۰}، آخای وانبوده، بلکه آخای وی یا^{۲۱۱} بوده است. زومر می‌گوید چون هومر که قدیمترین مرجع ماست نام آخابی یاها^{۲۱۲} را به جای آخای ثیا^{۲۱۳} به کار برده است، حق نداریم که وجود این گونه نام را متعلق به پیش از قرن هفتم میلادی ندانیم، زیرا استفاده هومر از این نام، به طور آشکار به سبب وزن شعری بوده که به کار می‌برده است. پس آخای وی یا را می‌توان نام «سرزمین مردم آخایا» به زبان مردم موکنای بدانیم، بویژه از آنرو که خواندن خط موکنایی ثابت کرده است که آنان به گونه پیشین یونانی سخن می‌گفته‌اند. در واقع، آخای وی و آحی یاوا مشابهند ولی یکی نیستند. هیتی‌ها بیش از حدود دو قرن با آحی یاوا در تماس بودند و معلوم نیست که چرا به جای «ch»، «hh» را به کار بردند (که به صورت ch آلمانی یا اسکاتلندی نبوده بلکه شبیه صدای k بوده که از حلق ادا می‌شده است) یا چرا «iya» را به جای «ai» در پایان کلمه به کار می‌بردند (دو حرف صدا دار کنار هم که کاملاً در میان آنها متداول بود)، یا چرا «a» را در پایان کلمه به جای «ai» به کار می‌بردند. توجیه شکل متأخر آحی یا دشوارتر است.

بنابراین زومر و دیگر دانشمندان عقیده دارند که همگونی نامها تنها تصادفی بوده و واقعیات را باید بر این اساس توضیح داد که آحی یاوا سرزمینی واقع در ساحل آسیای صغیر بوده است. نظریه فورر در این باره نوعی پیشداوری تلقی شده، زیرا آشکارا در سراسر بررسی خود از متون، به این امید بوده که در آنجا اشاراتی به یونانیها و اهالی تروا بیابد. اما زمینه‌هایی برای این پیشداوری او باقی می‌ماند: لااقل در کیلیکیا، و احتمالاً نیز در سواحل اژه، اهالی موکنای، حتماً، با هیتی‌ها تماس برقرار کرده بودند و واقعیات اندکی که از متون مربوط به قوم آحی یاوا به دست می‌آوریم، با آنچه که درباره مردم موکنای می‌دانیم بخوبی تطابق دارد. بسیاری از مطالب مربوط به مسأله کلی جغرافیای سیاسی هیتی‌ها هنوز لاینحل مانده است. اما انکار این واقعیت دشوار است که سرزمینهای لوگا، سرزمین رودخانه سحاه، سرزمین زیپاسلا و میلاواندا در هر کجا که بوده باشند، همگی جزء غربی‌ترین استانهای امپراطوری هیتی به شمار می‌رفتند. پس

208 . Achaiwa

209 . Milyas

210 . Achaia

211 . Achaivia

212 . Achaiis

213 . Achaiia

اگر آحی‌یاوا کشوری در آسیای صغیر بوده باشد آن را باید در منتهی الیه غربی این شبه جزیره دانست، و تماسهای دریایی مردم آحی‌یاوا با آمورو و آلاسیا را نمی‌توان موضوعی بی‌اهمیت تلقی کرد. مردم آحی‌یاوا، مانند اهالی موکنای، می‌بایستی بر دریاها مسلط بوده باشند، اما سنت یونانی حکومتهای «دریایی» متوالی، نشان می‌دهد که هرگز در دریاهای واقع در شرق مدیترانه بیش از یک فرمانروا در یک زمان وجود نداشته است. امید می‌رود که درباره نقشه آسیای صغیر هیتی‌ها توافق حاصل شود و سپس معلوم گردد که آیا جایی برای کشوری با اهمیت آحی‌یاوا وجود داشته است یا نه. در غیر این صورت، زمینه‌های تاریخی برای یکی دانستن مردم آحی‌یاوا با اهالی آخایا به اندازه‌ای محکم خواهد بود که اعتراضات ناشی از زیانشناسی را باید نادیده گرفت. درواقع، بسیاری از زیانشناسان احساس می‌کنند که این مرحله فرارسیده بوده و پیشنهادهایی برای توجیه اختلافات میان گونه‌های هیتیایی و یونانی این نام ارائه داده شده است.

هرگاه یکی دانستن مردم آحی‌یاوا با اهالی آخایا را بتوان لااقل به صورت فرضیه‌ای جهت شروع به کار دانست، در جزئیات، جای تأمل بسیار باقی خواهد ماند. ظاهراً هیتی‌ها تنها با یک کشور آحی‌یاوا آشنا بودند و دلایل باستانشناسانه حاکی از آن است که در قرن چهاردهم و اوایل قرن سیزدهم پیش از میلاد لااقل سرزمین اصلی یونان تحت فرمان پادشاهان موکنای متحد شده است. آیا آحی‌یاوا همان دولت موکنای بوده است؟ یا یکی از دولتهای جزیره‌ای کرت، رودس یا قبرس به شمار می‌رفته است که تا اندازه‌ای از اهمیت برخوردار بوده‌اند؟ همه اینها کشتیهایی داشته‌اند، اما آسانتر آن است که تصور کنیم فرمانروای یکی از این جزایر مستقل در یک لشکرکشی یا در یک اقدام سیاسی در آسیای صغیر شرکت جسته باشد تا اینکه پادشاه یکی از دولتهای واقع در سرزمین یونان. نکته‌ای را که متکی بر افسانه‌های یونانی است می‌توان در مورد دولت جواتر «مینوس» در کرت ذکر کرد. (زیرا از اشعار هومر چنین برمی‌آید که مینوس، فرزند زئوس، از اهالی آخایا جد اعلای ایدومنئوس^{۲۱۴} قهرمان بوده و نه فرمانروای دولت

«مینونی» پیشین در کئوسوس^{۲۱۵}. بنابر روایات، مینوس ناوگانی نیرومند در اختیار داشت که با آن دزدان دریایی کاریایی^{۲۱۶} را در جزایر سرکوب می‌کرد (مقایسه شود با پیام-رادوس) و برادرانش سارپدون^{۲۱۷} و رحادامانتوس^{۲۱۸} کوچ نشینهایی در نواحی ساحلی کاریا و لوکیا بنیان نهادند. همچنین فرزندی به نام دئوکالیون^{۲۱۹} داشت که اجزای اساسی نام او شباهت زیادی به نام تاواگالاواس داشته است، هرچند بر طبق روایات، او را به آسیای صغیر نمی‌توان منتسب دانست. از سوی دیگر، در سالهای اخیر همانندی آحی یاوا با رودس مورد تأیید واقع شده، و بر سراین موضوع که میلاندا باید ملطیه باشد توافق کلی صورت گرفته است. اما دیگران به این نظریه بازگشته‌اند که آحی یاوا - لاقل در آغاز - یک دولت آناتولیایی بوده که احتمالاً در تروآد^{۲۲۰} قرار داشته و میلاندا حاکی از سرزمین میلاتوی^{۲۲۱} نزدیک کوزیکوس^{۲۲۲} بوده است. حتی پیشنهاد کرده‌اند که نام آیولیایی شاید با افزودن یک پسوند نژادی، از آحی یاوا مشتق شده باشد.

کلمه‌ای چند درباره وجود ادعا شده شهر تروآ و الکساندروس - پاریس از اهالی تروآ در متون هیتیایی باید افزود. نامی که برای آن تشابهی با کلمه تروآ یافته‌اند در زبان هیتیایی به صورت تا-رو- (او-) ای - شا^{۲۲۳} بوده که آن را به چندین گونه می‌توان خواند. یعنی تارووی سا^{۲۲۴}، تاروویسا^{۲۲۵}، تاروسیا^{۲۲۶}، تروویسا^{۲۲۷} یا تروایسا^{۲۲۸}. این نام تنها یک بار در فهرستی از شهرها و ناحیه‌های سرزمین آسوا^{۲۲۹} یافت می‌شود، در جای دیگر از آن ذکری به میان نیامده است. اما شماری از شهرها و ناحیه‌های آسوا، موجود در این فهرست، شناخته نشده‌اند، و به‌طور کلی توافقی نسبی وجود دارد که فهرست مزبور رویم رفته، از «سرزمین لوکا»^{۲۳۰} در جهت مخالف کشورها و محلهایی ادامه داشته که سایر متون هیتیایی ما را با آنها آشنا می‌سازد. خلاصه، مفهوم کلام این است که آسوا را

215. Knossos

۲۱۶. Carian ناحیه‌ای کوهستانی در آسیای صغیر بوده است - م.

217. Sarpedon

218. Rhadamantus

219. Deucalion

220. Troad

221. Milatoi

222. Cyzicus

223. Ta-ru-(u)-i-ša

224. Taruwisa

225. Tarōwisa

226. Tarwisa

227. Truisa

228. Troisa

229. Assuva

230. Lukka

به احتمال قوی باید در ساحل غربی آسیای صغیر جستجو کرد، و گفته شده است که این نام در واقع صورت اصلی کلمه «آسیا» بوده است، زیرا استان رومی آسیا دقیقاً در این منطقه قرار داشت. متن مورد بحث، بخشی از کتیبه شرح وقایع سلطنت توده‌الیاس چهارم است که ظاهراً نخستین پادشاه هیتی بوده که از آن نواحی دیدار کرده است (کتیبه مزبور آسیب بسیار دیده است). تا-رو- (او-) ای- شا آخرین، و احتمالاً شمالی‌ترین ناحیه آسوا بوده است. پس این که محل مزبور جایی در نزدیکی تروآ باشد، بسیار محتمل است. اما غیر از این، عاملی نیست که به شناسایی نامها کمک کند. براساس قواعد آواشناسی یونانی، در واقع محال است که تروایسابه صورت ترویا^{۲۳۱} درآمده باشد. دلیلی هم وجود ندارد که تصور کنیم در این مورد خاص، استثنایی برای این قاعده وجود داشته باشد. تنها راه خروج از این تنگنا این است که فرض کنیم که تا-رو- (او-) ای- شا، اشتقاقی از صورت نخستین تارویا^{۲۳۲} بوده است که هنوز در متون دیده نشده است. (کارکیسا^{۲۳۳} راباکارکیا^{۲۳۴} مقایسه کنید). درست پیش از کلمه تا-رو- (او-) ای- شا، در این متن، نامی به صورت او- ای- لو- شی- یا^{۲۳۵} دیده می‌شود که باید وی لوسیا^{۲۳۶} تلفظ شود و ایلوس^{۲۳۷} مذکور در آثار هومر را به یاد می‌آورد. این امر، ما را به مقایسه با نام دولت خراجگزار اوئی لوشا^{۲۳۸} (وی لوسا^{۲۳۹}) و ادار می‌سازد که پادشاه آن، در روزگار موواتالیس (حدود ۱۳۰۰ پیش از میلاد) به نام آلاکساندوس^{۲۴۰} بوده است. خواننده از تشابه این نام با الکساندروس (در موارد دیگر پاریس) شاهزاده ایلوس (تروا) دچار شگفتی می‌شود. بالاخره، این افسانه را در دست داریم که به وسیله استفانوس^{۲۴۱} اهل بیزانس، حفظ شده است به این مضمون که شهر سمولیا^{۲۴۲} در کاریا به وسیله شخصی موسوم به موتولوس^{۲۴۳} تأسیس شده بود که «هلن و پاریس را پذیرفت» (احتمالاً در سفرشان از اسپارت به تروا). در اینجا عهدنامه تاریخی سرسپردگی میان موواتالیس و آلاکساندوس به یاد ما می‌آید.

231. Troia

232. Ta-ru-i-ya

233. Karkisa

234. Karkia

235. U-i-lu-ši-a

236. Wilusiya

237. Ilios

238. U-i-lu-ša

239. Wilusa

240. Alaksandus

241. Estephanus

242. Samylia

243. Motylos

از لحاظ آواشناسی، هیچیک از این برابریهای واژه‌ای، رویهم رفته غیر ممکن نیست، به شرط آنکه تا - رو - ئی - یا^{۲۴۴} فرضی را بپذیریم. اگر مسلم بود، یا اگر احتمال داشت، که هیتی‌ها هرگز به سوی غرب تا تروا رخنه نکرده باشند، در ردّ همهٔ این فرضیات تردیدی وجود نداشت. برعکس، این متن مصری را به عنوان گواه در دست داریم که در دنی^{۲۴۵} (داردانیایی‌ها^{۲۴۶} - هیچ نام مشابه دیگری شناخته نیست) به عنوان متحدین هیتی‌ها، در نبرد قادش جنگیدند. ویلوسا مسلماً یک سرزمین غربی و بخشی از اتحادیهٔ آرزواوا بود، اما تا زمانی که مسألهٔ مهمتر جغرافیای هیتیایی لاینحل مانده است دلایل موقعیت ویلوسا را نمی‌توان قاطع دانست.

۶. هیتی‌ها در فلسطین

اکنون باید به این واقعیت که مخالف عقیدهٔ عمومی است پردازیم، و آن این است که اگرچه هیتی‌ها (حتی‌ها) در تورات به صورت طایفه‌ای فلسطینی آشکار می‌شوند، ولی اطلاعات روزافزون ما دربارهٔ تاریخ قوم باستان حاتی، مارا به نقطه‌ای دورتر از فلسطین می‌برد، به طوری که خاستگاه آنان را مرکز نجد آناتولی می‌دانیم. گذشته از این، طرح تاریخ هیتی‌ها، که به آن اشاره کرده‌ایم، نشان داده است که پیش از سلطنت سوپی لو لیوماس هیچ دولت هیتیایی در جنوب توروس وجود نداشت و دولتهای خراجگزار سوریایی در امپراطوری هیتی به ناحیهٔ شمالی قادش در کنار رودخانهٔ اوروتس محدود می‌شدند، و لشکریان هیتیایی با وجود رسیدن به دمشق هرگز وارد خود فلسطین نشدند. از ایالات نو - هیتیایی هیچکدام در جنوب حماة قرار نداشت و ایالت اخیر هیچ بخشی از فلسطین را در درون مرزهای خود در بر نداشت، و به وسیلهٔ سرزمین آرامی دمشق از آن جدا می‌شد.

بدین ترتیب، حضور هیتی‌ها در فلسطین، پیش از غلبهٔ اسرائیلیان، به صورت معمایی شگفت انگیز جلوه می‌کند. همهٔ اطلاعات گردآوری شده دربارهٔ قوم حاتی، نه تنها تاکنون حضور آن قوم را در فلسطین توجیه نکرده، بلکه موضوع را پیچیده تر ساخته

است. قصه‌های مربوط به خریداری غار مکفیل^{۲۴۷} توسط ابراهیم (سفر پیدایش، باب ۲۳) و همسران هیتیایی عیسو^{۲۴۸} (سفر پیدایش باب ۲۶، آیه ۳۴؛ سفر پیدایش باب ۳۶، آیه‌های ۱-۳) به وسیله منتقدان به نویسنده‌ای «کشیش مانند» که بعد از خروج یهودیان به رشته تحریر درآمده، نسبت داده می‌شود. بنابراین، از لحاظ سند تاریخی اعتبار چندانی ندارد. تصور نمی‌رود که فهرستهای مختلف طوایف کنعانی قدیمتر از تاریخ ایجاد آن قصه‌ها باشد. اما عبارت مهم موجود در سفر اعداد، باب سیزدهم، آیه ۲۹ به آسانی قابل توجیه نیست. در اینجا به‌طور قاطع گفته شده است که هیتی‌ها در کوهستان و اموریان در دشت ساحلی و دره اردن و عمالقه در جنوب ساکنند. این عبارت به نویسنده‌ای قدیمتر نسبت داده می‌شود؛ و چون مکان هیتی‌ها با قصه خرید غار مکفیل نزدیک حبرون از یک نفر هیتیایی مطابقت دارد، ممکن است تصور شود که مطلب اخیر متکی بر یک منبع کهنتر باشد.

همچنین می‌توانیم عبارت صحیفه یوشع (باب اول، آیات ۲-۴) را ملاحظه کنیم که در آنجا یهوه به یوشع می‌گوید: «برخیز و از این اردن عبور کن، تو و تمامی این قوم به زمینی که من به ایشان یعنی به بنی اسرائیل می‌دهم. هرجایی که کف پای شما گذارده شود به شما داده‌ام، چنان که به موسی گفتم: از صحرا و این لبنان تا نهر بزرگ یعنی نهر فرات تمامی زمین حَتّیان و تا دریای بزرگ، به طرف مغرب آفتاب، حدود شما خواهد بود.» این فرمان مفهومی ندارد. سرزمین میان لبنان و فرات در آن زمان در اختیار اسرائیلی‌ها قرار نداشت (چادرهای آنها در دشتهای موآب بود) و هرگز هم آن سرزمین به وسیله آنها اشغال نشد. درواقع، آنان از رود اردن گذشتند و کوهستان یهودیه را اشغال کردند که دقیقاً سرزمینی بود که در سفر اعداد (باب سیزدهم، آیه ۲۹) به آنها نسبت داده شده است. هرگاه در آیات بالا کلمات «از صحرا، و این لبنان، حتی تا نهر بزرگ یعنی نهر فرات» را حذف کنیم، عبارت فوق بیدرنگ مفهوم خواهد شد. افزودن این کلمات به سهولت نوعی تحریف از سوی نویسنده‌ای متأخر تلقی می‌گردد که در نظر او نام هیتی‌ها به مفهوم دولتهای هیتیایی سوریه بود. و هیتی‌های کوهستانهای یهودیه مدتها پیش از میان رفته بودند.

پس این هیتی‌های مرتفعات فلسطین چه کسانی بودند؟ فورر، به این سؤال پاسخ

زیرکانه‌ای داده است. در زمانی که سرزمین حاتی در آغاز سلطنت مورسی لیس دوم (حدود ۱۳۳۵ پیش از میلاد) از طاعون^{۲۴۹} رنج می‌برد، پادشاه در میان اسناد به جستجوی مدرکی برآمد تا دلیل احتمالی خشم خداوند را بیابد، و به دو لوحه برخورد که ظاهراً کلید معما را به دست می‌داد. از لوحه نخست چنین بر می‌آمد که برپایی جشن معینی به دست فراموشی سپرده شده بود، و این نکته مربوط به پژوهش ما نیست. اما لوحه دوم که مربوط به شهر کوروس تأما^{۲۵۰} است چنین توجیه می‌گردد.

«پس از آنکه خدا - هوای حاتی، مردم کوروس تأما را به سرزمین مصر آورد، و خدا - هوای حاتی به وسیله عهدنامه‌ای آنها را با مردم حاتی متحد ساخت، و خدا - هوای حاتی آنان^{۲۵۱} را سوگند داد، اگرچه مردم حاتی و مردم مصر (بدین ترتیب) به وسیله خدا - هوای حاتی مقید به سوگند شدند، پدرم پیاده نظام و گردونه سوار فرستاد، و آنها به مرز مصر و سرزمین آمکا^{۲۵۲} حمله بردند و بار دیگر آنها را فرستاد و بار دیگر آنها حمله کردند...» این حمله، موفقیت آمیز بود و افراد زیادی به اسارت درآمدند و در میان این اسیران، نخستین بار طاعون بروز کرد، و آنان بودند که این بیماری را به سرزمین حاتی آوردند. در نظر مورسی لیس، این خود پاداش اهانتی به شمار می‌رفت که به خدا - هوا در نتیجه نقض سوگند او شده بود.

شهر کوروس تأما در بخش شمالی یا شمال شرقی دولت هیتی بود، و این خود نقطه‌ای مرزی و در جهت حاتی و در سرزمینی قرار داشت که به وسیله موواتالیس، به برادرش هات توسی لیس اختصاص یافته بود. متنی که در اینجا نقل شد، هر قدر هم شگفت انگیز به نظر بیاید، به طور صریح می‌گوید که طی سلطنت سوپی لولیوماس افرادی از این شهر شمالی گمنام وارد «سرزمین مصر» شدند. این عبارت، همه سرزمینهای تحت فرمانروایی مصریان را در بر می‌گیرد. متن مزبور کیفیاتی را که بدان وسیله این واقعه روی داده است حاکی از یک عمل عمدی دولتی می‌داند تا گریز

۲۴۹. این طاعون در پایان سلطنت سوپی لولیوماس آغاز شد و در دعای ذکر شده چنین آمده است که تا آن زمان بیست سال شیوع داشته است.

250. Kurustamma

۲۵۱. منظور از «آنان» در این جا احتمالاً اشاره‌ای به مصریان است - م.

Amka. ۲۵۲. دره بقاء در لبنان - م.

فراریان از غلبه هیتی‌ها (همانگونه که فورر پیشنهاد کرده است). در هر صورت، در اینجا موردی از یک گروه هیتیایی (یعنی اتباع پادشاه حاتی) در دست داریم که وارد سرزمین مصر شده‌اند، و این امکان را که آنان در کوهستانهای فلسطین که در آنجا گروههای پراکنده‌ای ساکن بودند، نمی‌توان نادیده گرفت. البته این که آنان به چنین اقدامی دست زدند حدس و گمانی بیش نیست. شاید آنها کوچ نشینان دیگری از سرزمینهای تحت استیلای هیتی‌ها بوده باشند، و شاید انتظار برود که آنها کوچ نشینانی از نزدیکترین سرزمینهای «هیتیایی» در سوریه نیز بوده باشند که اندکی پیش تحت سیطره سوپی‌لولیوماس درآمده، و به نام دیگری غیر از هیتیایی خوانده شده‌اند. مهاجرت هیتی‌های آناتولی به فلسطین نمی‌تواند واقعه‌ای تکراری به شمار آید.

برای این معما یک راه حل ممکن دیگری وجود دارد. دیدیم که نخستین ساکنان آناتولی قومی بودند که از آن به حاتی‌لی تعبیر شده است. در این بخش از جهان، هیچ سند مکتوب دیگری پیشتر از ۲۰۰۰ پیش از میلاد وجود ندارد، و نمی‌دانیم که در هزاره سوم پیش از میلاد تا کجاها به این زبان تکلم می‌شد. به درستی نیز نمی‌دانیم که استفاده کنندگان از این زبان، خود را چه می‌نامیدند. گروههای زبانی معمولاً برای خود نامی ندارند، کلمه حاتی‌لی ممکن است به وسیله «هیتیایی‌ها» هندواروپایی از نام باستانی سرزمین حاتی و پایتخت آن به نام «هات توس (آس)»^{۲۵۳} ساخته شده باشد. اما لااقل می‌توانیم این امکان را یادآور شویم (که قابل اثبات نیست) که روزگاری به زبان حاتی در منطقه وسیعی که شامل فلسطین هم باشد سخن گفته می‌شد. همچنین می‌توانیم بگوییم هیتی‌های کوهستانهای یهودیه از بازماندگان این قوم بودند که از آنها جدا ماندند، و آنها در زمانی که شمال فلسطین و سوریه به تصرف سامی‌ها و حوری‌ها در اواخر هزاره سوم درآمده بود. اگر این مطلب حقیقت داشته باشد، غیر محتمل است که دلیل دیگری هرگز به دست آید. از سوی دیگر، اگر این «فرزندان حت» مهاجرانی از امپراطوری هیتی به شمار روند که با آنها پادشاه هیتی عهدنامه‌ای بسته باشد امید می‌رود که کاوشهای بعدی در میان اسناد بغازکوی مطلب را روشن کند.

فصل دوم

دولت و جامعه هیتیایی

۱. پادشاه

به نظر می‌رسد که موقعیت پادشاه در اوایل دولت هیتی، زیاد مستحکم و قرین امنیت نبوده باشد. یکی از نخستین وقایع مضبوط در تاریخ هات توساس عبارت از انتصاب یک پادشاه دیگر از سوی بزرگان در مقابل لبارناس است، که پدرش او را به عنوان جانشین خود تعیین کرده بود. تاریخ بعدی این کشور پر از شورش و عصیان از سوی خویشان پادشاه و مبارزه مداوم پادشاه برای حفظ آرامش داخلی قلمرو خویش است. ظاهراً مرگ هر پادشاهی باعث بحرانی در قانون اساسی می‌شد و پادشاهان عاقل، برای جلوگیری از بحران می‌کوشیدند که در طی حیات خود، شخصی را علناً به جانشینی خویش برگزینند. این واقعیات از آن لحاظ اظهار شده است تا نشان دهند که مقام سلطنتی در میان هیتی‌ها اساساً انتخابی بوده است، بر این پایه که انتصاب ولیعهد در برابر اجتماع اشراف، به منزله یک تقاضای رسمی جهت موافقت آنان با انتصاب ولیعهد بوده و بدون آن، عمل مزبور قانوناً معتبر به شمار نمی‌رفته است. این فرضیه به وسیله سخنرانی هات توسی لیس اول تأیید نمی‌شود (که تنها مدرک باقی مانده از یک فرمان

سلطنتی در مورد «انتصاب» است)، زیرا در این متن اشاره‌ای نیست که نشان دهد که پادشاه با کوچکترین محدودیتی نسبت به حق خود، دربارهٔ انتصاب جانشین خویش به رسمیت قائل بوده است. اما هنوز امکان دارد که ناامنی سلطنت را در روزگاران پیشین منسوب به کشمکش میان اشراف و پادشاهان بدانیم اشراف از دیرباز دارای حقوق و امتیازاتی بودند و پادشاه سعی می‌کرد اصل جانشینی موروثی را برقرار سازد. اما عقیدهٔ معقول‌تر این است که پادشاهان هیتیایی درگیر یک نظام مادرسالاری در مورد جانشینی بودند.

سرانجام مسئلهٔ جانشینی پادشاه از سوی شاه تلی پینوس که قانون زیر را به تصویب رسانید حل شد:

«باید شاهزاده‌ای که فرزند همسری درجه اول باشد به پادشاهی برسد. اگر شاهزادهٔ درجه اول نباشد، فرزند کسی که در درجه دوم اهمیت قرار دارد باید شاه بشود. اما اگر شاهزاده‌ای وجود نداشته باشد باید همسری برای شاهزاده خانمی انتخاب کنند و او را به سلطنت برگزینند.

این گونه قانونگذاری به منزلهٔ نقطهٔ عطفی در تاریخ هیتی‌ها است. پیش از این، آن کشور دستخوش یک سلسله بحرانهای متوالی بود. از آن به بعد، ثبات تأمین شد، و بار دیگر نمی‌بینیم که اشراف جاه طلب علیه پادشاه به مبارزه پرداخته باشند. درحقیقت، موفقیت این امر تا جایی بود که در حدود دویست سال بعد، هنگامی که شاه موواتالیس بدون برجای نهادن وارثی مشروع درگذشت، تخت و تاج بدون اشکال به اورحی-تسحوب، فرزند یک همسر غیر رسمی پادشاه منتقل شد، و تنها هفت سال بعد بود که گستاخی و بی‌کفایتی این جوان، هات توسی لیس عم نیرومندش را برآن داشت که دست به «کودتا» بزند.

پادشاهان «سلطنت قدیم» خود را «شاه بزرگ، تابارنا» می‌نامیدند. لقب «شاه بزرگ» مربوط به زبان دیپلماسی است و حاکی از ادعای پادشاه بود که خود را یکی از قدرتهای بزرگ عصر و برتر از شاهان کوچک می‌دانست.

در طی امپراتوری بعدی به جای تابارنا معمولاً لقبی به کار می‌رفت که به معنای «خورشید من» است. شاید این لقبی بوده که از سوی اتباع پادشاه به او خطاب می‌شده، و مسلماً از پادشاهان معاصر یعنی میتانی‌ها و مصری‌ها به عاریت گرفته شده که علامت سلطنت آنها خورشید بالدار بوده است. نظریهٔ شرقیها در مورد پادشاه با نیروهای فوق

بشری نیز در دورهٔ امپراطوری متداول شد، و با عبارت «قهرمان، محبوب خدا» یا (الهه) «...» بیان می‌گشت و این عبارت پس از نام همهٔ پادشاهان متأخر می‌آید و همچنین در عبارتی نظیر این عبارت (در شرح حالی که هات‌توسی لیس سوّم از خود نوشته) آمده است: «الهه، بانوی من، همیشه دست مرا می‌گرفت؛ و چون من مردی بودم که از سوی خداوند حمایت می‌شدم و تحت حمایت خدایان عمل می‌کردم، هرگز مانند افراد بشر به کارهای بد نپرداختم.» از همان دوره، متنهای بیشماری در دست داریم که مراسم پیچیدهٔ دربار را شرح می‌دهد و هدف از آن، حفظ پادشاه از کوچکترین آلائش است.

درواقع، پادشاه هیتیایی در طی حیات خود هرگز در مقام خدایی شناخته نمی‌شده است. اما پرستش روح پادشاهان کهن مورد قبول بوده و مرگ هر پادشاه معمولاً با این عبارت خوشتر بیان گشته است که «او به صورت خدا در آمد.»

پادشاه در عین حال فرماندهٔ کل قوا، مرجع عالی قضایی، و کاهن اعظم بود. همچنین به عنوان رئیس کشور، طبقاً مسئولیت روابط خارجی‌ها را به عهده داشت. به نظر می‌رسد که تنها وظایف قضایی او معمولاً به زیردستانش محول شده باشد. از او انتظار می‌رفت که وظایف نظامی و مذهبی خود را شخصاً انجام دهد؛ و اگر گاهی در انجام وظایف مذهبی بر اثر اشتغال به عملیات نظامی در نقاط دوردست غفلت می‌کرد، قصور او به منزلهٔ گناهی به شمار می‌آمد که خشم خدایان را علیه مردم برمی‌انگیخت. گاه گاه می‌بینیم که نبردهای مهم از آن رو به عهدهٔ سرداران سپرده می‌شد که پادشاه مجبور بود برای اجرای مراسم جشن ویژه‌ای به شتاب به پایتخت بازگردد. ولی معمولاً ماههای تابستان را در رأس قوایش در صحنهٔ نبرد سپری می‌کرد، و زمستان را به برپاداشتن جشنها و اجرای سایر مراسم مذهبی در کشور خود می‌گذراند. این خود مستلزم حضور شخصی او در هر یک از مراکز پرستش بود، و متونی وجود دارد که حاکی از سفرهای او همراه با ملکه و ولیعهد است. متون مزبور به منزلهٔ منبع عمدهٔ اطلاعات ما دربارهٔ موقعیت این شهرها است، زیرا زمان دقیق مسافرت از نقطه‌ای به نقطهٔ دیگر را به دست می‌دهد.

پادشاه هیتیایی را غالباً در مقام کاهن بر روی یادمان‌ها می‌یابیم. در آلاجا‌هویوک (لوح ۱۶)، او را می‌بینیم که در برابر گاو نری (مظهر خدا- هوا) دستش را به عنوان تهنیت بلند کرده، یا در ملطیه در برابر خدا- هوای حاتی، جرعه‌ای بر خاک می‌افشاند. در این و سایر یادمان‌ها، وی جامهٔ ویژه‌ای برتن دارد که شامل ردای بلندی است که تا

قوزک پایش می‌رسد، و روی آن، شال مجللی بسته شده که روی یک بازو و زیر بازوی دیگر را می‌پوشاند، و انتهای شال در جلوی بدن رها شده است. پوشش سرش ظاهراً کلاه کوچکی است و عصای بلندی در دست دارد که شبیه لی‌توئوس^۱، عصای سرکچ غیگیویان رومی است (لوحهای ۱۵، ۱۶ و تصویر ۸ شماره ۶۴ و تصویر ۱۷). این خود، جامه خدا-خورشید بود (تصویر ۸ شماره ۳۴).

۲. ملکه

یک جنبه ویژه سلطنت هیتیایی عبارت از موقعیت بسیار مستقل ملکه بود. لقبش یعنی تاواناناس^۲ تنها پس از مرگ سلف او داده می‌شد. بدین ترتیب، تازمانی که ملکه مادر زنده بود، همسر پادشاه زنده را «همسر پادشاه» می‌نامیدند.

از مشخصات ملکه های هیتیایی شخصیت آنها بوده است، ولی خود آنها به ندرت محبوب بوده‌اند. بویژه بیوه شاه سوپی‌لولیوماس به اندازه‌ای موجبات ناراحتی فرزند خوانده‌اش مورسی لیس دوّم را فراهم آورد که وی آن زن را از قصر بیرون راند و باعث مرگ او شد. قریب نیم قرن بعد، می‌بینیم که این امر وجدان هات توسی لیس سوّم را می‌آزارد. ملکه این شخص، به نام پودوچپا، در امور دولتی نقشی مهم برعهده داشت و در همه اسناد دولتی به طور منظم نام او را همراه با نام همسرش می‌بینیم. این ملکه حتی به طور مستقل، با ملکه مصر مکاتبه می‌کرد. تصویر او را در فراحتین^۳ (فراکتین)، درحالی می‌بینیم که برای الهه هیتی ها قربانی می‌کند، و متن عهدنامه با مصر نشان می‌دهد که او دارای مهری رسمی بوده که او را در آغوش همان الهه نشان می‌دهد.

۳. طبقات اجتماعی

در دو مورد معروف، یکی از پادشاهان پیشین هیتیایی اتباع خود را احضار کرد تا فرمان

1. Lituus

2. Tawannannas

3. Frahattin

مهمی یعنی انتخاب موری لیس اول را به عنوان جانشین تخت و تاج به گوش آنها برساند. مورد دوم، صدور فرمان تلی پینوس درباره قانون جانشینی و اصلاح دستگاه قضایی است این دو فرمان شاهانه اطلاعات گرانبهائی درباره ترکیب ملت هیتیایی در دوره های پیشین در اختیار ما می گذارد.

معلوم است که خویشان پادشاه، معروف به «خانواده بزرگ» از امتیازات ویژه ای برخوردار بودند که پیوسته از آنها سوء استفاده می کردند. بزرگترین مناصب دولتی معمولاً به آنها اختصاص می یافت. لقبهای آنها درخور توجه است: رئیس نگهبانان، رئیس درباریان، رئیس ساقیان، رئیس خزانه داران، رئیس حاملان عصای سلطنتی، رئیس ناظران هزار نفره، پدر خانواده و مانند آن. نامهای بیشتر این صاحب منصبان نشان می دهد که آنها در اصل جزء اعضای قصر بودند؛ و چون می بینیم که داشتن این مناصب غالباً همراه با یک مقام فرماندهی نظامی بوده است معلوم می شود که هیتی ها یک سنت طولانی ثابت درباری داشته اند و اهمیت نظامی آنها یک تکامل نسبتاً متأخر بوده است. در واقع، می دانیم که پادشاهان و قصرهایی در بسیاری از شهرهای آناتولی همزمان با کوچ نشینهای آشوری وجود داشته است، و محتمل است که اوضاع موجود در اوایل دولت هات توساس اصولاً در سایر نقاط تقلید می شده است.

بخشهایی از دربار که این افراد «عالیرتبه» بر آنها ریاست داشتند دارای کارمندان مخصوص به خود بودند، هر چند همیشه نمی توانیم پیوستگی طبقه اجتماعی شخصی را که در متن ذکر شده با رئیس آن طبقه تشخیص دهیم. شاه تلی پینوس به این افراد زیر دست به عنوان «درباریان، نگهبانان، مهتران زرین پوش، ساقیان، سفره داران، آشپزها، نگهبانان عصای سلطنتی، ناظران هزار نفره، و حاجبان» خطاب می کند. مجموع آنها را به طور صریح با کلمه پانکوس^۴ می نامد که احتمالاً در این قرینه به معنای «همه جامعه» است. پس، چون می بینیم که همه افرادی که توسط هات توسی لیس احضار شده اند به عنوان «جنگاوران پانکوس و صاحب منصبان» و بعدها به عنوان «جنگاوران، مستخدمان، و بزرگان» نامیده شده اند، معلوم است که همان طبقات منظور نظر او هستند و این طبقات، سراسر جامعه را تا آنجا که مربوط به امور کشور است نشان می دهد. تصادفاً، در طی سخنرانی هات توسی لیس، می بینیم که بخش عمده جمعیت کشور

خارج از این طبقات به شمار می آمدند، زیرا خطاب به فرزندش می گوید: «مشایخ حاتی باتو سخن نخواهند گفت و نه مردی از ... و نه مردی از حمّووا^۵ و نه مردی از تاملال کیا^۶، و نه در حقیقت هیچیک از آحاد کشور با تو سخن نخواهند گفت.» پیداست که این افراد در مجمع حاضر نبوده اند. آنچه بیشتر به چشم می خورد اشاره به «مشایخ» است، زیرا مشایخ به منزله هیأت حاکمه شهر و انجمن شهرداری بودند، که با آنها استانداران به ترتیب می بایستی در امور قضایی و سایر امور همکاری کنند. ظاهراً نتیجه روشن است: دولت هیتی ناشی از یک طبقه انحصار طلب به شمار می رفت که بر جمعیت بومی کشوری تحمیل شده بود و در آغاز به صورت تعدادی شهرکهای مستقل درآمدن بودند، و هریک به وسیله هیأتی از مشایخ اداره می شدند. این نتیجه گیری با شواهد زبانشناسی بخوبی تطابق دارد، که براساس آن، گروهی از مهاجران هند و اروپایی بر یک نژاد بومی «حاتیایی» چیره می شدند.

به نظر می رسد که این انجمن، مرکب از همه هیأت جامعه، در ابتدای تشکیل دولت هیتی، به عنوان دادگاه عمل می کرده است، زیرا تلی پینوس به موردی اشاره می کند که در آن دستور داد که سه کارمند دون پایه که از سوی پانکوس به اتهام قتل دو پادشاه پیشین محکوم به مرگ شده بودند، مهلت بیشتری داشته باشند. ظاهراً این افراد بنا به دستور شخصیت‌های مهمتر عمل می کردند، و تلی پینوس، ضمن نشان دادن علاقه خود به محدود ساختن قدرت اشراف، دستور داد که پانکوس در آینده بایستی کاری کند که محرک جنایت شخصاً مجازات شود، حتی اگر صاحب منصبی عالی رتبه یا حتی اگر خود پادشاه باشد. معلوم نیست که این به منزله افزایش اختیارات پانکوس بوده یا پادشاه فقط وظایفی را به یاد انجمن می آورده که همیشه به عهده داشته ولی غالباً از اجرای آن بیم داشته است.

از زمان تلی پینوس به بعد، دیگر درباره این انجمن مطلبی نمی شنویم. درست است که راجع به دوره پس از سلطنت او متنی وجود ندارد، ولی درباره دو قرن آخر امپراطوری، که برای آن مدارک کافی در دست داریم، عدم اشاره به پانکوس به دشواری تصادفی تلقی می شود. شاید از حوزه فعالیت آن، پس از آن که دولت ثابت تر گشت و دولت - شهر به صورت یک امپراطوری درآمد کاسته شد تا این که سرانجام این مجمع

دچار وقفه شد. در نتیجه از بین رفتن این دستگاه بسیار مهم هیتیایی، چنین به نظر می‌رسد که امپراطوری متأخر هیتی بیشتر به صورت حکومت‌های سلطنتی مستبد شرق در آمده باشد که به وسیله کارمندانی که از سوی پادشاه منصوب می‌شدند عمل می‌کردند. امکان دارد، اگرچه مسلم نیست، که طبقه‌ای که این کارمندان از آنجا برمی‌خاستند بتدریج کمتر انحصاری شده باشد، اما اشراف تا پایان کار به عنوان یک طبقه جداگانه باقی ماندند. بسیاری از آنها، املاک وسیعی در اختیار داشتند که به منزله تیولی بود که به فرمان پادشاه به آنها اعطا شده بود. بدون تردید، آنها بودند که گردونه رانهای را تدارک می‌دیدند که نیروی ارتش هیتی تا حد زیادی بدان وابسته بود، زیرا تنها فرد با استطاعت می‌توانست چنان ساز و برگ پرهزینه‌ای را فراهم آورد.

درباره مردم عادی، نسبتاً اطلاعات کمی داریم. بیشتر آنها کشاورزانی بودند که بر روی زمین کار می‌کردند. اما یک طبقه مشخص صنعتگر نیز وجود داشت که بیشتر در شهرها می‌زیستند و ظاهراً «ابزارمند» نامیده می‌شدند. بویژه از معماران، بافندگان، چرم کاران، کوزه گران، و فلزکاران نام برده شده است. در بعضی از املاک بزرگ، که فهرست مفصلی از آنها باقی مانده است، هم کشاورزان و هم صنعتگران ظاهراً به عنوان رعیت وابسته به زمین هستند، ولی شاید چنین وضعی استثنایی باشد. شهروند عادی آزاد بود، هرچند مجبور بود که به بیگاری (به زبان هیتیایی لوزی^۷) بپردازد، و اعضای طبقه صنعتگر لااقل به طور معمول، زمین و اموالی در اختیار داشتند.

وضع مستخدمانی که وابسته به خانواده‌های شهروندان توانگر بودند کاملاً روشن نیست. در جوامع باستانی، و همچنین در بابل، برده به منزله ثروت صاحبش به شمار می‌رفت، و او را مانند هر کالای دیگری خرید و فروش می‌کردند. مقام مستخدم هیتیایی در دو مطلب، که هدف آن نشان دادن رابطه بشر با خدایان است، بتفصیل ضمن دو مطلب شرح داده شده است. مطلب اول:

«آیا وضع افراد نسبت به خدایان مطلقاً متفاوت است؟^۸ نه! آیا حتی در این باره تفاوتی وجود دارد؟ نه! وضع آنها کاملاً یکسان است. هنگامی که مستخدمی در برابر ارباب خود می‌ایستد، خود را شسته است و جامه پاکیزه دربر دارد؛ و خواه چیزی به او

7. Luzzi

۸. یعنی آیا نسبت افراد به خدایان بانسبت مستخدم به ارباب فرق دارد؟ - م.

می دهد که بخورد یا بیاشامد. و او (اریابش) می خورد و می آشامد و به استراحت می پردازد و با او مهربانی می کند (؟). اما اگر او (مستخدم) تبلی کند و احترام به جای نیاورد (!) با او به طرزی دیگر رفتار می شود. اگر مستخدمی ارباب خود را برنجاند، یا او را می کشند، یا به بینی و چشمان یا گوشهایش آسیب می رسانند؛ یا او (اریاب) از وی (و همچنین) همسر، فرزندان، برادر، خواهر، خویشان و خانواده اش بازخواست می کند. خواه مستخدمی باشد، خواه مستخدمه ای. سپس در برابر مردم (؟) به او ناسزا می گویند و به او توهین می کنند. هرگاه قرار باشد که بمیرد، به تنهایی نمی میرد، بلکه خانواده اش نیز مشمول مرگ می شوند. پس اگر کسی احساسات یکی از خدایان را جریحه دار کرد، آیا خدا فقط او را به تنهایی مجازات می کند؟ آیا خدا همسر، کودکان، اخلاف، خانواده، بردگان مرد و زنش، رمة اش، گوسفندش و خرمنش را به خاطر آن از بین نمی برد و او را کاملاً از میان بر نمی دارد؟»

مطلب دوم:

«اگر مستخدمی دچار زحمتی شود شکایت نزد ارباب می برد و ارباب به سخن او گوش می دهد و با او به مهربانی می پردازد و گرفتاری او را رفع می کند. یا اگر مستخدم خطایی کرده است و به خطای خود نزد ارباب اعتراف کند، ارباب می تواند هر کار که مایل است علیه او انجام دهد. ولی چون در برابر ارباب به خطای خود اعتراف کرده است خشم ارباب فرو می نشیند و از مستخدم بازخواست نمی کند.»

معلوم است که ارباب دارای حقوق نامحدود بوده و حتی اختیار حیات و ممات او را در دست داشته و آزاد بوده که با او هر نوع رفتاری را که شایسته می داند انجام دهد. این خود، بردگی است. حتی اگر (همان گونه که از مطلب دوم می بینیم) رفتار با برده عملاً با استدلال و عقل سلیم و انسانیت تعدیل شده باشد.

پس عجیب است که مجموعه قوانین دارای مواد بسیاری بوده که در آن با مستخدم به طرزی رفتار می شده که حیات و تمامیت وجود او می بایستی حفظ شود، ولی ارزش او به تناسب تاوان برای صدمه ای که بر او وارد آمده بوده دقیقاً معادل نصف ارزش یک فرد آزاد بوده است. و در این موارد ذکری از ارباب نمی شود که مطمئناً در رفتار با بردگان خود از این قوانین معاف بوده، و در مورد آسیب رسیدن به وسیله شخص ثالث، ارباب حق داشت که تاوان اموال آسیب دیده خود را بستاند. برعکس، مجازاتهایی برای بردگانی (مستخدمانی) که جرمی مرتکب می شدند در نظر گرفته شده است در این

مورد، مجازات معمولاً درست نصف مجازات افراد آزاد به خاطر همان جرم بوده هر چند این جرم، شامل نقص عضو شده باشد. تنها در دو مورد، ارباب مسئول جرمهای مستخدم خود بوده است. بدین ترتیب «مستخدم هیتیایی» ظاهراً هم دارای حقوق قضایی، و هم دارای وظایفی بوده است. گذشته از این، برده می توانست صاحب ثروتی باشد و موادی در قوانین وجود دارد که مربوط به ازدواج میان «مستخدمان» و زنان آزاد است، گویی چنین ازدواجی غالباً روی می داده و کاملاً معمولی بوده است به شرط آنکه داماد هدایایی به عروس می داد. شخصی با این گونه حقوق، به مفهوم واقعی کلمه، برده نامیده نمی شد. وضع او تا اندازه ای شبیه توده مردم (موشکنو^۹) در بابل در روزگار حموربی بوده است. این خود مسأله ای مربوط به منابع مجموعه قوانین هیتیایی است و به سبب فقدان اسناد خصوصی، نمی دانیم که این مستخدمان چگونه به خدمت گرفته می شدند و چه اصل و منشایی داشتند. اما بخشی از نامه ای از فرعون مصر مربوط به بردگان سیاه پوست در دست است، ولی وضع این بردگان بدون تردید، موردی استثنایی است

۴. دولت

سازمان کشوری سنتی سرزمین اساساً محلی بود، و شهرکها و جوامع دره ای پراکنده هر یک شورای محلی مرکب از «مشایخ» خود را داشتند. اینان معمولاً به امور اداری محلی و بویژه به تسویه اختلافات می پرداختند، تنها مراکز بزرگ مذهبی بر نظام متفاوتی پی ریزی شده بود. از نوشته های استرابون درباره شهر مقدس کومانان^{۱۰} در روزگار تیبریوس^{۱۱} می دانیم که چگونه از زمانهای بسیار قدیم چنین شهرهایی کاملاً وابسته به پرستشگاه بودند، و خود کاهن اعظم در عین حال به منزله استاندار به شمار می آمد. در متون هیتیایی، تنها اشاراتی به این شهرهای مقدس شده است، ولی می توان مطمئن بود که این گونه رسم اصل و منشاء دیرینه ای داشته است.

پادشاهان هات توساس در آغاز، نظارت مستقیم بر سرزمینهای جدیدی را که

9. Muškenu

10. Cumana

11. Tiberius

به وسیله پیروزی به دست آورده بودند، با سپردن آنها به فرزندان خودشان، حفظ می کردند. دیدیم که چگونه فرزندان لبارناس برای اداره استانهایی که به آنها اختصاص یافته بود، پس از بازگشت از مبارزات سالانه، به سوی آن استانها حرکت می کردند. بعداً، درباره مقامات مشابهی که به سرداران، که معمولاً از خویشان پادشاه بودند، مطالبی می خوانیم. اداره هر استان مستلزم وظایفی مانند تعمیر راهها، ساختمانهای عمومی، معابد، انتصاب کاهنان، برپاداشتن مراسم مذهبی، و پرداختن به امور دادگستری بود. انتصاب این گونه مدیران، ظاهراً غیر رسمی و موقت بوده، و آن منصب لزوماً عنوان ویژه ای نداشته است.

بدون تردید، به محض آنکه مرزهای امپراطوری از حدود نجد کاپادوکیا فراتر رفت، چنین روشی غیر عملی شد. حتی پیش از این زمان، آغاز روش متفاوتی را شاید بتوان در ایجاد تیول برای شاهزادگانی مشاهده کرد که در یک متن قدیمی، «امیر» شهرهایی مانند زالپا^{۱۲}، هویسنا^{۱۳}، اوسا^{۱۴}، سوگزییا^{۱۵}، ناسا^{۱۶}، نامیده شده اند. امادشواری ارتباط سریع از طریق گردنه های کوهستانی مستلزم انتصاب استانداران دائمی و مستقل بود، که به وسیله سوگندهای وفاداری صریح و مؤکد، به پادشاه وابسته می شدند. به علاوه، گسترش امپراطوری هیتی به منزله مغناطیس نیرومندی بود که دولت های کوچک تر و ضعیف تر اطراف را به سوی خود جذب می کرد. دولتهای سوریه بویژه در میان دو دولت جاه طلب حاتی و مصر موقعیت متزلزلی داشتند، و فرمانروایان آنها می کوشیدند که تخت و تاج خود را با یک سیاست انعطاف پذیر همراه با چنان دولتی حفظ کنند که در یک زمان مقتدرتر بود. آموز و دولت آموری ها در لبنان، و کیزوواتنا در کیلیکیا، وارد حوزه امپراطوری هیتی شدند و همراه با دولتهایی که پادشاهان هیتیایی اراضی آنها را با نیروی اسلحه تصرف کرده بودند به منزله دولتهای تابع به شمار درآمدند.

وضع استانهایی که به این روشها تصرف می شد، به چند عامل وابسته بود. مواضع مهم مانند حلب، کرکمیش، تارحون تاسا، جزء کشور و برای شاهزادگانی در نظر گرفته شده بودند که به عنوان رعیت و آنهم به گونه ای صمیمانه در آن نواحی فرمانروایی می کردند. در اینجا مطلب با ابراز احساساتی به طریق زیر بیان می شود (که از عهدنامه ای

12. Zalpa

13. Hupisna

14. Ussa

15. Sugziya

16. Nenassa

با امیر حلب نقل می‌گردد): «ما، فرزندان سوپی لولیوماس، با تمام خانواده خود متحد خواهیم بود.» لزوم همکاری متقابل، کلی است، و ظاهراً استثناء بر نمی‌دارد، و ظاهراً هم لازم به نظر نمی‌رسید که مقررات مفصل و دقیقی وضع شود.

در نقطه مقابل، «تحت الحمايه‌ها» قرار داشتند. اینها دولتهایی به شمار می‌رفتند که بتازگی از اعتبار قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند و لازم بود که دولت هیتی لااقل با اعطای استقلال صوری به آنها توجهشان را به خود معطوف دارد. در اینجا مورد نمونه عبارت از کیزوواتنا است که بر دشت کیلیکیا نظارت داشت: بازگرداندن این دولت از اطاعت از دولت میتانی به منزله عملی آزادی بخش جلوه گر شده و تقریباً هر تعهدی که پادشاه کیزوواتنا به عهده گرفته پادشاه هیتی نیز عین آن را دقیقاً تقبل کرده است. باوجود این، پادشاه کیزوواتنا تحت حمایت دولت هیتی بوده و می‌بایستی هر سال به هات‌توساس برود و مراتب ارادت خود را ابراز دارد و تعهد کند که از هرگونه رابطه سیاسی با پادشاه حوریها اجتناب ورزد.

شاید انتظار داشته باشیم که آزی رو^{۱۷} فرمانروای آمو، که داوطلبانه سر به اطاعت دولت هیتی نهاده بود، از امتیازات مشابهی برخوردار شده باشد. اما برخلاف کیزوواتنا، آمو و اندکی پیش از آن دولت نیرومندی نبوده و در واقع شرایطی که آزی رو پذیرفته شبیه آنهایی بوده که بر نوهاسی^{۱۸} تحمیل شده بود. این سرزمین یک امیرنشین صوری به شمار می‌رفت که با سوپی لولیوماس به مبارزه برخاسته بود و انتظار می‌رفت که با او با خشونت بیشتری رفتار شود. به همان ترتیب، سرزمین رودخانه سحا، که داوطلبانه سر به اطاعت نهاده بود همان شرایطی را دریافت داشت که دولتهای مغلوب ناحیه آرزوا به دست آورده بودند.

بیشتر حکومت‌های تابع، به دست رعایایی اداره می‌شدند که بومیان کشور بودند، ولی خواه به عنوان پناهنده، یا رهبران یک گروه طرفدار هیتی، به منزله رعایای دولت هیتیایی مستقیماً منصوب شده بودند. پادشاه تابع، فرمانروای مستقلی در داخل سرزمین خود بود، ولی حق نداشت که بایک دولت خارجی رابطه برقرار کند، و اگر سفیران بیگانه را در دربار خود نگاه می‌داشت، جرم بزرگی مرتکب می‌شد. معمولاً از او انتظار می‌رفت که سربازانی برای ارتش هیتیایی تدارک ببیند، و این در موردی بود که مبارزه‌ای علیه

یکی از دولتهای بزرگ یا علیه دولتی در مجاورت قلمرو خود او بر پا می‌شد. وی مجبور بود که همه پناهندگان سرزمین حاتی را پس بدهد، ولی انتظار نداشت که در عوض، چنین امتیازی به او هم داده شود. (هیتی‌ها از مورد استفاده قرار دادن چنین پناهندگانی در صورت نارضایتی رعایای خودشان آگاه بودند). پادشاه تابع، نسبت به پادشاه هیتیایی و جانشینانش سوگند وفاداری ابدی یاد می‌کرد. در عوض، پادشاه معمولاً قول می‌داد که فرمانروای زیردست را از حملات دشمنان مصون دارد و جانشینی وارثان مشروع او را تضمین کند.

نشان وفاداری دولت تابع، عبارت از حضور سالانه و ابراز اطاعت همراه با پرداخت خراج بود. ظاهراً بعدها خراج به وسیله قاصد فرستاده می‌شد.

این شرایط به طور کلی، علایق پادشاه هیتی را نشان می‌دهد و رابطه قدرت را میان او و فرمانروای زیردستش روشن می‌سازد. پناهنده سابق به هنگام انتصاب خود از وضع خویش بسیار راضی بود اما هیتی‌ها، مانند سومری‌ها واکدیهایی پیش از آنها، می‌دانستند که قدرت بشری، مجوز متزلزلی است و به محض آنکه زیردستان فرصتی به دست آورند، سر به شورش برمی‌دارند. لذا این رسم که از دیرباز در بین النهرین مرسوم بود در اینجا نیز متداول شد که از خدایان به عنوان گواهان و نگاهبانان قراردادها با اجرای سوگند استمداد کنند. در بین النهرین، گاهی برای حفظ قراردادها گروگان گرفته می‌شد، ولی هیتی‌ها از این روش تنفر داشتند و هرگز آن را نپذیرفتند. از لحاظ آنها، سوگند با جنبه‌های مذهبی باشکوه آن، واجب به نظر می‌آمد و ظاهراً خود مجوزی نیرومند بود. معمولاً از خدایان هر دو طرف استمداد می‌شد، زیرا مذهب شدیداً جنبه ملی‌گرایانه داشت.

اما جتی وحشت از خشم خدایان، ظاهراً از سوی هیتی‌ها به منزله اساس یک رابطه پایدار رضایت‌بخش نبود. ازدواجهای سیاسی جهت جلب توجه پادشاهان خراجگزار، بیشتر برای دولت مرکزی جالب توجه بود. معمولاً برای آنکه حس حق شناسی پادشاه خراجگزار را برانگیزند مقدمه‌ای طولانی می‌آوردند و در آن، خدماتی را که در گذشته پادشاهان هیتیایی در حق آنها کرده بودند یادآور می‌شدند و بدین ترتیب، تقاضایی که در عهدنامه می‌کردند به صورت پاداش شایسته‌ای جلوه‌گر می‌شد که از دولت خراجگزار انتظار می‌رفت. استمداد از جنبه اخلاقی خراجگزار، نمونه‌ای از انسان شناسی هیتی‌ها به شمار می‌رود.

خود عهدنامه را معمولاً روی لوحه‌ای از فلز گرانبها مانند طلا، نقره، یا آهن می‌نوشتند و برپای آن مهر سلطنتی می‌گذاشتند. بیشتر این اسناد از میان رفته‌اند. هر چند عهدنامه‌ای که روی یک لوحه مفرغی نوشته شده و به خوبی محفوظ مانده است، در بغازکوی از ۱۹۸۶ از دل خاک بیرون آمد. لوحه‌های گلی باقی مانده، نسخه‌هایی هستند که برای بایگانی قصر تهیه می‌شدند و هیچیک از آنها دارای مهر پادشاه نیست. سند به منزله فرمانی بود که پادشاه خراجگزار قدرت خود را بر پایه آن می‌نهاد و از دست رفتن آن به منزله فاجعه‌ای به شمار می‌رفت. نوشته‌اند که عهدنامه پادشاه حلب از پرستشگاهی که این عهدنامه در آن حفظ می‌شد به سرقت رفت و فرمانروای مزبور به زحمت توانست از دبیرخانه هیتیایی، نسخه جدیدی از آن به دست آورد. روشی که با این دقت مرسوم شده بود نتیجه‌ای نبخشید. حمله آشوریها در شرق، توطئه‌های آرزوا در غرب، و ماجراجویی‌های افرادی مانند مادوواتاس^{۱۹} و میتاس باعث از دست رفتن سرزمینهای دوردست شد، و بعدها عملاً با مبارزه دائم می‌بایستی مرزها را حفظ کنند.

۵. سیاست خارجی

نخستین پادشاهان هیتیایی در خارج از مرزهای خود، تنها دشمنان را می‌دیدند. گفتن این که انعقاد عهدنامه‌ای با کیزواتنا به وسیله شاه تلی‌پینوس به منزله سیاست جدیدی باشد محال است، زیرا این عهدنامه باقی نمانده است. تا زمان سوپی لولیوماس، اراضی واقع در آسیای غربی به هم نزدیک شده و تحت استیلای سه دولت بزرگ درآمده بودند: مصر^{۲۰} (میسرایم در تورات)، بابل (در این زمان موسوم به کار-دونیا^{۲۱})، و میتانی (دولت حوریانی تحت استیلای اشرافی از نژاد هندوایرانی). این دولتها نوعی تعادل ایجاد کرده بودند، و مکاتبات دیپلماتیک آنها مکشوف در تل‌العمارنه، نشان می‌دهد که با یکدیگر روابطی عالی داشتند. سفیران با هدایای گرانبها از این سو به آن سو می‌رفتند و هر سه پادشاه دولتهای مزبور یکدیگر را برادر خطاب می‌کردند و دوستی میان آنها به‌طور منظم به وسیله ازدواجهای سیاسی مستحکم می‌شد. جنگهای سوپی لولیوماس

قدرت میتانی را تحلیل برد، و از آن به بعد، حاتی اجباراً به عنوان یکی از سه دولت منظم این اتحادیه باستانی ملتها پذیرفته شد.

هنگامی که «پادشاهان بزرگ» عهدنامه‌ای با یکدیگر می‌بستند، این خود براساس برابری مطلق و اشتراک متقابل بود. تنها نمونه بازمانده چنین عهدنامه‌ای عبارت از آن عهدنامه‌ای است که میان هات توسی لیس سوّم و رامسس دوّم در حدود ۱۲۵۸ پیش از میلاد منعقد شده است، ولی لااقل دو عهدنامه قبلی میان حاتی و مصر وجود داشته است، و می‌توان گفت که روابط دوستانه میان بابل و این دو دولت، براساس قرارداد مشابهی بوده است. جنبه مهم این گونه عهدنامه‌ها برقراری رابطه «برادری» است. این امر به منزله محال بودن جنگ میان دو قدرت به شمار می‌آمد و یک اتحادیه تعرضی و تدافعی بود. این موضوعات بتفصیل ذکر شده است. طرفین قرارداد نیز تعهد می‌کردند که با مرگ یکی از آنها دیگری می‌بایستی جانشینی وارث مشروع متوفی را تأمین کند این تضمین متقابل سلسله‌ها، همانگونه که دیدیم، ماده مهمی در عهدنامه‌های با پادشاهان خراجگزار بود، زیرا در جایی که سلسله با دولت یکسان بود، انقلاب به مفهوم نابودی خود آن سلطنت به شمار می‌آمد (قطع نظر از وضعی که کشور مزبور در میان سایر ملت‌ها داشت). استرداد پناهندگان در «عهدنامه برادری» بر یک اساس کاملاً متقابل قرار داده می‌شد. بر حاکمیت متفقین هیچ نوع محدودیتی تحمیل نمی‌شد، و آنها آزاد بودند که با هر دولت ثالثی که مایل باشند روابط سیاسی برقرار کنند. نه تنها هر ماده‌ای کلمه به کلمه جهت ایجاد تعهد مشابه برای طرفین تکرار می‌گشت، بلکه هر یک از طرفین همه عهدنامه را جداگانه تنظیم می‌کردند و برای تصویب جهت دیگری می‌فرستادند. بدین ترتیب، عهدنامه‌ای میان رامسس و هات توسی لیس به دو روایت یافت شده است: یکی به خط هیروگلیف مصری بر روی دیوارهای معبد کرنک^{۲۲} در مصر، و دیگری به خط میخی اکدی بر روی لوحه‌ای از بغاز کوی. همان امتیاز به عنوان تعارف، گاهی به یکی از پادشاهان خراجگزار داده می‌شد.

ملتها ضمن تدابیر سیاسی خود، مواظب بودند که همسایگان خویش را، نرنجانند. این امر را با توجه به عهدنامه‌ای می‌توان دریافت که میان سوبی لولیوماس و پادشاه کیزوواتنا منعقد شده بود، و یکی از نخستین عهدنامه‌های باقی مانده هیتیایی به شمار

می‌رود. فریفتن کیزوواتنا به عنوان یک مورد خودمختاری عرضه شده است. این امر با اشاره به سابقه‌ای توجیه می‌شود که خود پادشاه میتانی این اصل را شالوده دعوی خویش قرار داده بود.

«سوپی لولیوماس می‌گوید: مردم ایسوا^{۲۳} از برابر من که اعلیحضرتم گریختند و به سرزمین حوریانی‌ها فرود آمدند من که خورشیدم برای پادشاه حوریانی پیام فرستادم و گفتم اتباعم را به من بازگردان! ولی او به من که اعلیحضرتم چنین پاسخ داد: نه! [مردم] آن شهرها پیش از این به سرزمین حوریانی‌ها آمده و در آنجا اقامت گزیده بودند. درست است که بعدها به عنوان پناهنده به سرزمین حاتی رفتند اما اکنون سرانجام رمه، اصطبل خود را انتخاب کرده و آنها به طور قطع به کشور من آمده‌اند. از این رو آن مرد حوریانی اتباع مرا به من پس نداد... و من که خورشیدم به آن مرد حوریانی چنین پاسخ دادم: اگر سرزمینی از تو جدا شد و به دولت حاتی پیوست وضع چگونه خواهد بود؟ مرد حوریانی به من چنین پاسخ داد: حرف شما دقیقاً درست است. اکنون مردم کیزوواتنا رمه هیتی‌ها هستند و اصطبل خود را برگزیده‌اند. آنها آن مرد حوریانی را ترک کرده و به سوی من که اعلیحضرتم آمده‌اند... سرزمین کیزوواتنا از آزاد شدن خود بسیار شادمان است.»

این خود نوعی تبلیغ است که با ماهیت آن در قرن بیستم میلادی آشنا هستیم. اما گواه وجود یک دادگاه بین المللی است، که در برابر آن، پادشاه هیتیایی احساس می‌کرد که باید اقدامات خود را توجیه کند.

فصل سوّم

زندگی و اقتصاد

نجد آسیای صغیر، به یک مفهوم، ادامهٔ جلگه های روسیه است و آب و هوای آن معتدل نیست. در طی ماههای زمستان، بادهای سرد شمالی موجب برفهای سنگین می شود، و پس از بهاری کوتاه ولی نشاط انگیز، زمین آن ناحیه در تابستان بر اثر تابش شدید خورشید بسیار خشک می گردد. ابرهای باران زا بیشتر بر بخش اعظم دامنه های توروس و تپه های مجاور دریای سیاه می بارد. بدین ترتیب، نجد مرکزی سرزمینی جلگه مانند و خشک است و تنها در دره های رودخانه ها است که آب و سرپناه کافی برای سکونت انسان می توان یافت. انسان می تواند ساعتها بر روی دشتی مسطح و بی درخت و علف سفر کند تا اینکه ناگهان به درّهٔ پرآبی می رسد که صدها پا عمق دارد، در صورتی که در نقطه ای دور دست، منظره ای از تپه های مدوری می بیند که به آنهایی که از رویشان عبور کرده است شباهت دارد. در سرزمین هیتی ها در شمال رودخانه کاپادوکس¹ (دلیجه ایرماق) نهرها و دره ها به مراتب بیشتر و نواحی اطراف آن کمتر بی سبزه و درخت است. در اینجا تقریباً هر قطعه زمینی وابسته به دهکده ای است و در آن در کمال سعی و

1 . Cappadox

کوشش کشت و زرع می‌شود، اما فقدان درخت بر روی زمینهای مرتفعتر باعث شگفتی است و در آنجا سرپناهی در برابر بادهای سوزان شمالی وجود ندارد (لوح ۳۱). در دوره هیتی‌ها، شرایط جوی ممکن است معتدلتر بوده باشد. در اینکه مردم، مانند امروز، بیشتر مساعی خود را صرف کشاورزی می‌کردند با توجه به متون تأیید می‌شود. منبع عمده مایه برای درک ماهیت جامعه هیتیایی عبارت از مجموعه قوانین است و نشان می‌دهد که اقتصاد آنها مبتنی بر کشاورزی بوده است. همچنین فهرستهایی از کشتزارها و قباله‌های مفصلی شامل صورت برداری از املاکی در دست داریم که ظاهراً بسیار وسیع بوده‌اند.

در زیر، عباراتی از مجموعه قوانینی که زیر بنای کشاورزی تمدن هیتیایی را نشان می‌دهد ذکر می‌گردد.

ماده ۷۵: اگر شخصی گاو، اسبی، استری یا خری را قرض بگیرد و به خیش ببندد، و حیوان بمیرد، یا گرگی آن حیوان را پاره کند، یا اگر مفقود شود آن شخص باید بهای کامل آن را بپردازد؛ ولی اگر بگوید: «قسم به خدا که حیوان خودش مرد» در آن صورت سوگند پذیرفته می‌شود.

ماده ۸۶: اگر خوکی روی زمین خرمن، یا مزرعه یا باغ کسی برود و صاحب باغ یا مزرعه آن حیوان را طوری بزند که بمیرد باید لاشه آن را به صاحبش بدهد. ولی اگر ندهد، دزدی کرده است.

ماده ۱۰۵: اگر کسی بیشه‌ای [؟] را آتش بزند و آن را به همان حال رها سازد و آتش به تاکستان سرایت کند، اگر تاکها، درختان سیب، انار و گلابی (؟) بسوزد، بابت هر درخت باید [۶] شِکیل^۲ نقره بدهد و در مزرعه دوباره درخت بنشانند. اگر این شخص برده‌ای باشد، باید سه شِکیل نقره بپردازد.

ماده ۱۵۱: اگر کسی گاو شخم زنی کرایه کند بابت کرایه هر ماه آن باید یک شِکیل بپردازد.

ماده ۱۵۹: اگر کسی یک جفت گاو آهن را آماده کار کند کرایه آن نیم پاریسو^۳ جو است.

ماده ۹۱: اگر کسی یک گروه زنبور عسل از روی شاخه بدزدد، سابقاً بایستی بابت آن

یک مینا^۴ نقره بدهد، اکنون باید پنج شِکِل نقره بپردازد.

در زیر نمونه‌ای از یک قبالة آورده می‌شود:

ملک تی و اتاپاراس^۵: یک مرد، تی و اتاپاراس؛ یک پسر هارتو و اندولیس^۶؛ یک زن، آزی یاس^۷ دو دختر، آنی تیس^۸ و هانتاوی یاس^۹؛ (مجموع پنج نفر)؛ دو گاونر، بیست و دو گوسفند، شش گاو بارکش...؛ [۱۸] میش، و با میشها دو بره ماده و با قوچها دو بره ماده؛ ۱۸ بز، و با بزها چهار بزغاله، و با بز نر یک بزغاله؛ (مجموع) ۳۶ رأس کوچک: یک خانه. برای چریدن گاوها، یک جریب چمنزار در شهر پارکالا^{۱۰}، سه و نیم جریب تاکستان و در آن ۴۰ درخت سیب، ۴۲ درخت انار، در شهر هانزوسرا^{۱۱}، متعلق به ملک هانتاپیس^{۱۲}. از عبارات بالا فهمیده‌ایم که هیتی‌ها چه حیوانات خانگی را نگاه می‌داشتند و کدام درختان میوه را می‌کاشتند، و می‌فهمیم که به طور کلی با حیوانات و درختان امروزی تقریباً تطابق دارد.

محصولات عمده غذایی عبارت از جو و «شعیر ابلیس» بود که نه تنها برای ساختن آرد و نان بلکه برای ساختن آبجو نیز به کار می‌رفت. تصور می‌رود که تاک نیز بومی آناتولی بوده، و مسلماً به طور وسیعی در روزگار هیتی‌ها کشت می‌شده‌است. زیتون در ارتفاعات رشد نمی‌کند، ولی میوه‌های دیگر مانند انجیر و سیب و زردآلو و ازگیل را به عمل می‌آوردند. میوه و گندم و شراب به منزله محصول همیشگی کشور بود و مردم در دعا‌های خود از خدایان می‌خواستند که برکت خود را به آنها ارزانی دارد. از نخود و باقلا نیز گاهی در متون یاد شده‌است و تخم بزرک (دانه کتان) را در محل، مانند امروزه می‌پاشیدند.

سلسله کوه‌های بزرگ آناتولی از لحاظ فلزات غنی هستند، و مسلماً در روزگار باستان مورد بهره برداری قرار می‌گرفتند. مس از صادرات عمده بازرگانان آشوری در کاپادوکیا پیش از تأسیس دولت حاتی بوده‌است، و نقره ظاهراً از آن زمان به بعد به وفور

۴. Mina، همان «من» است که در اوزان به کار می‌رود و مقدار آن البته در آن زمان با واحد وزن امروز فرق داشته‌است - م.

5. Tiwataparas

6. Hartuwandulis

7. Azzias

8. Anittis

9. Hantawiyas

10. parkalla

11. Hanzusra

12. Hantapis

وجود داشته، زیرا به صورت سکه از آن استفاده می‌شده‌است. محل معادن مس را نمی‌توان به دقت تعیین کرد، ولی بدون تردید معدن بولکار^{۱۳} در توروس کیلیکیایی در آن زمان مانند امروز مرکز استخراج نقره و سرب بود، زیرا یادمانهای نو - هیتیایی در مجاورت آن یافت شده‌است. متون هیتیایی و آشوری - کاپادوکیایی نامهای واقعی کوهها و شهرهایی را به دست می‌دهد که این فلزات از آنجا استخراج می‌شدند. اما بدبختانه محل این نقاط را نمی‌توان تعیین کرد. سنگ آهن در کوههای آناتولی فراوان است ولی در سراسر هزارهٔ دوم، آهن در آناتولی، مانند سایر نقاط خاور میانهٔ باستان، فلزی گرانبها بود، و آن هم به سبب این واقعیت که فن ذوب این فلز و ایجاد حرارت بالا جهت استفاده از آهن برای ساختن ابزارها و سلاحها عموماً شناخته نشده بود.

مس و مفرغ فلزات معمولی بودند که از آنها برای ساختن سلاحها و ابزارهای مختلف به وفور استفاده می‌شد. تنها چند شیء آهنی از دورهٔ هیتی‌ها به دست آمده‌است؛ و اگرچه از شمشیرهای آهنی، الواح نوشتنی آهنی، و حتی تندیسهای آهنی از خدایان و حیوانات در متون هیتیایی نام برده شده‌است، همهٔ اینها کالاهایی بوده که یا وقف پرستشگاههای شده، یا به عنوان هدایایی جهت پادشاهان به کار می‌رفته است. ظاهراً نخستین اشاره از این دست در کتیبه‌ای متعلق به آنتاس سابق الذکر یافت می‌شود که می‌گوید از شهر پوروس خاندان^{۱۴} یک عصای سلطنتی آهنین و یک تخت آهنین به عنوان خراج دریافت داشته‌است، ولی با توجه به موثق بودن این سند، عبارت بالا دلیل قاطعی برای ساخت این اشیاء بزرگ در چنان روزگار دوری نیست، هرچند نام اشیاء آهنی کوچک، مانند سنجاق و زینت آلات کوچک در متنهای پیشتر یافت شده‌است. به نظر می‌رسد که فن آهنکاری در زمان هیتی‌ها مورد استفادهٔ چند صنعتگر ماهر قرارگرفت که می‌توانستند تولیدات خود را به بهای گزافی بفروشند.

برتری مردم آسیای صغیر در ذوب کردن آهن در قرن سیزدهم، اگر نگوئیم فن آهنکاری، به وسیلهٔ عبارت مشهوری از نامهٔ پادشاه هیتیایی شاه هات توسی لیس سوم خطاب به یکی از معاصرانش، احتمالاً پادشاه آشور، تأیید می‌شود:

«اما دربارهٔ آهن خوبی که راجع به آن به من نوشتید، آهن خوب در خانهٔ من در کیزوواتنا موجود نیست. اکنون زمان بدی برای تهیه آهنی است که دربارهٔ آن نوشته‌ام.

آهن خوب را تهیه می‌کنند، ولی تاکنون آن را به پایان نرسانده‌اند. وقتی کار را تمام کنند، برای تو خواهم فرستاد. امروز خنجری با تیغه آهنی برایت ارسال می‌دارم.»
 احتمالاً اشتباه است که از این عبارت توقع اطلاعات زیادی داشته باشیم. مثلاً ثابت نمی‌کند که پادشاه هیتیایی صدور آهن را به علل نظامی نهی کرده باشد. اشاره به مطلب «زمان بد برای تهیه آهن» در عبارت بالا را می‌توان با این فرضیه توجیه کرد که با مقایسه با سایر جوامع، ذوب فلز توسط کشاورزان در خانه هایشان در فصل زمستان و در زمانی صورت می‌گرفته است، که آنها کاری در کشتزارها نداشتند. پس امکان دارد که در اواخر تابستان یا پاییز، کالاهای ساخته شده از آهن بسیار اندک بوده است. این عبارت نیز در اصل برای آن به کار می‌رفته تا نشان داده شود که کیزوواتنا در منطقه پونتوس قرار داشته، که بعدها یونانیها آن را مرکز تهیه آهن خالوبس^{۱۵} می‌دانستند. ولی امروزه می‌دانیم که کیزوواتنا در جنوب قرار داشت و کاتااونیا^{۱۶} و بخشی از کیلیکیا را در بر می‌گرفته است. احتمال دارد که یا انبار این ناحیه به عنوان مخزنی برای صادراتی به کار می‌رفته که از سایر نقاط کشور می‌آمده، یا آهن را در جایی در کوههای توروس استخراج می‌کردند، که وجود آن معلوم شده است.

وسیله داد و ستد در کشور هیتیایی، و در واقع در سراسر جهان خاورمیانه در آن زمان شمش یا حلقه های نقره (یا برای پول خرد) به صورت میله یا حلقه بوده که ارزش آنها را با وزن آنها تعیین می‌کردند هرچند روش بدوی تر محاسبه با مقادیر جونیز گاهگاهی دیده شده است. واحد وزن عبارت از شِکِل و مینا (من) به نسبت ۱: ۴۰ و در مقایسه با اندازه های بابلی و عبرانی بترتیب ۱: ۶۰ و ۱: ۵۰ بوده است. بدین ترتیب، اگر وزن شِکِل همان مقدار بود که در بابل رواج داشت (۸/۴ گرم)، مینا در نزد هیتی ها به مراتب سبکتر بوده است، چنانکه این نکته در مورد «من کرکمیش» در طی چند قرن بعد صدق می‌کند. این مطلب اشاره به «اوزان بازرگانان حاتی» را توجیه می‌کند که در یک عهدنامه ای برای وزن کردن باج و خراج تجویز شده است. در مجموعه قوانین، لوحه ای از قیمتها وجود دارد که در زیر بخشی از آن آورده شده است.

۱. حیوانات اهلی

گوسفند	۱ شِکِل
بز	۲ شِکِل
گاو	۷ شِکِل
اسب	۱۴ شِکِل
اسب سواری	۲۰ (۳۰؟) شِکِل
گاو شخم زن	۱۵ شِکِل
گاو نر (یا گاو نر بالغ؟)	۱۰ شِکِل
استر	۱ مینا (= من)

در این متن ذکر شده است که بهای یک اسب نر یا یک مادبان برای سواری یا یک الاغ نر و یک الاغ ماده جهت سواری «همان» است، ولی بهای واقعی ذکر نشده، و بهای یک خوک را ذکر نکرده‌اند.

۲. گوشت

در اینجا قیمت‌ها به نسبت «گوسفند» تعیین شده است هر چند چون یک گوسفند یک شِکِل می‌ارزد، ارقام همان خواهد بود.

گوشت یک گوسفند	$\frac{1}{10}$ گوسفند (شِکِل)
گوشت گاو	$\frac{1}{4}$ گوسفند (شِکِل)
گوشت بره	$\frac{1}{20}$ گوسفند (شِکِل)
گوشت بزغاله	$\frac{1}{40}$ گوسفند (شِکِل)
گوشت گوساله	$\frac{1}{100}$ گوسفند (شِکِل)

۳. پوست

۱ شِکِل	پوست گوسفند با پشم
$\frac{1}{10}$ شِکِل	پوست گوسفند با پشم چیده شده
$\frac{1}{4}$ شِکِل	پوست بز
$\frac{1}{15}$ شِکِل	پوست بز با پشم چیده شده
۱ شِکِل	پوست گاو بالغ
$\frac{1}{20}$ شِکِل	پوست بره
$\frac{1}{20}$ شِکِل	پوست بزغاله
$\frac{1}{10}$ شِکِل	پوست گوساله

۴. تولیدات کشاورزی

ارزش مقادیر تعیین نشده است.

$\frac{1}{4}$ شِکِل	یک پاریسو شعیر ابلیس
۲ شِکِل	یک زیپیتانی ^{۱۷} روغن
۱ شِکِل	یک زیپیتانی کره
$\frac{1}{4}$ شِکِل	یک پاریسو جو
۱ شِکِل	یک زیپیتانی پیه
۱ شِکِل	یک زیپیتانی عسل
$\frac{1}{4}$ شِکِل	یک پاریسو شراب
$\frac{1}{4}$ شِکِل	یک قالب پنیر

۵. زمین

یک جریب زمین آبیاری شده	۳ شِکِل
یک جریب زمین «حالانی» ^{۱۸}	۲ شِکِل
یک جریب تاکستان	۱ مینا (= من)

۶. جامه و پارچه

جامه ظریف	۳۰ شِکِل
جامه پشمی آبی رنگ	۲۰ شِکِل
سربند	۱ شِکِل
پیراهن ظریف	۳ شِکِل
پارچه کنانی عریض	۵ شِکِل

۷. فلز

یک مینا مس $\frac{1}{4}$ شِکِل

وجود پول نقره و استفاده از نامهای بابلی برای واحدهای وزن، مورد دیگری را نشان می‌دهد که حاکی از آن است که تمدن هیتیایی‌ها مدیون همسایگان شرقی آنها بوده‌است. در مجموعه قوانین نوشته شده‌است که بازرگانان هیتیایی تا استانهای لوویا^{۱۹} و پالا^{۲۰} می‌رفتند و دلیلی ندارد تردید کنیم که آنها کالای خود را از طریق مرزها وارد سرزمینهای مجاور می‌کردند. الواح کوچ نشینان آشوری متعلق به قرن نوزدهم پیش از

۱۸. معنی حالانی معلوم نشده‌است - م.

19. Luwiya

20. pala

میلاد، احتمالاً اطلاع نسبتاً قابل اعتمادی درباره ماهیت این تجارت بین المللی به دست می دهد، زیرا آشوریه‌ها فقط واسطه‌هایی بودند که میان آشور و امیرنشینان آناتولی رفت و آمد می کردند، فلزات آناتولی، به ویژه مس، در ازای کالاهای بافته شده و قلع بین‌النهرین صادر می شد. بنابراین، قلع شاید در نقطه‌ای در شرق سرزمین هیتیایی به دست می آمده و از راه آشور (لاقل در آن زمان) وارد می شده است. اما نمی توان مطمئن بود که اوضاع در دوره هیتی‌ها چنین بوده است. امکان دارد که ذخایر قلع در منطقه قفقاز بدون واسطه و مستقیماً به دست می آمده است. یک منبع قلع حتی اخیراً نزدیک نقده^{۲۱} در نجد آناتولی شناسایی شده است. بالاتر از همه آنکه ضمناً در یک متن مذهبی چنین آمده که مس از آلسیا، یعنی قبرس، آورده می شده که غنی ترین معادن مس را در دوران باستان داشته است. آیا مطلب مزبور به این معناست که معادن مس آناتولی به اتمام رسیده بود؟ هرگاه آلسیا را سرزمینی بیگانه بدانیم پاسخ به این پرسش مثبت است. اما باید به خاطر داشت که پادشاه هیتیایی به نام آرنووانداس اول، آلسیا را لاقل بخشی از منطقه زیر نفوذ خود می دانسته اگر نگوییم که آن را یکی از استانهای امپراطوری خویش به شمار می آورده است. هرگاه آلسیا فقط یک منبع اضافی مس در داخل امپراطوری بوده باشد، این نکته بهای پایین مس را در برابر نقره (۱:۲۴۰) در فهرست بالا توجیه می کند، و احتمال داشته که مانند دوره پیشتر هنوز مازادی برای صدور باقی مانده است. اما گواه مستقیمی خواه در متون، خواه از اکتشافات در باره روابط بازرگانی هیتی‌ها با یکدیگر، و با سایر کشورها به طور کلی به مقدار زیاد، در دست نداریم.

فصل چهارم

۱. قوانین و سازمانها

در ویرانه‌های بغازکوی، قطعات بسیاری از لوحهای گل رس به دست آمده که قوانینی در آنها نوشته شده است. دو نوع مشخص از این الواح تقریباً کامل هستند، و متن آنها بیشتر با توجه به قطعات مشابه، بازسازی شده است. هر دو لوح دارای صد ماده است؛ و اگرچه خود لوحها به عنوان بخشهایی از یک اثر واحد به شمار نمی‌روند، این دو به عنوان قانون به طور کلی از سوی دانشمندان معاصر به منزله یک سلسله متوالی محسوب و به منظور ارجاع، پشت سرهم شماره گذاری می‌شده‌اند. لوحهای قطعه قطعه شده دیگر، بخشهایی از متون مشابه هستند که شمار اصلی آنها را به دقت نمی‌توان تخمین زد. آنها ظاهراً از نسخه‌های دقیق مجموعه‌های اصلی بودند یا منتخباتی که در آنها، قوانین به صورت متفاوتی ظاهر می‌شوند. به نظر می‌رسد که در بعضی موارد، قوانین دیگری به آنها افزوده شده باشد. اما کوچکترین اثری از مجموعه مستقل دیگری در دست نیست. بدین ترتیب، بایگانیهای هیتیایی چندین مجموعه را دربرداشتند که کاملاً به یکدیگر وابسته بودند. ولی مشابهتی با هم نداشتند. در مجموعه‌های اصلی غالباً ذکر شده است که «سابقاً» مجازاتی متداول بوده که پادشاه آن را «اکنون» تغییر داده و معمولاً از شدت آن کاسته است. ظاهراً هیتی‌ها از کهنه بودن قوانین در طی تدوین آنها آگاهی داشته، و در اصلاح قوانین خود، براساس نیازهای متغیر زمان، تردید نکرده‌اند. قوانین هیتیایی

به صورت سازمان روبه رشدی بوده است و انواع مختلف مجموعه های قوانین، حاکی از مراحل متوالی در تکامل آن به شمار می رود. اما این لوحها دارای تاریخ نیستند، و احتمال دیگری وجود دارد که قانون در نقاط مختلف کشور فرق می کرده است. بعضی از این آثار مسلماً کهنه تر هستند. این فرضیه با عبارت زیر از متنی تأیید می شود که حاوی دستورهایی به فرماندهان پادگان های هیتیایی است:

«مانند کشورهای مختلف، نظارت بر جرایم بزرگ در گذشته اعمال شده است - در هر شهری که مجرم را اعدام می کردند باید اکنون نیز او را اعدام کنند، و به هر شهری که او را تبعید می کردند باید اکنون نیز او را تبعید کنند.»

در هر صورت، ترتیب مضامین مجموعه قوانین، گواه قاطعی برای رشد تدریجی قانون به دست می دهد، و آن را می توان به طریق زیر خلاصه کرد.

مجموعه ۱. درباره انسان.

ماده ۱-۶. قتل نفس.

ماده ۷-۱۸. حمله و ضرب و شتم.

ماده ۱۹-۲۴. مالکیت بردگان شامل مقررات مربوط به بردگان فراری.

ماده ۲۵. بهداشت.

ماده ۲۶-۳۶. ازدواج (موارد استثنایی).

ماده ۳۷-۳۸. قتل قابل توجیه.

ماده ۳۹-۴۱. وظایف فئودالی مربوط به اجاره داری زمین.

ماده ۴۲. اجاره کردن برای عملیات جنگی (مسئولیت و نرخ قابل پرداخت).

ماده ۴۳. حوادث ناشی از عبور از رودخانه.

ماده ۴۴. الف. قتل (هل دادن کسی به داخل آتش).

ماده ۴۴. ب. آلودگی ناشی از جادوگری

ماده ۴۵. پیدا کردن اموال

ماده ۴۶-۵۶. شرایط اجاره داری زمین.

ماده ۵۷-۹۲. دزدی و جرائم مربوط به گله

ماده ۹۳-۹۷. سرقت.

ماده ۹۸-۱۰۰. تولید حریق عمدی.

مجموعه ۲. دربارهٔ تاجکستان

ماده ۱۰۱-۱۱۸. جرایم مربوط به تاجکستانها و باغها.

ماده ۱۱۹-۱۴۵. دزدی و خسارت رساندن به شکل های مختلف مالکیت.

ماده ۱۴۶-۱۴۹. بی نظمی در مورد خرید و فروش.

ماده ۱۵۰-۱۶۱. نرخهای پرداخت برای خدمات مختلف.

ماده ۱۶۲. جرایم مربوط به ترعه ها.

ماده ۱۶۳. جرم مربوط به گله.

ماده ۱۶۴-۱۶۹. مقررات مذهبی مربوط به کشاورزی.

ماده ۱۷۰. جادوگری.

ماده ۱۷۱. محروم شدن از ارث توسط مادر.

ماده ۱۷۲. غرامت جهت نگهداری چیزی در زمان قحطی.

ماده ۱۷۳. خودداری از پذیرفتن رأی دادگاه (بی اعتنایی به مراجع قدرت) *

ماده ۱۷۴. آدمکشی.

ماده ۱۷۵. ازدواج خلاف رسم (مانند مورد ۳۵).

ماده ۱۷۶. الف جرم در رابطه با گاونر (نامفهوم)

ماده ۱۷۶ ب - ۱۸۶. فهرست قیمتها

ماده ۱۸۷-۲۰۰ الف. جرایم مربوط به روابط جنسی.

ماده ۲۰۰ ب. حق الزحمه مرسوم برای تعلیم دادن به شاگرد.

از خلاصه بالا می توان دید که بعضی موضوعات، بویژه در آغاز لوح اول، تا اندازه ای نظم دارد، و مواد مجزا مربوط به همان موضوعات بعداً در مجموعه ها یافت می شود و به نظر می رسد که از افزوده های بعدی می باشد. موضوع نگهداری از زمین بر اثر دخالت دادن پنج ماده مربوط به موضوعات کاملاً متفاوت، به دو قسمت تقسیم می شود. گذشته از این، دو ماده، که در هر لوح یکسان هستند، دارای همان مورد، ولی با حکمی اندکی

متفاوت دیده می‌شود. (ماده ۳۵ و ۱۷۵). این واقعیت ناگزیر درباره توجیه محسوب داشتن دو لوح به عنوان یک ترکیب واحد تولید شک و تردید می‌کند.

تصور می‌رود که لوحهای موجود، مجموعه کامل قوانین هیتیایی نیستند، بدین دلیل که این گونه فصلها مانند فصل مربوط به ازدواج درباره موارد استثنایی بحث می‌کند، و بعضی موضوعات مهم مانند فرزند خواندگی، ارث و قوانین مقاطعه یکسره حذف شده است. اما شگفت انگیز خواهد بود که با وجود باقی ماندن این همه تجدید نظر در قوانین، سایر مجموعه‌های قوانین بدون برجا گذاشتن اثری از میان رفته باشد. همچنین شواهدی در دست نیست که هیتی‌ها تحت نظام قانون دیگری بوده باشند که اینها به عنوان ضmann آنها به شمار آیند. به نظر می‌رسد که باید این واقعیت را بپذیریم که هیتی‌ها لازم نمی‌دانستند درباره این موضوعات به قانونگذاری بپردازند، احتمالاً زیرا موجب اختلاف نمی‌شد و تحت ضابطه عرف مردم قرار داشت.

آیا می‌توان تصور کرد که این قوانین، تصویری واقعی از نظام قضایی هیتیایی به دست دهد. سئوالات مشابهی درباره مجموعه قوانین بین‌النهرین به عمل آمده است. اما در بابل و آشور، قراردادهای خصوصی بیشمار و گزارشهایی به دست آمده است، که از آنها می‌توان دید تا چه حد قوانین واقعاً به کار می‌رفته است، و حتی یک سند خصوصی هیتیایی تاکنون یافت نشده که قوانین این مردم را با آن بتوان سنجید. از متون می‌توان دریافت که چنین اسنادی وجود داشته است، و کاملاً نیز امکان دارد که نمونه‌هایی بعدها به دست آید. اما تا زمانی که این مطلب به حقیقت پیوندد مجبوریم که به شواهد موجود اکتفا کنیم.

با چند استثناء، این قوانین به صورت موارد فرضی مدون شدند، و حکم مناسبی براساس مجموعه قوانین حموربی و سایر قوانین باستانی به دنبال آن آمده است. بسیاری از آنها با توجه به غرابت آنها، و دربرداشتن جزئیات نامربوط، معلوم می‌شود که از سوابق موجود در دادگاهها اخذ شده، و تردیدی نیست که بخش اعظم مجموعه قوانین مزبور دارای این ماهیت بوده است. حتی یک ماده حاوی روایت مختصر یک اتفاق واقعی است که در برابر شاه مطرح شده است. بنابراین، تضادی جدی میان فرضیه و عمل وجود نداشته است، هرچند، همانگونه که دیدیم، ممکن بوده که قانون در بخشهای مختلف کشور، اندکی فرق می‌کرده است.

مواد مربوط به قیمتهای اجناس و میزان دستمزدها مسأله ویژه‌ای ایجاد می‌کند.

مشکل است باور کنیم که این احکام، اعتباری همگانی داشته باشد. این گونه قیمتها لزوماً بر طبق عرضه و تقاضا تغییر می‌کند، و نظارت بر آنها مستلزم یک سازمان اداری است که احتمالاً در آن روزگاران وجود نداشته است. احکام مشابه در مجموعه قوانین حموربی با واقعیات قابل اجرا در قراردادها تطبیق نمی‌کند. احتمالاً اینها به عنوان قیمتهای حداکثر بوده که از آن نمی‌بایستی تجاوز کرد ولی بدون تردید یک تصویر نسبتاً دقیقی از اوضاع اقتصادی به دست می‌دهد.

از اینجا نتیجه می‌گیریم که بیشتر این قوانین از داوریه‌های دادگاهها گردآوری شده است. پس درباره خود دادگاهها چه می‌دانیم؟

۲. دادگاهها

باید تصدیق کرد که عمدتاً به سبب فقدان مدارک خصوصی، اطلاع ما درباره دادگاههای هیتیایی بسیار اندک است.

مرافعات در وهله اول نزد مشایخ فرستاده می‌شد که، همانگونه که دیدیم، شورای دولتی را در بسیاری از شهرهای کشور تشکیل می‌دادند. از آنها یک بار در مجموعه قوانین، در مورد تصمیم به مالکیت رمله‌های گمشده یاد شده است. آنان نماینده مردم بودند و به این صورت دولت تنها به صورت غیر مستقیم با آنها سروکار داشت. نماینده دولت در مسائل قضایی معمولاً یکی از صاحب منصبان پادشاه، مثلاً فرمانده پادگان بود که، وظایف او در سندی آمده که نسبتاً خوب حفظ شده است. در زیر بخشی از این دستورها را می‌آوریم:

«به هر شهری که می‌روی، مردم آن را احضار کن. هر کس دعوایی دارد در موردش فتوا بده و او را راضی کن. هرگاه برده شخصی یا مستخدمه کسی یا زن محرومی مرافعه‌ای دارد، درین باره نیز فتوا بده و آنها را راضی کن. دعوای خوب را بد، و دعوای بد را خوب جلوه نده. آنچه را که عادلانه است انجام بده.»

از صاحب منصب انتظار می‌رفت که ضمن اجرای این وظایف، با اولیای محلی همکاری کند، همانگونه که در عبارت زیر دیده می‌شود:

«اکنون فرمانده پادگان، شهردار، و مشایخ باید عادلانه قضاوت کنند، و مردم باید مرافعه‌های خود را نزد آنان بیاورند.»

عبارت دیگر از همان متن، موقعیت پادشاه را به عنوان مرجع نهایی نشان می‌دهد: «هرگاه شخصی دعوایی را اقامه کند که (موقتاً) بر روی لوحه‌ای نوشته شده باشد، در آن صورت، فرمانده باید عادلانه به قضیه رسیدگی و او را راضی کند. اما اگر مرافعه بسیار پیچیده باشد باید او را به پادشاه ارجاع دهد.»

ظاهراً تصمیم پادشاه در موارد جادوگری و همه موارد مشتمل بر مجازات اعدام، لازم بوده است. دزدی بیش از دوتالان الوار نیز می‌باید به او ارجاع شود. قدرت دادگاهها با تهدید شدیدترین مجازاتها علیه کسی ابقا می‌شد که یک تصمیم قضایی را نقض می‌کرد:

«اگر کسی با داوری پادشاه به مخالفت پردازد، خانه^۱ او ویران خواهد شد. اگر کسی با داوری یک صاحب منصب مخالفت کند سرا و قطع خواهد شد.»

کلمه «صاحب منصب» ظاهراً یک لقب عمومی برای نمایندگان پادشاه است. یک مورد برجسته رویه قضایی هیتی‌ها، عبارت از رنج فراوانی بوده که برای تحقیق در جریانات می‌کشیدند. در موارد اختلاس و غفلت از انجام وظیفه، یادداشتهای مفصل مفتشان را داریم که در نوشته‌های اقوام شرقی بی نظیر است و جنبه کاملاً جدیدی دارد. بهترین متن محفوظ از این دست در زیر آورده می‌شود:

«درباره انبارهایی که [ملکه] به «خدای طوفان»^۲ فرزند اوگوراس^۳ (رهبر ده نفره)، سپرده است - یعنی [گردونه‌ها، ظروف مفرغی و مسی، جامه‌ها و کالاهای تیرها، کمانها، سپرها، چماقها]، بردگان غیرنظامی (!)، گاو، گوسفند، اسب، استر - انبارهایی که مهر نکرده سپرده است. و هیچ تأییدیه و رسید نداشته، از این رو ملکه گفت: بگذارید غلامان زرین پوش و مهتران، ملکه و خدای طوفان و اوگوراس، رهبر ده نفره، بروند و در

۱. احتمالاً کلمه خانه باید خاندان ترجمه شود و این عبارت ممکن است به مجازاتی مانند مجازات عخان در صحیفه یوشع، باب هفتم، آیات ۱۶-۲۶ اشاره کند.

۲. ظاهراً نام شخص بوده است مانند رحمت الله - م.

پرستشگاه لیل وانیس^۴ سوگند موگد یاد کنند.»

دادرسی با بیانات همراه با سوگند پدر مدعی^۵ علیه (خوانده) و شاهد دیگری آغاز می شود که رویهم رفته نود و پنج سطر را اشغال می کند. سپس از «خدای طوفان» استفسار می شود. ماروواس^۶ چنین گفت: «تو یک جفت استر به هیلاریزی^۷ دادی» خدای طوفان پاسخ داد: استرها را از خود هیلاریزی گرفتم؟ و آنها را صحیح و سالم پس دادم؟

ماروواس چنین گفت: «تو استرها را به پی ها - دادی» خدای طوفان پاسخ داد: «آنها از اصطبل نبودند.»

یارازالماس^۸ غلام زرین پوش پاسخ داد: «زوواییس^۹ اسبی فروخت و یک تالان مفرغ گرفت.» خدای طوفان پاسخ داد: «او به من گفت که اسب مرده است!» پس از آنکه گواهان مختلف شهادت خود را دادند متن ناگهان پایان می یابد؛ احتمالاً ادامه آن در لوح دیگری بوده است. بدون تردید، این گونه مراعات را باید استثنایی دانست، که مربوط به دادگاهها بوده است. اما این متن حاکی از یک روحیه پژوهش دقیق و بیطرفانه است که شاید به عنوان نمونه ای از دستگاه اداری هیتیایی تلقی گردد.

۳. کیفر و غرامت

در یک جامعه بدوی، مجازات مترادف با انتقام گیری است، و محال است بتوان میان جرایم «مدنی» و «جنایی» فرق گذاشت. طرف زیان دیده تا آنجا که می تواند از خاطمی انتقام می گیرد و اگر کشته شده باشد، انتقام گیری وظیفه خویشان او خواهد بود، و در نتیجه، جنگهای قومی در می گیرد. اما مرافعه ممکن است با پرداخت پول در صورت توافق طرفین فیصله یابد. چنین پولی دیه نامیده می شود.

دولت در وهله اول متعهد به حفظ قانون و نظم است، و بنابراین، باید در آغاز سعی کند که برای انتقام گیری خصوصی حدی قائل شود و سرانجام آن را رویهم رفته از بین

4. Lilwanis

5. Maruwas

6. Hillarizi

7. Yarrazalmas

8. Zuwappis

ببرد. قانون قصاص یعنی چشم در برابر چشم و دندان در برابر دندان احتمالاً نخستین قدم در این فرایند بود: طرف زیان دیده نباید زبانی بیشتر از آنچه که خود دیده است برساند. قانونگذار خوب باآسانی درک می‌کند که دو خطا حقی را ایجاب نمی‌کند و به فکر تنبیه می‌افتد. کیفر تا جایی مفید است که به‌عنوان بازدارنده به کار برده شود، در صورتی که خود خطا تنها به وسیله پرداخت غرامت یا تاوان به طرف آسیب دیده جبران می‌شود. بالاخره عامل سوّم یعنی مصالحه را می‌توان مطرح ساخت.

درین باب، قوانین هیتیایی نسبتاً پیشرفته است. کیفر به نسبت غرامت سهم ناچیزی دارد. تنها جرایم مهم عبارت بودند از تجاوز به عنف، روابط جنسی با حیوانات، و مخالفت با قدرت دولت. همچنین، اگر خاطی برده‌ای باشد، تمرد از فرمان ارباب و جادوگری. ایجاد نقص عضو، که مجازاتی معمولی در قانون آشوری بود، در اینجا برای بردگان در نظر گرفته می‌شد. درباره سایر جرایم افراد آزاد، مانند جرایمی نظیر حمله، جادوگری، قتل و همچنین دزدی و هرگونه آسیب رسانی به ثروت، غرامت یا استرداد در نظر گرفته می‌شود. کیفر تنها درموردی است که از خاطی خواسته می‌شود چند برابر ارزش آسیبی را که رسانده است بپردازد. نمونه های تاوان جنسی عبارت از ساختن مجدد خانه‌ای است که از حریق آسیب دیده، و تعویض یک کالای آسیب دیده با کالای سالم؛ ولی معمولاً غرامت با پول (نقره) بود. در زیر بعضی از نمونه ها آورده می‌شود:

«ماده ۱۱. اگر کسی بازو یا پای کسی را بشکند، باید به او بیست شِکِل نقره بپردازد و او (شاکی) آن را برای خانواده خود مطالبه می‌کند(؟)»

ماده ۱۲. اگر کسی بازو یا پای کنیز یا غلامی را بشکند ده شِکِل نقره می‌پردازد و او (شاکی) آن را برای خانواده خود مطالبه می‌کند(؟)

ماده ۶۳. اگر کسی یک گاو شخم زن را بدزدد، در سابق پانزده گاو می‌داد ولی اکنون ده گاو می‌دهد: سه گاو دوساله، سه گاو یکساله و چهار گوساله از شیر گرفته، و او (شاکی) آن را برای خانواده خود مطالبه می‌کند(؟)

ماده ۱۷۰. اگر مردی آزاد، ماری را بکشد و نام شخص دیگری را بر زبان آرد (نوعی جادوگری)، باید معادل ۴۵۰ گرم نقره بپردازد؛ اگر برده‌ای چنین کند اعدام خواهد شد.

ماده ۲۵. اگر مردی چیز نجسی، در دیگ یا در مخزنی بریزد، سابقاً شش شِکِل نقره می‌پرداخت. و حالا کسی که چیز نجسی در دیگ و مخزن می‌ریخت سه شِکِل نقره (به مالک؟) می‌پرداخت و اگر در داخل قصر نجاست می‌کرد از او سه شِکِل نقره

می گرفتند. اما اکنون پادشاه سهم قصر را بخشیده است. کسی که پلیدی در چیزی بیفکند تنها سه شِکِل نقره باید بپردازد و او (شاکی) آن را برای خانواده خود مطالبه می کند (۴) ماده ۹۸. اگر مردی آزاد، خانه ای را به آتش بکشد، باید خانه را از نو بنا کند؛ اما اگر چیزی در داخل خانه از میان برود، هرگاه انسان یا گاو یا گوسفندی باشد، برای آنها نباید غرامت بپردازد.

جالب توجه خواهد بود که قوانین مربوط به آدمکشی را با سایر مجموعه های قوانین باستانی مقایسه کنیم. در همه موارد، غرامت توصیه شده، و نرخ غرامت کشتن یک برده همیشه دقیقاً نصف نرخ کشتن یک انسان آزاد بوده است. قوانین مربوط به انسان آزاد از قرار زیر است:

«ماده ۱. اگر کسی مردی یا زنی را در مرافعه بکشد باید با دادن چهار نفر، مرد یا زن (به ترتیب) تلافی کند، و او (وارث مقتول) آن را برای خانواده خود مطالبه می کند (۴) ماده ۳. اگر کسی مرد یا زنی آزاد را بزند و آنها بمیرند، اگر با دستش بتنهایی ضربه وارد آورده باشد باید به جبران آن، دو نفر را بدهد و او (وارث مقتول) آن را برای خانواده خود مطالبه می کند (۴)

ماده ۵. اگر شخصی یک بازرگان هیتیایی را بکشد، ($\frac{1}{3}$ ۱) من نقره باید بپردازد و او (وارث) به آن شخص اجازه می دهد به خانه بازگردد؛ اگر (این واقعه) در سرزمین لوویا، یا در سرزمین پالا روی دهد؛ ($\frac{1}{3}$ ۱) نقره باید بپردازد و خسارت کالاهای او را بدهد؛ اگر در سرزمین حاتی رخ دهد او (فقط) بابت خود بازرگان باید غرامت بپردازد.

ماده ۶. اگر شخصی، خواه مرد خواه زن، در شهر دیگر کشته شود، مردی که قتل بر روی زمین او اتفاق افتاده است، باید صد آرش زمین بدهد و او (وارث) آن را می گیرد. در مورد دو ماده آخر، متن متفاوتی وجود دارد:

ماده سوم. اگر کسی یک تاجر هیتیایی را به خاطر کالاهایش بکشد، باید... مینا نقره بدهد و سه برابر آن را بابت کالاهای مزبور بپردازد. اما اگر کالایی نداشته باشد ولی او را در مرافعه ای بکشد، شش مینا نقره باید بپردازد. اگر دست راست او (بتنهایی) مقصر باشد، دو مینا نقره باید بدهد.

ماده چهارم. اگر کسی بر روی زمین بیگانه ای کشته شود، هرگاه مردی آزاد باشد، او (مالک زمین) باید یک مرزعه، یک خانه و یک مینا و بیست شِکِل نقره بدهد؛ اگر زنی باشد، قاتل باید سه مینا نقره بپردازد. اما اگر زمین زراعتی نباشد، و ملک شخص دیگری

باشد باید تا مسافت سه مایل از این سو و آن سو گرفته شود و در هر دهکده‌ای که در آن یافت شود او (وارث) همان مقدار زمین را بگیرد؛ اگر دهکده‌ای نباشد دست خالی باز می‌گردد.»

در مواد هر دو گونه قانون، تشخیص دقیقی میان قتل عمد و قتل غیر عمد داده شده است؛ اما عجب آنکه تنها موردی که می‌توانیم به عنوان قتل عمد ذکر کنیم در رابطه با تاجری است که به نظر می‌رسد که مورد خاصی باشد، و مربوط به انگیزه دزدی است. فقدان یک ماده ویژه مربوط به قتل هم در مجموعه قوانین حموربی، و هم در قوانین آشوری، ملاحظه شده است. جنایت بتفصیل در مجموعه قوانین عبرانیان مورد بحث قرار گرفته است، ولی ما از عباراتی مانند آنچه که در سفر تثئیه، باب نوزدهم، آیه ۱۲، آمده است می‌بینیم که مقامات قضایی عبرانی کاری با خود قاتل نداشتند جز اینکه او را به نزدیکترین فرد خانواده مقتول (ولی خون) بسپارند. در اینجا تصور می‌رود که سکوت سایر مجموعه های قوانین شرقی در این باب، به این سبب است که قاتل هنوز در خارج از حوزه قضایی قرار داشت، و این امر می‌بایستی به وسیله انتقام‌گیری خصوصی فیصله‌پذیرد. در این که نزاع خانوادگی هنوز در دولت قدیم هیتیایی باقی بوده از عبارت زیر در فرمان تلی پینوس مستفاد می‌شود:

«قانون خون از این قرار است: هر کس خون دیگری را بریزد هرگاه ولی خون بگوید او باید بمیرد، باید چنین شود، ولی اگر بگوید باید دیه پردازد مجبور است که چنین کند: پادشاه در این امر دخالتی نخواهد داشت.»

رسم دادن نفر به عنوان جبران قتل، قابل توجه است. این اصطلاح عموماً در مورد بردگان به کار می‌رفت. این که نزدیکترین دهکده، مسئول پرداخت غرامت به خانواده مقتول در صورت فرار قاتل باشد، رسم متداولی در کشورهای شرقی بوده است. در مجموعه قوانین حموربی موارد مشابهی دیده می‌شود. نوشته‌اند که عربی که مشغول حفاری در مجاورت موصل بود، اعتراف کرده است که در دهکده‌ای شخصی را به تلافی قتل یکی از خویشان‌ش کشته است. در سفر تثئیه، باب بیست و یکم، آیات ۱-۱۰، به مشایخ نزدیکترین دهکده فرمان داده شده است که خود را از جرم خون، به وسیله یک سوگند تشریفاتی تبرئه کنند، بدین ترتیب، به طور ضمنی دریافت می‌شود که دهکده در غیر این صورت مسئول جنایت قلمداد می‌شده است. جنبه منحصر به فرد قانون هیتیایی همانا محدودیت قتل در سه مایلی است که خارج از آن محدوده، مسئولیت وجود ندارد.

مفهوم ماده پنج بالا روشن نیست. انسان تصور می‌کند که قتل تاجری در سرزمینهای دوردست لوویا و پالا مستلزم نرخ کمتر غرامت است تا در سرزمین حاتی، و این به سبب مخاطره بزرگتری است که او در مسافرت به محلی که تا این حد از تمدن دور بوده به جان خریده است؛ اما مشکل است که این مفهوم را از کلمات استنباط کنیم، و این بیشتر به سبب تردید در خواندن ارقام است

۴. مسئولیت دسته جمعی

دیدیم که آثار خونخواهی خانوادگی در جوامع بدوی هنوز در جامعه هیتیایی پابرجا بود. این عقیده به همان رسم وابسته است که گناه، مربوط به همه افراد خانواده خاطی می‌شد، و خانواده او در مجازات شریک می‌گشتند.

در قوانین هیتیایی، تنها اثر این اصل در ماده ۱۷۳ است که پیش از این یاد شد، که در آن گفته شده که مجازات نافرمانی از دستور پادشاه دامنگیر خاندان خاطی، یعنی همه افراد خانواده او خواهد شد. در جای دیگر، در مجموعه قوانین، مسئولیت شخص مطرح است.

اما عبارتی که در بالا برای نشان دادن موقعیت بردگان در جامعه هیتیایی نقل شد بوضوح معلوم می‌دارد که اصل مسئولیت دسته جمعی در انطباق آن به بردگان هنوز پابرجا بود: «اگر [برده] قرار است بمیرد، نباید بتنهایی بمیرد، بلکه مرگ شامل خانواده او نیز می‌شود.» در همان متن، مقایسه‌ای نزدیک میان رابطه برده با اربابش و رابطه بشر با خدایان، انجام می‌گیرد. بنابراین، تعجب آور نخواهد بود اگر مشاهده شود که کیفر خدایی، به طور منظم دامنگیر همه اعضای خانواده یک فرد و همه اخلاف او بشود (مقایسه شود با سفر خروج، باب بیستم، آیه ۵). اما در خارج از حوزه مذهبی، این عمل بسیار نادر است.

۵. ازدواج و خانواده

سازمان خانواده که در سراسر قوانین هیتیایی به چشم می خورد، از گونه پدر سالاری معمول است. تسلط مرد بر کودکانش با این ماده نشان داده می شود که باید پسری را به جای مردی که کشته است تسلیم کند، (ماده ۴۴ الف)، و همچنین با این واقعیت معلوم می شود که در ازدواج، پدر می تواند دخترش را به داماد بدهد. تسلط او بر همسرش در عباراتی که در باره ازدواج به کار می رود دیده می شود: داماد زنش را می گیرد و از آن به بعد، او را تصرف می کند. اگر این زن مرتکب زنا شود، شوهر حق دارد که سرنوشت او را تعیین کند.

می دانیم که در بعضی از بخشهای آسیای صغیر، بویژه در میان لوکیایی ها، رسم احترام به مادر هنوز در روزگار هرودوت وجود داشت، و امکان دارد که بعضی از امتیازات زنان هیتیایی حاکی از آثار این روش بدوی تر بوده باشد. بدین ترتیب، یک قانون نسبتاً مبهم (ماده ۱۷۱) مواردی را نشان می دهد که مادر می تواند فرزند خود را انکار کند، و در ماده دیگر (۲۸-۲۹)، زن همراه با پدر می تواند درباره ازدواج دختر تصمیم بگیرد. احتمالاً موقعیت مستقل ملکه هیتیایی و عدم ثبات دولت پیشین هیتیایی اصل و منشأ مشابهی داشته است.

مراسم ازدواج هیتیایی ها شباهت زیادی به مراسم بابلیها داشته است. نخستین مرحله، نامزدی بود، که همراه هدیه ای از سوی داماد صورت می گرفت. اما نامزدی ضمانت اجرایی نداشت، زیرا دختر هنوز می توانست مرد دیگری را با، یا بدون رضایت پدر و مادر به شوهری انتخاب کند، به شرط آنکه هدیه نامزد اول را پس بدهد. ازدواج معمولاً همراه با هدیه ای نمادین (به هیتیایی کوساتا^۹) از سوی داماد به خانواده بود، و دقیقاً به ترحاتو^{۱۰} در نزد بابلیها شباهت داشت، ولی به دلایل مختلف، اشتباه است که این هدیه را «بهای عروس»^{۱۱} بدانیم و بگوییم که ازدواج نزد هیتیایی ها، و بابلیها در اصل از نوع ازدواج مشهور به «ازدواج با خریداری» بوده است. در همان زمان، عروس

9. Kusata

10. Terhatu

جهیزی (به هیتیایی ایوارو^{۱۲}) از پدر خود دریافت می داشت. اگر پس از این، داماد از ازدواج خودداری می کرد، یا خانواده عروس مخالفت می ورزیدند، این امر به منزله عدم اجرای قرارداد به شمار می آمد: نامزدی ملغی می شد و طرف خطاکار جریمه می پرداخت: عروس کوساتای خود را از دست می داد و خانواده عروس دو یا سه برابر به داماد غرامت می پرداخت. معمولاً عروس و داماد در یک خانه می زیستند، ولی شرط دیگری نیز مرسوم بود که همسر در خانه پدر می ماند، همچنانکه این رسم در میان آشوریهها نیز متداول بود. زنا پس از ازدواج، از طرف زن مستوجب مرگ می شد.

پس از مرگ زن، جهیزش به ملکیت شوهر او در می آمد و این در صورتی بود که در خانه شوهر زیسته باشد؛ ولی اگر با پدر زیسته باشد این امر اجرا نمی شد - متن در این جا از بین رفته است -، اما به نظر می آید که جهیز به کودکانش تعلق می گرفت.

قانون دارای مقررات مفصلی مربوط به منع ازدواج با خویشان نزدیک بود. مرد نمی بایستی با مادر یا دختر خود یا مادر و خواهر و دختر زنش (از ازدواج دیگر)، یا با همسر پدر یا همسر برادرش در طی حیات آنها ازدواج کند. در میان این مقررات، ماده ۱۹۳ می گوید که اگر مردی بمیرد، بیوه اش باید اول با برادر شوهر ازدواج کند و بعد (احتمالاً اگر این برادر هم بمیرد)، با پدر شوهر و اگر پدر نیز بمیرد، با برادرزاده شوهر باید ازدواج کند. این ماده در مفاد خود به نظر می رسد که استثنایی در یک سلسله امور ممنوعه بوده باشد و بنابراین، در یک نسخه این کلمات آمده است: «مجازات ندارد» ولی قانون مزبور به طور قابل ملاحظه ای شبیه قانون ازدواج عبرانیان است که براساس آن، اگر شخصی بدون فرزند می مُرد، وظیفه برادر آن شخص یا در غیر این صورت وظیفه پدر آن شخص یا نزدیکترین فرد باقی مانده قبیله اش بود که با آن بیوه ازدواج کند و فرزند آنها نام مرد متوفی را به خود بگیرد و وارث او شود. این رسم با حکایات یهودیه^{۱۳} و غیر^{۱۴} (سفر پیدایش، باب ۳۸) و روت^{۱۵} و بو عز^{۱۶} (کتاب روت، چهار) معلوم می شود. ظاهراً هدف این بوده است که خانواده مرد متوفی پایدار بماند (سفر تثییه، باب ۲۵، آیه ۶). بابلیها و آشوریهها به وسائل دیگر به این مقصود می رسیدند و نیازی به ازدواج درون خانوادگی نداشتند، اما ماده ۱۹۳ وجود این رسم را در میان

12. Iwaru

13. Judah

14. Er

15. Ruth

16. Boaz

هیتیایی‌ها نشان می‌دهد. هرچند این بخش در مفاد قانون برای منظور دیگری نهاده شده است، و ظاهراً منظور از آن، بیان کامل قانون نبوده است. همچنین ماده ۱۹۰ می‌گوید که ازدواج با مادرخوانده پس از مرگ پدر مجازاتی ندارد، ولی این احتمالاً وجود رسمی را نشان می‌دهد که در میان اقوام کهن متداول بوده که بدان وسیله پسران، همسران پدران خود را به ارث می‌بردند (به استثناء مادرخود آنها). در عهدنامه‌ای گفته شده است که ازدواج میان برادر و خواهر در میان هیتی‌ها مجاز نیست، ولی در خود قوانین از آن ذکر می‌به میان نیامده است.

ازدواجی که در آن یکی از طرفین برده بود از سوی هیتی‌ها معتبر شناخته می‌شد. باوجود این، شش قانون مربوط به تنظیم این گونه ازدواجها در دست است، ولی گونه‌های مختلف آن در این باره به طرزی شگفت‌انگیز متناقض است.

۶. زمینداری

زمینداری در میان هیتی‌ها وابسته به یک روش پیچیده مطالبات و خدمات فئودالی بود که جزئیات آن، به هیچ وجه روشن نیست. از آنجاکه مجموعه قوانین دارای چهارده ماده در این باب است، شاید بتوان نتیجه گرفت که زمینداری موجب مراعات بسیار می‌شده است.

دو نوع زمینداری تشخیص داده می‌شود: اجاره داری رعیت و اجاره داری «ابزارمند» (یا سلاحدار). شخص اخیر را آزادانه خرید و فروش می‌کردند، ولی به نظر می‌رسد که باید منظور، رعیت بوده باشد و بدین ترتیب، می‌توانست فقط تحت جعل قضایی فرزند خواندگی از شخصی به شخص دیگر منتقل گردد. مطالب زیادی درباره موضوع مزبور براین فرضیه نگاشته شده است که ابزارمند «سربازی» است که ملک را به شرط ارائه خدمات نظامی تحویل می‌گرفت و این امر بنا به روشی بود که حموربی در لارسا برقرار ساخته بود. اما تحقیقات متأخرتر قضیه را به صورتی دیگر جلوه داده است. به نظر می‌رسد «ابزارمند» واقعاً عضوی یا فردی از طبقه صنعتگر بوده باشد.

تنها فرق میان این دو نوع مالکیت این بود که «رعیت» سند خود را از پادشاه، و «ابزارمند» از مراجع محلی دریافت می‌داشتند، زیرا، پس از فوت رعیت، ملک به پادشاه

منتقل می‌شد، در صورتی که زمین یک ابزارمند متوفی به دهکده داده می‌شد. دراصل، به نظر می‌رسد که رعیت ملک خود را تحت شرایط خدمت کردن (به هیتیایی ساحان^{۱۷}) در دست داشت، که غالباً مبدل به نوعی اجاره داری می‌شد؛ در صورتی که ابزارمند مسئولیت اکثر شهروندان عادی را در مورد پیگیری (به هیتیایی لوزی^{۱۸}) به عهده داشت. اما این دو مفهوم به نظر می‌رسد تا اندازه‌ای با هم اشتباه شده باشند، و عملاً هر یک از این دو شخص، می‌توانست ملک دیگری را بگیرد، به این شرط که حاضر به انجام دادن وظایف مناسب باشد. حتی ملک ابزارمند، در صورت مرگ او، به یک «اسیر غیر نظامی» منتقل می‌گشت، که یکی از افراد بشمار می‌آمد که از سرزمین ملت مغلوب اخراج می‌شد و در اختیار پادشاه قرار می‌گرفت. چنین شخصی حالت یک ابزارمند را پیدا می‌کرد. به طور حتم املاک سلطنتی بسیار گسترده بوده است، زیرا بسیاری از تیولهای تحت مالکیت افراد، بسیار وسیع بودند. در میان زمینداران بزرگ باید از پرستشگاهها یاد کرد که بعضی از آنها دولتهایی را در درون کشور تشکیل می‌دادند؛ همچنین املاک خود را به کشاورزانی واگذار می‌کردند که مال الاجاره زمین را به صورت جنس می‌پرداختند.

فصل پنجم

جنگ

۱. ارتش

نیروی امپراطوری هیتی، مانند نیروی سایر دولتهای معاصر آن، در بهره‌برداری بسیار از سلاح تازه‌ای بود که در سراسر آسیای غربی پس از ۱۶۰۰ پیش از میلاد به کار رفت، که عبارت از گردونه سبکی بود که با اسب کشیده می‌شد.

این گونه گردونه جنگی به این صورت، وسیله‌ای تازه نبود. سومریها دونوع گردونه، یکی با دو چرخ، و دیگری با چهار چرخ داشتند، ولی چرخها توپر و گردونه‌ها سنگین بودند، گورخرها آنها را می‌کشیدند. سومریها همیشه متکی بر پیاده نظام خود بودند. در مورد دولتهای اموری که بعد از آن بر سر کار آمدند، اطلاع زیادی نداریم، و اگرچه اسب شناخته شده بود، به نظر نمی‌رسد که برای مقاصد جنگی مورد استفاده قرار می‌گرفته است. ظاهراً بازرگانان آشوری در کاپادوکیا از اسب به عنوان حیوان باری استفاده می‌کردند، ولی گردونه‌های آنان هنوز از نوع گردونه‌های چهارچرخه و قدیمی سومریها بود. گردونه سبک اسب دار با چرخهای پره دار مربوط به زمانی است که پس از سقوط آموریها پیش آمد، و همزمان با ظهور آن در میان کاسی‌های بابل، و مصریان در زمان سلطنت سلسله هجدهم، و در دولت جدید میتانی در شمال، متداول شد. این خود انقلابی در ماهیت جنگ پیش‌آورد: از این زمان به بعد، سرعت به منزله عامل

تعیین‌کننده‌ای در جنگ به‌شمار می‌رفت.

بایگانیهای بغازکوی کلیدی برای این تکامل ناگهانی به‌دست می‌دهد، زیرا شامل چهار لوح مفصل دربارهٔ تربیت و بومی ساختن اسبان توسط مردی به نام کی‌کولی^۱ از سرزمین میتانی است. در این اثر، بعضی اصطلاحات فنی وابسته به یک زبان مربوط به سانسکریت، یعنی زبان باستانی آریاییها در شمال هندوستان، است. از دیگر متون می‌دانیم که فرمانروایان میتانی خدایان هندوآریایی مانند ایندرا، وارونا، و دوقلوهای ناساتیا^۲ را می‌پرستیدند، و نامهای شخصی آنها اصل و منشأ مشابهی را نشان می‌دهد. از این جا باید نتیجه بگیریم که این طایفه آریایی، که به سوی غرب در حرکت بود، اطلاعات ویژه خود را دربارهٔ تربیت اسب با خود آوردند، و از آنهاست که اقوام آسیای غربی آن هنر را آموختند. جالب توجه آن که نامهای بعضی از خدایان هندی عصری را در نامهای فرمانروایان کاسی بابل تشکیل می‌دهد. هرچند از جهات دیگر، زبان کاسی از گونه‌ای کاملاً متفاوت است.

امپراطوری هیتی در زمان سوپی لولیوماس و جانشینانش مسلماً در این تکامل سهیم بودند. ارتش هیتیایی در این دوره در نقوش برجستهٔ مصریان به‌طور سرزنده، به تصویر کشیده شده است و نبرد بزرگ قادش را نشان می‌دهد، و پیدا است که گردونه‌رانی آنها بی‌نظیر بوده است. اما معلوم نیست که این وسیلهٔ جنگی در زمان «سلطنت قدیم» در مصر، به همان نسبت تکامل یافته باشد. درست است که در محاصرهٔ اورشو^۳ (همانگونه که دیدیم واقعه‌ای در نبرد یکی از پادشاهان پیشین بود) گفته می‌شود که هشتادگردونه در نبرد شرکت داشتند. اما متن حاوی این اشاره، یک انشای ادبی است که احتمالاً در دورهٔ بعد تحریر شده است. رسالهٔ کی‌کولی مسلماً بعدها نوشته شده است، و احتمال نمی‌رود که هیتی‌ها این مرد میتانیایی را به عنوان معلم خود استخدام کرده باشند، زیرا پیش از این، با علم تربیت اسب آشنا شده بودند. در هر صورت، ضمن شرح ارتش هیتیایی منحصرأ به دوره‌ای از امپراطوری اشاره می‌شود که نقوش برجستهٔ مصری برای آن، این گونه گواه جالب توجه را به دست می‌دهد.

طرح گردونه‌های هیتیایی با گردونه‌های مصری تفاوت زیادی ندارد. هر دو دارای چرخهای شش پره بوده‌اند. گردونه‌های مصری، دو راکب - یکی راننده و دیگر جنگنده

1. Kikkuly

2. Nasatya

3. Urshu

داشتند، ولی گردونه‌های هیتیایی ظاهراً سنگین‌تر بوده و سه نفر سرنشین داشتند و میان وظایف حمله و دفاع تمیز داده می‌شد. سلاحهای حمله عبارت از نیزه و کمان بود. سپر، یا به شکل راستگوشه یا به شکل یک تبر دو لبه پهن بود که آن را به طور عمودی در دست می‌گرفتند (لوح ۳) تعداد بیشتر گردونه رانان هیتیایی، در نبرد تن به تنی که احتمالاً پس از حمله نخستین پیش می‌آمد، امتیازی به شمار می‌رفت.

شمار پیاده نظام ارتش هیتیایی مسلماً بیش از گردونه‌رانان بود، ولی در نبرد در دشت باز که بیشتر مورد توجه هیتی‌ها بود، پیاده نظام نقش دوّمی را برعهده داشت. آنها را بر روی نقوش برجسته مصری، نمی‌بینیم، بلکه آنها در حالی نشان داده شده‌اند که در پیرامون قلعه قادش، برای محافظت پادشاه و بار و بنه گرد آمده‌اند.

سلاحهای عمده هیتی‌ها از همین قرار بود که گفته شد. سواره نظامی وجود نداشت، هرچند گاه‌گاه قاصدانی سوار بر اسب دیده می‌شدند. قوای سوتو^۴ - احتمالاً افراد سبک اسلحه مجهز به تیر و کمان - گاهی به منظور حملات غافلگیرکننده که مستلزم سرعت عمل بود به کار می‌رفتند. همچنین درباره‌ی طلایه‌داران در رابطه با احداث استحکامات، مطالبی می‌یابیم. بارو بنه، همانگونه که بر روی نقوش برجسته مصری دیده می‌شود، شامل وسایط نقلیه چهار چرخه بود که به وسیله‌ی گاو نر یا خرهای پراز بار کشیده می‌شد. هیتی‌ها ناوگانی نداشتند، و نمی‌دانیم برای ارتباط با جزیره‌ی قبرس، که ظاهراً تحت نظر آنها اداره می‌شد، از چه کشتیهایی استفاده می‌کردند.

در مورد لباس و تجهیزات پیاده نظام هیتیایی اختلاف عجیبی میان نقوش برجسته مصری و یادمانهای هیتیایی دیده می‌شود. بر روی نقوش برجسته مصری، هیتی‌ها را به صورتی می‌بینیم که جامه بلند با آستین کوتاه پوشیده‌اند. اما بر روی یادمانهای آناتولی، جنگجویان (و خدایان جنگ) ملبس به‌ردایی کوتاه‌اند که تا زانو می‌رسیده و کمربندی روی آن می‌بسته‌اند؛ گاهی این افراد دامنی کوتاه دربر می‌کردند، و سینه‌های خود را باز می‌گذاشتند. گفته‌اند که جامه بلند بر روی یادمانهای مصری، حاکی از نوعی لباس نظامی منطقه گرمسیر برای استفاده در دشتهای گرم و سوزان سوریه بوده‌است، ولی این خود حدس و گمانی بیش نیست.

جالبترین نمونه یک جنگجوی هیتیایی، نقش برجسته‌ای بر روی سطح داخلی قطعه

سنگ یکپارچه بزرگی است که در مدخل دروازه معروف به «دروازه پادشاه» در پایتخت هیتی دیده می‌شود. این نگهبان دروازه (لوح ۴) تنها یک جامه کاملاً کوتاه با کمربند پوشیده و کلاهخودی بر سر دارد، و شمشیری کوتاه و تبرزینی با خود دارد. جامه کوتاهی که در این یادمان و سایر یادمان‌ها نشان داده شده است عبارت از پارچه‌ای است که آن را پیرامون کمر پیچیده‌اند و حاشیه آن، خطی اریب در جلو بدن تشکیل می‌دهد، و در اینجا جامه را با نوارهای افقی که با خطوط اریب و حلزونی شکل که یکی در میان آمده است آراسته‌اند. کلاهخود دارای لبه‌هایی برای پوشاندن گوش و دارای یک پر است، و دنباله آن پشت گردن مانند «دم خوک» است. شمشیر یک دسته هلالی شکل، و تیغه‌ای اندک منحنی و غلافی با نوک کاملاً منحنی دارد. تبرزین به شکل دست انسان است که قبضه شمشیر را میان شست و انگشت سیب‌ابه گرفته است. تیغه برنده آن، تقریباً نوعی برآمدگی مدور را تشکیل می‌دهد که به بالای «مچ» بسته شده است. با توجه به حالت این نقش به‌طور مسلم می‌توان گفت که نمونه معمول در میان جنگجویان هیتیایی به هنگام نبرد بوده است. تندیس کوچکی از مفرغ که محل ساخت آن معلوم نیست به آن شباهت دارد (لوح ۵۵). دامن کوتاه آن، بسیار به دامن آن جنگجوی هیتیایی شبیه است و سینه آن برهنه است و معلوم است که روزگاری سر او دارای کلاهخودی بوده است. گفته‌اند که چکمه‌هایی برپا داشته است ولی پاهای تندیس مفرغی «دروازه پادشاه» به نظر می‌رسد که برهنه بوده باشد. یک تبر و یک شمشیر شبیه آنهایی که تندیس موجود در «دروازه پادشاه» باخود دارد، در بیسان^۵ فلسطین کشف شده، و تبرهایی شبیه این تبر از استان لرستان در ایران به دست آمده است.

برعکس، هیتی‌های جامه دراز بر روی حجاریهای مصری مجهز به نیزه‌ای بلند هستند. این سلاح با توجه به یادمانهای آناتولی نیز شناخته شده است، ولی عمدتاً از آنهایی تشخیص داده شده‌اند که به دوره نو - هیتیایی پس از سقوط امپراطوری هیتی تعلق داشته‌اند. توضیح این اختلافات شاید در ماهیت متفاوت اتحادیه هیتیایی باشد. در واقع، ارتشی که در قادش علیه مصریان جنگید مهمترین نیروی بود که تا آن زمان به وسیله پادشاهان هیتیایی فراهم آمده بود. شاه موواتالیس برای این نبرد، که بزرگترین نبردهای او به‌شمار می‌آمد، سپاهسانی از هر متحد و رعیت ممکن خود، برطبق شرایط

عهدنامه‌های مختلف، فراهم آورده بود. برای نبردهای معمول، نیروهای خود سرزمین هیتیایی و کشورهای نزدیک صحنه عملیات جنگی طبعاً کفایت می‌کرد. برای وظایف مربوط به پادگانها، شاید ارتش ثابت و کوچکی شامل مزدوران لازم بود، ولی دربارهٔ روش سربازگیری، اطلاع زیادی نداریم. فرار از خدمت نظام، جنایتی جدی بود، و فرمانده پادگان دستور صریح داشت که همهٔ موارد را به قصر گزارش دهد.

۲. عملیات نظامی

فصل مبارزهٔ فعال، محدود به ماههای بهار و تابستان بود، زیرا برف سنگین نجد آناتولی در طی زمستان مانع عملیات جنگی می‌شد. هر سال در آغاز بهار، تفال زده می‌شد و، چنانچه مناسب به نظر می‌آمد، فرمان بسیج صادر و یک محل تجمع معین می‌گردید و خود پادشاه در زمان و مکان معین، از نیروها، سان می‌دید و فرماندهی را شخصاً به عهده می‌گرفت. نبرد معمولاً در سراسر تابستان ادامه می‌یافت و همین که پاییز نزدیک می‌شد، افسران و پادشاه می‌گفتند که فرصتی جز برای عملیات کوچک باقی نیست، و هنگامی که این عملیات به پایان برسد، ارتش باید به پایگاه زمستانی خود بازگردد.

پادشاهان هیتیایی در لشکرکشی و فنون نظامی مهارت داشتند. همیشه هدف از نبرد حمله به دشمن در دشتهای باز بود، جایی که از گردونه‌های شکست‌ناپذیر هیتیایی می‌توانستند حداکثر استفاده را ببرند. دشمن از جنگ تن به تن احتراز می‌کرد، قوای خود را متفرق می‌ساخت و مانند چریکها عمل می‌کرد. به این مفهوم لشکرکشی بزرگ سوبی لولیوماس به شمال بین النهرین در آغاز سلطنتش، با ناکامی مواجه شد، زیرا او از طریق پایتخت میتانی گذشت و وارد دشت سوریه شد، و آنهم بدون آنکه با قوای میتانیایی روبرو شود. اما در اینجا به شرح مختصری از یک نیرنگ جنگی موفقیت آمیز از وقایع سلطنت مورسی لیس دوم اشاره می‌شود:

«به محض آنکه این کلمات را شنیدم (یعنی توطئهٔ مردی به نام پیتاگاتالیس^۶ به منظور جلوگیری از ورود ارتش هیتیایی به شهر ساپی^۷ دووا^۸ من، آلتانا^۹ را به صورت انباری

درآوردیم و بار و بنه را آنجا گذاشتیم، ولی به ارتش دستور دادم که با صفوف منظم پیش برود، و از آنجا که دشمن دارای پاسداران مرزی بود اگر کوشیده بودم که پیتاگاتالیس را محاصره کنم، این پاسداران مرادیده بودند و او منتظر من نمی ماند و از برابرم می گریخت. از این رو، در جهت مخالف و به سوی پیتاپاراس^۹ روی آوردم. اما هنگامی که شب فرارسید، بازگشتم و به سوی پیتاگاتالیس پیش رفتم. سراسر شب راه پیمودم و سپیده دم به پیرامون سایی دُوا رسیدم. به محض آنکه خورشید برآمد، به منظور نبرد حرکت کردم، و آن نه هزار نفری که پیتاگاتالیس با خود آورده بود با من به نبرد پرداختند و من با آنها جنگیدم. خدایان با من بودند: خدای طوفان، سرور مغرورم، و آرینا الهه خورشید، بانویم و من دشمن را شکست دادم.»

هرگاه هیتی‌ها در حمله غافلگیرانه موفق نمی شدند، غالباً به این سبب بود که دشمن به قلعه‌ای یا به قلّه کوهی پناه می برد و برای مطیع ساختن او، محاصره‌ای طولانی لازم بود.

درباره فن محاصره توسط هیتی‌ها، اطلاعات نسبتاً کمی داریم، ولی این فن مسلماً مؤثر بود، زیرا چنان شهر مستحکمی مانند کرکمیش پس از فقط هشت روز محاصره، تسلیم شاه سویی لولیوماس شد. تنها اشاره به این فن، در شرح محاصره شهر اورشو آمده است که در آن از دژکوب و «کوه» یاد شده که مسلماً دستگاهی نظیر دستگاه رومیها بوده که بر روی آن ابزارهای محاصره را حمل می کردند (این دستگاه را رومیها اگر^{۱۰} می نامیدند).

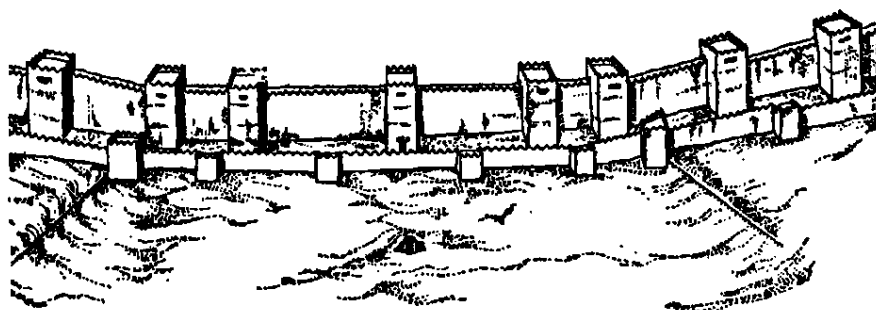
نبوغ رزم آرای پادشاهان هیتیایی با توجه به نبرد قادش آشکار می شود که شرح آن، بتفصیل در یک متن مصری آمده است ارتش هیتیایی متمرکز در قادش موفق شد که موقعیت خود را از طلایه داران مصری کاملاً پنهان دارد؛ پس از آنکه مصریان بدون هیچگونه بدگمانی با نظم و ترتیب به سوی شهر پیش رفتند و شروع به برافراشتن چادرهای خود کردند، دسته نیرومندی از گردونه‌های هیتیایی دور از چشم مصریان، از پشت شهر گذشتند، از رودخانه اورونتس عبور کردند، و با شدت به قلب سپاهیان مصر حمله بردند. اگر دسته‌ای از قوای اعزامی مصری در موقع مناسب از جهت دیگر نرسیده و هیتیان را ضمن غارت اردوگاه غافلگیر نکرده بود، ارتش مصر نابود شده بود. این

تصادف نیک فرعون مصر را قادر ساخت که بقیه قوای خود را نجات بخشد و آن نبرد را به منزله پیروزی بزرگی جلوه دهد؛ اما پژوهشگر بیطرف با توجه به نتیجه جنگ به دشواری اعتبار زیادی برای فرعون مصر قائل خواهد شد.

۳. دفاع

هیتی‌ها هم در دفاع و هم در حمله، ماهر بودند. آثار بازمانده، گواه جالب توجهی از استحکام برج و باروهایی به دست می‌دهد که آنها در پیرامون شهرهای خود برپا می‌داشتند.

دربغازکوی، استحکام طبیعی دره‌ها و پرتگاهها نیاز کمتری به ایجاد استحکامات داشت؛ اما، در پیرامون بخش باز، برفراز تپه به طرف جنوب، دیوارهای ضخیمی ساخته شد که آثار آن هنوز باقی است. دیوارها مضاعف است و شامل یک دیوار اصلی و یک دیوار کوتاهتر فرعی است که در حدود بیست پایی جلو آن ساخته شده است. دیوار اصلی، شامل یک جدار داخلی و خارجی از سنگ و آجر با دیوارهای عرضی در میان آنهاست که یک سلسله فضاهای مستطیل و پر از قلوه سنگ را تشکیل می‌دهد، و این روش ساختمانی از ویژگیهای دیوارهای تدافعی هیتی‌ها در تمام نقاط است. جدار خارجی این دیوار بسیار مستحکم است، و از سنگهای عظیم و نامنظم ساخته شده، ولی سنگها تقریباً چهار گوش یا پنج ضلعی است و به طول یک تا پنج پا است و آنها را طوری قرار می‌دادند که بدون ساروج به یکدیگر وصل شوند. بر روی این دیوارها بناهایی از آجر می‌ساختند، ولی اثری از آنها برجای نمانده است. هر دو دیوار به وسیله برجهای مستطیلی که خارج از دیوار به فاصل حدود صد پا برپا می‌داشتند مستحکم می‌شد، و در دو سوی سه دروازه اصلی، قطعات عظیم سنگ قرار می‌دادند که از جدار خارجی تا جدار داخلی امتداد می‌یافت. هر دو دیوار برفراز خاکریز بلندی قرار دارد که سطح آن از سنگ پوشیده شده است. در هر مدخلی، دسترسی به شهر با یک پله سراشیب در طول دیوار خارجی صورت می‌گرفت که برفراز آن، راه ناگهان به کوچه‌ای به عرض بیست پا، میان برجهای عظیم مجاور، پیچ می‌خورد. در داخل این، دروازه اول در حدود چهارده پا عقب نشسته بود، و دروازه دیگری در سطح داخلی استحکامات وجود داشت، همچنین



تصویر ۳. بازسازی دیوارهای دفاعی بغازکوی که پایان راهرو را نشان می دهد

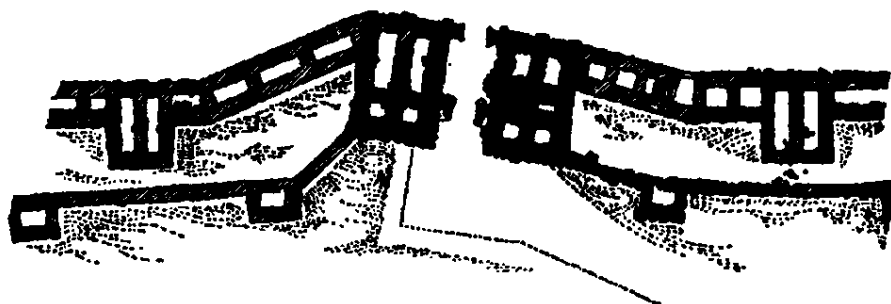
راهروی زیر برج و باروها ساخته بودند که مدافعان از طریق آن می توانستند به حمله ناگهانی دست بزنند. قدرت تدافعی این گونه استحکامات آشکار است، و بآسانی نمی توان فهمید که چگونه طوایف بربر سازمان نیافته توانسته اند چند بار شهر را تسخیر کرده و آن راه به باد غارت داده باشند (تصویرهای ۳-۶ و لوح ۷)

دیوار شهر که در ناحیه الیشر از زیر خاک بیرون آمده، دارای ساختار مشابهی است. ولی به جای برجها، یک طرح دندانه دار یا شیب دار ایجاد و تنها در یک جهت اطاقهایی ساخته شد - ترتیبی که به نظر کمتر رضایتبخش می آید. دیوار دژ کوچکتر بر فراز یوموک تپه^{۱۱} نزدیک مرسین^{۱۲} در کیلیکیا، بسیار به دیوار بزرگ بغازکوی شباهت داشت، هر چند قطعات سنگهای به کار رفته کوچکتر بود.

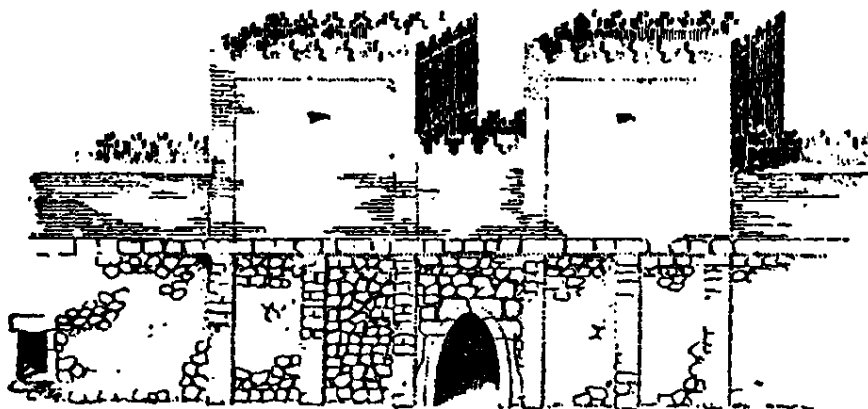
همانگونه که گفتیم، دستورهایی را که برای فرمانده استحکامات مرزی فرستاده شده بود در دست داریم. وظایف کاملاً نظامی او (وظایف غیرنظامی او در فصل پیشین نقل شد) شامل استقرار نگهبانان برای دیدبانی راهها، بستن دروازه ها در شب، نگهداری و تعمیر استحکامات، تهیه آب، غذا، و هیزم بود. بدبختانه بیشتر عبارات مورد بحث در وضع بسیار بدی هستند و آنها را نمی توان بتفصیل ذکر کرد.

11. Yumuk Tepe

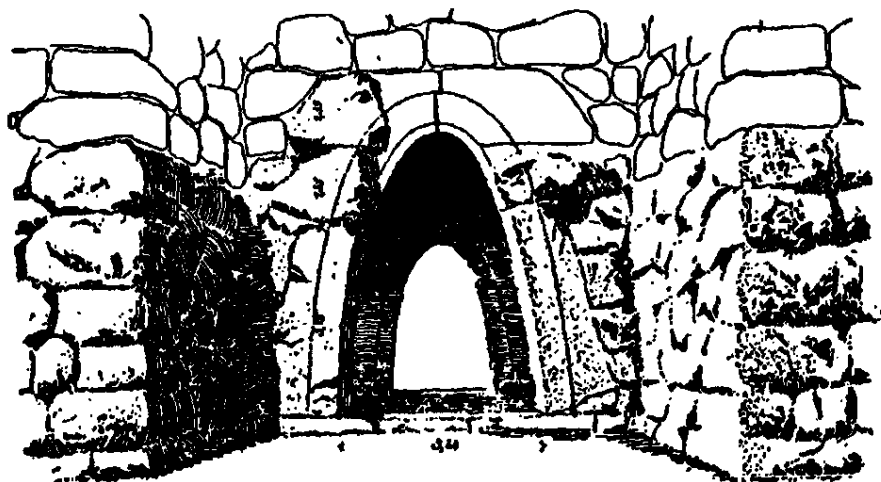
12. Mersin



تصویر ۴. نقشه دروازه، بغازکوی



تصویر ۵. بازسازی یک دروازه، بخش داخلی



تصویر ۶. بازسازی یک دروازه، بخش خارجی

مرزهایی که درباره آنها سیاست دفاعی در پیش گرفته شد، بیشتر در شمال و جنوب غربی بود، یعنی دقیقاً بخشهایی که در آنها شهرهای برج و بارو دار کشف شده است. این خود جهت‌هایی بود که دولت هیتی در آن جا با سرزمینی ناهموار و صعب العبور مواجه بود، و مسکن طوایف سرکشی بود که هیتی‌ها ترجیح می‌دادند آنها را از خود دور نگاه دارند و با فتح و غلبه، سرزمین آنها را جزو متصرفات خود نسازند. در مقابل همسایگان متمدنتر هیتی‌ها (آرزاوا در غرب و مصر در جنوب شرقی)، شاهزاده نشینهای تابع نوعی دولتهای سپر مانند تشکیل می‌دادند که سرزمین هیتی‌ها را از حمله مستقیم محفوظ می‌داشت.

۴. مقررات جنگی

برای نخستین پادشاهان هیتیایی، فتح و غارت نیازمند هیچگونه عذر و توجیهی نبود، اما تا قرن چهاردهم پیش از میلاد، همانگونه که دیدیم، رابطه نزدیکی میان ملتهای متمدن برقرار شده بود، و پادشاهان هیتیایی در عصر امپراطوری همیشه در توجیه اعلان جنگ، حتی علیه فرمانروایان طوایف کوچک در مرزهای شمالی آنها، اکراه داشتند. روش معمول عبارت از ارسال نامه‌ای برای پس گرفتن آن عده از اتباع هیتیایی بود که به سرزمین دشمن پناه برده بودند. اگر تقاضا مورد موافقت قرار نمی‌گرفت، نامه دیگری می‌فرستادند و دشمن را به شروع حمله متهم می‌کردند و قضیه را به داوری خداوند می‌سپردند تا نتیجه آن بر اثر جنگ تعیین شود. در اینجا شرح نامه‌ای را می‌آوریم که پیش از حمله بر هایاسا^{۱۳}، در سال سوّم سلطنت موریسی لیس دوّم، فرستاده شده بود.

«پس از آنکه سرزمین تی پیا^{۱۴} را به تصرف درآوردیم، نامه‌ای به آنی یاس^{۱۵} پادشاه آزی^{۱۶} فرستادم و به او نوشتم: اتباع مرا در هنگامی که پدرم در سرزمین میتانی بود [به من بده]. (در این جا کتیبه خراب شده، ولی ما از روی متن مشابهی مطلب را ادامه می‌دهیم، که شامل گونه‌ای خراب ولی ظاهراً متفاوتی از این پیام است).

13. Hayasa

14. Tipiya

15. Anniyas

16. Azzi

«اما پادشاه سرزمین آزی به من ... چنین نوشت:

درباره آنچه که به من می نویسی اگر [اسیرانی غیرنظامی داشته باشم] یا کسی نزد من آمده (یا بیاید)، [من آنها را پس نخواهم داد،] و اگر شما بخواهید [.....]».

«ولی من به او چنین نوشتم: من آمده و در برابر مرز کشور تو اردو زده‌ام و به کشور تو حمله نکردم و با اسیران و چارپایان به کشورت دست درازی نکردم. اما تو با من سر نزاع داشته‌ای (۹) و آمده‌ای و به سرزمین دانکروا^{۱۷} [حمله کرده‌ای] و آن را خالی از سکنه ساخته‌ای [بنابراین، خدایان از من به طرفداری خواهند پرداخت و سرنوشت جنگ را به سود من تعیین خواهند کرد.»

نامه مبارزه طلبانه‌ای که به پادشاه آرزوا، در سال سوم سلطنت مورسی لیس فرستاده شد، به همان صورت است:

«اتباع من به سوی تو آمدند و هنگامی که خواهان استرداد آنها شدم، تو آنان را نزد من پس نفرستادی و مرا کودکی خواندی و مرا خوار شمردی پس برخیز! بیا بجنگیم تا سرور من، خدای طوفان، درباره ما داوری کند!»

مفصلترین توجیه از این دست، سندی با ۳۲۶ سطر است که شاه هات توسی لیس سوم، پس از شورش موفقیت آمیزش علیه اورحی - تسحوب نوشته است. این اثر در صفحات بعد در این کتاب مورد بحث قرار خواهد گرفت و وجدان سیاسی کاملاً تکامل یافته‌ای را نشان می دهد.

رفتار با دشمنان مربوط به این بود که با رضایت خاطر تسلیم شوند یا تا آخرین نفر مقاومت کنند. شهری که توسط نیروی نظامی تسخیر می شد. شکار مشروع ارتش فاتح به شمار می آمد، و به طور کلی مورد نهب و غارت قرار می گرفت و طعمه حریق می شد. شهر ویران را تا ابد لعنت شده اعلام می داشتند و آن را همراه تشریفات باشکوه وقف خدای طوفان می کردند و در نتیجه چنین می پنداشتند که چراگاه سیریس^{۱۸} و حوریس^{۱۹} گاوان مقدس، خواهد شد. کسانی که در آینده در این محل سکونت می گزیدند و آن ممنوعیت را نادیده می گرفتند، مسئول اقدام خود بودند. ساکنان چنین محل فتح شده‌ای را همراه با رمله‌های آنان به هات توساس می فرستادند و آنها را مانند بردگان، در میان افسران و صاحب منصبان توزیع می کردند. اما دلیلی وجود ندارد که نشان دهد غیر از

این، رفتار بد دیگری با آنها شده باشد. در این مورد، با فقدان کامل علاقه با شکنجه و قساوتی مواجه می‌شویم که از ویژگیهای پادشاهان آشور در ضمن پیروزیهای آنها بوده است.

هرگاه دشمن در مراحل اول تسلیم می‌شد، پادشاه هیتیایی معمولاً به قبول سرسپردگی او بسنده می‌کرد. ملاحظاتی که او را در چنین مواقعی خشمگین می‌ساخت با اطلاع بر قضیه ماناپا- تارحونتاس^{۲۰} از سرزمین رودخانه سِحا نشان داده شده است و سوابق او نشان می‌دهد که مردی غیر قابل اعتماد بوده است:

«به محض آنکه ماناپا- داتاس پسر مووای^{۲۱} شیر مانند، شنید که من که اعلیحضرت هستم در حال حرکت، قاصدی برای ملاقات من فرستاد و چنین نوشت: [سرورم] مرا نکش، بلکه مرا به رعیتی بپذیر؛ اما در مورد افرادی که نزد من می‌آیند، آنها را به سرورم تسلیم خواهم کرد. ولی به او چنین پاسخ دادم: «روزگاری، هنگامی که برادرانت تو را از سرزمینت بیرون راندند، من سفارش تو را به مردم کارکیسا^{۲۲} نمودم، و حتی هدایایی برای مردم کارکیسا از طرف تو فرستادم. باوجود این، تو از من پیروی نکردی بلکه از دشمنم او-حا- زیتیس^{۲۳} طرفداری کردی. پس آیا اکنون ترا به رعیتی بپذیرم؟ من به حرکت در می‌آیم و او را از بین می‌برم، ولی او مادرش را نزد من فرستاد. این زن به پایم درافتاد و چنین گفت: ای سرور، ما را از میان ببر، ولی رعیت خود بشمار! از آنجا که زنی به نزد من آمد و به پایم افتاد، با او مهربانی کردم و به سوی سرزمین رودخانه سِحا پیش رفتم.»

هرگاه تسلیم مورد پذیرش واقع می‌شد، تصمیمی علیه سرزمین شخص تسلیم شده اتخاذ نمی‌گشت، و کشور خود را به عنوان رعیت باز می‌یافت. عهدنامه‌ای تنظیم می‌گشت و او تعهد می‌کرد که همه وظایف ویژه‌ای را که از وی انتظار می‌رفت انجام دهد. در چنین احوالی، گفته می‌شد که مردم «در جای خود مطیع شدند». عبارات مرسوم را در خلاصه‌ای در پایان شرح تصرف آراوا می‌توان دید:

«بدین ترتیب، سرزمین آراوا را تصرف کردم. عده‌ای از مردم را به هات‌توساس آوردم، ولی عده‌ای دیگر را در جای خود مطیع ساختم، و از آنها خواستم که گروهی سرباز به ارتش من گسیل دارند؛ و از آن زمان به بعد، به طور منظم برایم

20. Mannapa-Tarhuntas

21. Muwa

22. Karkisa

23. Uhha-Zitis

سرباز فرستاده‌اند. هنگامی که سراسر سرزمین آرزوا را فتح کردم، مجموع اسیران غیرنظامی که من، اعلیحضرت، آنها را به قصر سلطنتی آوردم شصت و شش هزار نفر بود؛ ولی آنچه را که اشراف و سربازان و گردونه رانان هات‌توساس به صورت اسیران غیرنظامی و گاو و گوسفند با خود آوردند به حساب نمی‌آید. پس از آنکه سرزمین آرزوا را تسخیر کردم، به هات‌توساس بازگشتم.»

فصل ششم

زبانها و نژادها

الف. زبانهای مکتوب

در ۱۹۱۹، ای. فورر^۱ این کشف خود را اعلام داشت که در میان متون بغازکوی به خط میخی، امکان تشخیص هشت زبان مختلف وجود دارد. از آن زمان تاکنون، به ماهیت چند زبانی امپراطوری هیتیایی اشاره شده است. این نکته تا اندازه‌ای صحت دارد، ولی گفته فورر بدین مفهوم نیست که به همه هشت زبان مزبور در داخل امپراطوری سخن می‌گفتند یا به‌طور مساوی آنها را در نوشتن کتیبه‌ها به کار می‌بردند. پادشاهان هیتیایی تنها دو زبان یعنی هیتیایی و اکدی، را در نوشته‌های رسمی خود به کار می‌بردند، و زبان دیگری که همه متون را گاه‌گاه بدان می‌نوشتند زبانی است که آن را حوریانی^۲ می‌نامیم. درباره بقیه، سه زبان به صورت عبارات کوتاه و پراکنده در متون مذهبی هیتیایی یافت می‌شود، و زبان دیگر را تنها با چند اصطلاح فنی که در یک سند منحصر به فرد دیده می‌شود می‌توان تشخیص داد. زبان هشتم، زبان سومری است، و تنها از آن لحاظ جزو زبانهای دیگر است که دبیران هیتیایی برای مقاصد شخصی خود واژگانی گردآوری می‌کردند که متکی بر فهرست علایم سومری بود. مشخصات عمده این زبانها از قرار زیر است:

1. E. Forrer

2. Hurrian

۱. هیتیایی

این کشف که زبان هیتیایی با زبانهای هند و اروپایی قرابت‌هایی داشت توسط هروزنی^۳، دانشمند چک، در ۱۹۱۵ صورت گرفت. این عقیده که یک زبان هند و اروپایی به وسیله قومی از آسیای صغیر در هزاره دوم پیش از میلاد تکلم می‌شد، در آغاز با شک و بدگمانی بسیار تلقی گشت، ولی این پیوستگی به اثبات رسید و جای هیچگونه تردیدی باقی نماند. بیش از بیست سال است که عقیده مزبور به توسط همه کسانی که این موضوع را بررسی کرده‌اند پذیرفته شده است.

این پیوستگی در صرف اسم بیشتر به چشم می‌خورد. در این جا شش حالت (فاعلی، رایی، اضافی، برایی، ازی، بایی) وجود دارد. نامهای شخصی نیز یک حالت ندایی دارند که شامل صورت ستاکی محض هستند. جدول زیر، پیوستگی نزدیک پایانه‌های حالات اسم رابایونانی و لاتینی نشان می‌دهد:

Case	Ending	Example and spelling	Greek and Latin
Nom.	s. -s	<i>humant-s</i> (hu-ma-an-za)	λόγo-ς, νύξ, mont-s
Acc.	s. -(a)n ¹	<i>humant-an</i> (hu-ma-an-ta-an)	λόγo-v, νύξt-a, mont-em
Gen.	s. -as	<i>humant-as</i> (hu-ma-an-ta-aš)	(λόγoυ), νύξt-ός, mont-is
Dat.	s. -i	<i>humant-i</i> (hu-ma-an-ti)	λόγoι, νύξt-ί, mont-i
Abl.	s. -is ²	<i>humant-a-is</i> (hu-ma-an-ta-az)	ἐκ-τός, fundi-tus
Inst.	s. -it	<i>humant-it</i> (hu-ma-an-ti-it)	rect-ed (?)

۱. این از m - می‌آید (m واکه‌ای)؛ و از آن جا -em لاتینی و -a یونانی.

۲. -z مکتوب

برخلاف یونانی و لاتینی، اسم در زبان هیتیایی دو جنس دارد:

جاندار و بیجان. صفت در جنس بیجان دارای صورت ستاک بتنهایی در حالت فاعلی و رایی مفرد است، و در صورتهای دیگر مانند بالا صرف می‌شود. حالت جمع، با صرف هند و اروپایی کمتر پیوستگی دارد. تشبیه در این زبان دیده نمی‌شود.

واژه بندهای ضمیرهای شخصی mu - : «به من»، ta - : «به تو»، si - : «به او» شامل همان صامتهای ضمائر لاتینی me - : «به من»، te - : «به تو»، se - : «به خودش» است. فعل دارای دو وجه است: معلوم و مجهول - میانی. در وجه معلوم، شباهت به صرف افعال -mi در یونانی بسیار جالب توجه است.

Sing.	1	-mi	ya-mi (i-ya-mi)	τιθημι
	2	-si	ya-si (i-ya-si)	τιθης
	3	-tsi	ya-tsi (i-ya-tsi)	τιθητι (Doric)
Pl.	1	-weni	ya-weni (i-ya-u-e-ni)	τιθεμεν
	2	-teni	ya-teni (i-ya-at-te-ni)	τιθετε
	3	-ntsi	ya-ntsi (i-ya-an-tsi)	τιθεντι (Doric)

همچنین صرف معلوم دیگری وجود دارد که به نظر می‌رسد با صرف کامل، ماضی مطلق^۴ در زبانهای دیگر مطابقت دارد، ولی شباهت کمتر آشکار است، و اثری از تمایز معنایی دیده نمی‌شود.

از سوی دیگر، در واژگان، عنصر هند و اروپایی نسبتاً کم است. در اینجا چند واژه از لحاظ ریشه شناسی هند و اروپایی آورده شده است:

watar «آب»، یونانی ὕδωρ «آب»

akw-anzi «آنها می‌نوشند»؛ لاتینی aqua «آب»

geni «زانو»؛ در لاتینی genu «زانو»

kwis «کسی که» در لاتینی quis «کسی که»

اما بخش اعظم واژگان از اصل غیر هند و اروپایی است. مثالهای روشن عبارت از است tanduki- «بشر»، titila- «مردمک چشم»، taptappa «آشیانه»، amiyara- «ترعه».

دانش روزافزون زبان، به بحث بسیاری در رابطه با موقعیت دقیق زبان هیتیایی در درون خانواده زبانهای هند و اروپایی منجر شده است. بزودی معلوم شد که جنبه‌های عمده این زبانهای «سَتم»^۵، بویژه هند و اروپایی (تغییر k به s، qu به k و e و o به a) در زبان هیتیایی معمول نبوده و مربوط به گروه «کتوم»^۶ (شامل لاتینی، یونانی، و زبانهای گوناگون ژرمنی) است. اما به طور کلی چنین تصور می‌شود که این طبقه‌بندی تا اندازه‌ای گمراه کننده است، و در واقع زبان هیتیایی شعبه مشخصی از زبانهای هند و اروپایی، غیر از ده شعبه‌ای است که پیش از این از آنها یاد کردیم. بسیاری از دانشمندان از این فراتر می‌روند و می‌گویند که با توجه به بقایای صورتهای باستانی در زبان هیتیایی، جایی که زبانهای دیگر دارای یک نوآوری مشترکی است، زبان هیتیایی، نخستین زبان از یازده شعبه‌ای بود که از ستاک اصلی جدا شد. اما بعضی دیگر با این نظریه مخالفند، و در واقع

این مسأله کاملاً بحث انگیز است.

از یک جهت، زبان هیتیایی خدمتی غیر منتظره به زیانشناسی هند و اروپایی کرده است. مدتها چنین تصور می‌شد که شکل‌های مختلفی که بعضی کلمات در زبان‌های مختلف به خود می‌گیرند، تنها با این فرضیه به طرزی رضایت بخش توجیه می‌شود که همه این زبانها بعضی صداها (از لحاظ فنی موسوم به حنجره‌ای) را از دست داده‌اند که در آغاز در زبان اصلی وجود داشته است. اما در هیتیایی حرف *h* غالباً در موقعیتهایی دیده می‌شود که مطابقت با مواردی در زبان‌های دیگر دارد که در آنجا یک حرف حنجره‌ای وجود داشته است، و این واقعیت هر قدر هم به طور مفصل تفسیر شود، فرضیه موسوم به «فرضیه حنجره‌ای» را مورد دفاع قرار می‌دهد. در زیر نمونه‌هایی از واژه‌های شامل *h* آورده شده است:

pyre «آتش»؛ یونانی *πῦρ*، انگلیسی *pyre*

lahhu- «ریختن»؛ لاتینی *lavit* «او می‌شوید»، انگلیسی *lave*

hastai «استخوان»، یونانی *ὄστέον*، مقایسه با انگلیسی *asteo-(pathy)*

hanti «در برابر»، یونانی *ἀντί*، انگلیسی *anti-*

ماهیت واقعی زبان در آغاز، به وسیله کسانی که خطوط را خوانده‌اند، به سبب نوع خط، درک نمی‌شد. خط میخی به صورتی که مورد استفاده هیتی‌ها قرار گرفت هجایی بود، که در آن هر علامتی به منزله هجایی مرکب از خواه واکه + همخوان یا همخوان + واکه یا همخوان + واکه + همخوان بود. چنین خطی برای یک زبان سامی مناسب بود که در آن از گروه‌های بیش از دو همخوان، یا بیش از یکی در آغاز و پایان واژه، استفاده نمی‌شد، اما در زبان هیتیایی (مانند سایر زبان‌های هند و اروپایی) چنین گروه‌هایی وجود داشت، و در نوشتن آنها، هیتی‌ها مجبور بودند که هجاها را طوری بنویسند که گویی هجاهای ساده هستند، و این کار را با صرف نظر کردن از واکه در تلفظ انجام می‌دادند. دشواری دیگر آنجا پدید آمد که همخوانهای واک بر و بی واک (مانند *k* و *g*، *p* و *b*، *t* و *d*) در نوشتن نه به وسیله علائم خاص (مانند اکدی)، بلکه با نوشتن همخوانهای واک بر، به عنوان حروف مشدد، شناخته می‌شد. اینها را هیتیاییها بدون تشخیص به کار می‌بردند. در نتیجه، بسیاری از واژه‌ها شامل آن اندازه واکه‌ها و همخوانهای زیادی هستند که به نظر می‌رسد تغییر صورت داده و غیر قابل تشخیص شده‌اند.

یک ویژگی دیگر خط هیتیایی به نام «دیگر نگاری»^۷ بود که عبارت از نوشتن یک واژه به صورتی و خواندن آن به صورت دیگر بود. در متون هیتیایی، واژه‌های اصیل اکدی و سومری آزادانه به کار رفته و واژه‌های سومری معمولاً با علایم منحصر به فردی نوشته شده است که استفاده از آن به عنوان «اندیشه نگاری» (یا به عبارت دیگر «سومر نگاری») غالباً از فحوای کلام تشخیص داده می‌شود، زیرا ممکن است همان علایمی باشند که معمولاً برای هجاها یا مطلقاً سیلابی به کار می‌روند. اما این واژه‌های «بیگانه» احتمالاً (واژه‌های سومری به طور مسلم) در خواندن تلفظ نمی‌شدند، و فقط واژه هیتیایی مشابه را در برداشتند که از خواننده انتظار می‌رفت به جای آن بگذارد. این خود مسلماً در نظر دیران به منزله تند نویسی بود. از نقطه نظر ما، روش مزبور سودها و زیانهای در برداشت. از یک سو، متونی که در آنها واژه‌های اکدی فراوان است، حتی پیش از آن که حتی یک کلمه هیتیایی آن دانسته شود، تا حدی قابل فهم است؛ اما از سوی دیگر، قواعد «دیگر نگاری» به نظر می‌رسد که چنان غیر قابل تغییر بوده که بسیاری از واژه‌های معمول هیتیایی (مثل زن، گوسفند، مس، و مانند آنها) از لحاظ آوایی مطلقاً نوشته نمی‌شده‌اند و بنابراین برای ما ناشناخته‌اند.

سایر واژه‌های «بیگانه» که می‌بایستی آنها را همانگونه که هستند خوانند، در متون ما، علامتی در جلو آنها قرار دارد که مشابه ویرگول و ژگون در زبان انگلیسی است. همه این واژه‌ها به زبانی وابسته بوده که با زبان لوویایی^۸ پیوستگی نزدیک داشته است.

نام «هیتیایی» به وسیله دانشمندان متأخر به عنوان زبان رسمی سرزمین حاتی به این زبان داده شد، و مورد موافقت همگان قرار گرفت، اما اگر بخواهیم سخنی دقیق بگوییم درست نیست، زیرا کلمه حاتی لی^۹ - به طور خاص «در هیتیایی» - در متون برای آوردن عباراتی در زبانی کاملاً متفاوت به کار رفته است (شرح این مطلب در بخش بعد می‌آید). هنگامی که این نکته کشف شد، دانشمندان در متون به جستجوی نام واقعی زبان رسمی پرداختند؛ اما امروزه به طور کلی عقیده دارند که نام واقعی این زبان، نسائی^{۱۰} است که زبان نسا، یا کانش^{۱۱} بوده است. ولی علی‌رغم این، نام «هیتیایی» در روزگار ما به اندازه‌ای جا افتاده است که احتمالاً هرگز ترک نخواهد شد.

7. Allography

8. Luwian

9. Hattili

10. Nesite

11. Kanesh

۲- زبان پیش - هیتیایی (حاتیایی)

این زبان در شماری از مراسم، که بسیاری از آنها مربوط به خدایان برجسته هیتیایی بود، مورد استفاده کاهنان قرار می گرفت، اما مطالب آنها به اندازه ای مختصر و مواد به اندازه ای غیر کافی است که نمی توان از آن، تصویری روشن از ساختار یا واژگان زبان به دست داد. به نظر می رسد که یکی از مشخصات آن، استفاده فراوان از پیشوند بوده است. مثلاً کلمه «بینو binu» به معنای «کودک» در جمع به وسیله پیشوند le به صورت lebinu در می آید. تصور می رود که این زبان، وابسته به گروه زبانهای شمال قفقاز بوده است.

همانگونه که گفتیم، عبارات در این زبان را با کلمه حاتی لی می شناسند. نام پیش - هیتیایی از آن لحاظ انتخاب شده است که آن را با هیتیایی رسمی اشتباه نکنند، ولی گاهی همراه کننده است، زیرا حاکی از یک مرحله پیشین تر زبان هیتیایی است، در صورتی که زبانی است که به زبان اخیر مطلقاً پیوستگی ندارد. ولی حاتیایی ترجیح دارد، زیرا از قید حاتی لی مشتق شده است، همانگونه که لوویایی از لووی لی Luwili اشتقاق یافته است.

۳. لوویایی

این زبان دقیقاً وابسته به زبان هیتیایی است و از فرقهایی که با آن دارد، جمع بستن اسامی، ضمایر، و صفات به nzi- (احتمالاً با تلفظ nts-) بجای تلفظ es- در هیتیایی و نیز در مرجح بودن واژه a است. اما ویژگی عمده آن، در این است که وابستگی یک اسم به اسم دیگر، مانند سایر زبانهای هند و اروپایی، به وسیله حالت ملکی بیان نمی شود، بلکه به وسیله صفتی مختوم به assis- یا assas- معلوم می گردد. از این ترکیب، نام محل ساخته می شود. بدین ترتیب، (با حذف پایانه حالت مختوم به s-) تیواتاسا^{۱۲} و تارحون تاسا^{۱۳} را داریم که به معنای متعلق به (خدایان) تیوات^{۱۴} و تارحونت^{۱۵} است. بدین ترتیب، بسیاری از نامهای جاها مختوم به assos- که مربوط به دوره یونانی است، شناخته می شود. مطالب این زبان نیز بیشتر در عبارات کوتاه یافت شده است که به وسیله قید luwili آغاز می گردد، هر چند مطالب یافت شده بیشتر از مطالب حاتیایی است. لوویایی به چندین لهجه

12. Tiwatassa

13. Tarhuntassa

14. Tiwat

15. Tarhunt

تقسیم می شد که یکی از آنها زبان «هیروگلیفی» بود و دیگری به صورت لوکیایی^{۱۶} باستانی درآمد.

۴. پالایی

درباره این زبان، که تنها در مراسم پرستش خدایی به نام زیپاروا^{۱۷} دیده می شود، اطلاعات کمتری وجود دارد. این نام به صورت قیدی، پالائوم نیلی^{۱۸} درآمده که از آن کلمه پالایی^{۱۹} ناشی شده است. از پژوهشهای اخیر چنین برمی آید که این زبان، مانند هیتیایی و لویایی، به خانواده زبانهای هند و اروپایی وابسته بوده است.

۵. حوریانی

برای بررسی زبان حوریانی، مطالب بیشتری وجود دارد تا برای پیش - هیتیایی، و لویایی و پالایی. در متون بغازکوی، عبارات نیایشی، بسیار فراوان، و حتی چند متن کامل حوریانی، به دست آمده است؛ از جمله، قطعاتی از داستان حماسی گیلگمش، که بزرگترین اثر ادبی تمدن بابلی است. اما منبع عمده برای بررسی حوریانی، همانا نامه ای است که توش راتا^{۲۰}، پادشاه میتانی، برای آمنوفیس سوم، فرعون مصر، در حدود ۱۴۰۰ پیش از میلاد نوشته و در میان ویرانه های پایتخت در تل العمارنه در اوایل سده بیستم میلادی به دست آمده، که حدود پانصد خط از این نامه نسبتاً خوب حفظ شده است. متون دیگر حوریانی اخیراً در تل حریری^{۲۱}، ماری^{۲۲} باستانی، در ناحیه وسطای فرات، یافت شده است که تاریخ آن به حدود ۱۷۵۰ پیش از میلاد بازمی گردد. همچنین متون دیگری در رأس شمرا^{۲۳} (اوگاریت)^{۲۴}، در ساحل سوریه، به دست آمده، جایی که زبان آن با خطی بدون مصوت، نوشته شده است. یک فرزند مستقیم حوریانی، زبان کشور اورارتو بوده، که گاهی آن را وانی^{۲۵} یا خالدیایی^{۲۶} می نامند، که آن را از سنگنوشته های سلطنتی به خط میخی آشوری می شناسیم، و مربوط به سده هفتم پیش از میلاد است.

16. Lycian

17. ziparwa

18. palaumnili

19. palaic

20. Tushratta

21. Tell Hariri

22. Mari

23. Ras Shamra

24. Ugarit

25. Vannic

26. Khaldian

قرابت‌های بیشتر زبان حوریانی نامعلوم است. از مشخصات آن، استفاده فراوان از پسوند است، و بدین ترتیب، اساساً با زبان دیگر یعنی پیش - هیتیایی که پیوستگیهای آن شناخته نیست، فرق دارد. به نظر ممکن می‌آید که سرانجام بتوان نوعی پیوستگی آن را با زبانهای قفقاز، به دست آورد.

نام این زبان با توجه به متون هیتیایی به دست می‌آید، که در آن، عبارات حوریانی معمولاً با جمله‌ای نظیر این آغاز می‌شود: «آوازه خوان سرزمین حوری، بدینگونه می‌خواند»، یا این که «آوازه خوان، آواز را حوری لی می‌خواند» (علل افزودن حرف «لی» در قید، معلوم نیست).

۶. زبان آریایی فرمانروایان میتانی

در رساله‌ای مربوط به تربیت اسب، اثر کی‌کولی^{۲۷} میتانیایی، بعضی اصطلاحات فنی دیده می‌شود که، پس از تجزیه و تحلیل، بعضی اعداد کاملاً وابسته به سانسکریت را در آن می‌توان دید:

aika-wartanna «یک چرخش»، مقایسه شود با سانسکریت cka vartana-m «یک بار چرخیدن»

tera-wartanna «سه بار چرخش»، مقایسه شود با سانسکریت rti var-tana-m «سه بار چرخیدن»

panza-wartanna «پنج بار چرخش» مقایسه شود با سانسکریت panca vartana-m «پنج بار چرخیدن»

satta-wartanna «هفت بار چرخش»، مقایسه شود با سانسکریت sapta vartana-m «هفت بار چرخیدن»

navatama «نه بار چرخش»، مقایسه شود با سانسکریت nava vartana-m «نه بار چرخیدن»

به این زبان متنی وجود ندارد، ولی این چند کلمه گواه آن است که به زبان مزبور در روزگار هیتیاییها تکلم می‌شده است. در تأیید استعمال این زبان توسط فرمانروایان میتانی، دلیل زیر اقامه می‌شود. ما آن را می‌توانیم «میتانیایی» بدانیم، ولی این نکته سبب

اشتباه می شود، زیرا در گذشته، نام مزبور به زبان حوریانی داده می شده است. فورر، که فرمانروایان میتانیایی را با اوممان مندا^{۲۸} در متون بابلی و آشوری یکسان دانسته، نام مندایی^{۲۹} را ابداع کرده است، ولی این مطلب هرگز به طور کلی پذیرفته نشده است. در واقع، هیچ نام رضایت بخشی برای این زبان تاکنون نیافته اند.

۷. اکدی^{۳۰}

این نامی است که اکنون به طور عموم به زبان معروف بابل و آشور داده می شود که در میان هیتی ها به زبان بابلی معروف بود. زبان مزبور در خاورمیانه، در مکاتبات سیاسی و اسناد بین المللی، به کار می رفت، و دولت هیتی ضمن مکاتبه با همسایگان جنوبی و شرقی خود، از همین خط استفاده می کرد. از این رو بسیاری از رسالات و نامه های هیتیایی را تماماً به اکدی نوشته اند، و مدتها پیش از آنکه بخش اعظم اسناد بغازکوی به دست آید، بصورت ترجمه، در دسترس قرار گرفته بود. گذشته از این، همانگونه که گفتیم، واژه های اکدی در متون نوشته شده به هیتیایی، متداول است، ولی به طور کلی چنین تصور می رود که این خود صورتی از «دیگرنگاری» بوده است.

۸. سومری^{۳۱}

این زبان، که کهنترین زبان بین النهرین سفلی است، اگر چه دیگر بدان تکلم نمی شود، در هات توساس به همان اندازه آموخته می شد که در بابل، و واژه های سومری - هیتیایی در آنجا یافت شده است. بیشتر واژه های سومری، یک هجایی است، و بسیاری از هجاهای مربوط به علائم خط میخی در دوره هیتی، واقعاً واژه های سومری هستند که پس از متروک شدن این زبان، معنی آنها فراموش شد. بدین ترتیب، فراگیرندگان زبان سومری، می توانستند از علائم منفرد به عنوان اندیشه نگاری، استفاده کنند، که به مفهوم معنا یا اندیشه ای بود که در سومری عرضه می شد، و بدین ترتیب، وقت کمتری برای نوشتن واژه هیتیایی یا اکدی، که بسیار طولانی تر بود صرف می کردند. از این رو استفاده از سومری به منزله نوعی تندنویسی بود، و این گونه «دیگر نگاری» مورد استفاده بسیار

28 . Umman Manda

29 . Mandaie

30 . Akkadian

31 . Sumerian

دبیران دانشمند هیتیایی قرار می گرفت.

چنین بود هشت زبانی که به خط میخی بر روی الواح بغاز - کوی - هات توساس نوشته می شد. در پایان، به بررسی زبانهای مکتوب هیتیایی، می توان زبان دیگری افزود.

۹. هیروگلیفی^{۳۲} هیتیایی

داستان کشف کتیبه های هیروگلیفی را در مقدمه آوردیم. تقریباً همه آنها بر روی صخره ها یا، یادمانهای سنگی نوشته شده و ماده مورد توجه در آنها، سنگ سیاه (بازالت) بوده است. تنها موارد استثنایی عبارت از کلمات روی مهرها و همچنین هفت حرفی است که به صورت قطعات باریک پیچیده سربی، مکشوف در آشور، بوده است که در ۱۹۲۴ آن را انتشار دادند. خط پیشین بر روی یادمانها، دارای علایم برجسته ای است. بعداً خط شکسته ای^{*} پیدا شد که در آنها علایم را بر روی سنگ نقر می کردند. خود علایم، تصویر نگاری هستند، بدین معنی که اشیایی را که نشان می دهند، در بسیاری از موارد، به وضوح می توان شناخت. نامهای اندامهایی از بدن، طبقه ای وسیع را تشکیل می دهد، مانند دست در موقعیتهای مختلف، چهره (همیشه از نیمرخ)، ساق پا و خودپا. سر حیواناتی مانند گاو، اسب، سگ، خوک، گوزن، خرگوش، پرندگان و ماهیان، همچنین ااث خانه مانند میز، صندلی و بخشهایی از ساختمانها شامل نمای یک خانه دو طبقه نیز بدقت کشیده شده است. ترتیب خواندن خطوط متناوباً از راست به چپ و از چپ به راست است، و این جنبه نیز ویژگی سنگنوشته های پیشین یونانی در سواحل ایونی است. در آغاز سطر، مانند خط مصری علایمی قرار گرفته است. این خط مسلماً یک اختراع مستقل هیتی ها بود که به طور کلی بر اثر آشنایی با خط هیروگلیفی مصری حاصل شد. خط مزبور یکی از چندین خط تازه (شامل خطی که القبای لاتین را به وجود آورد) است که به گونه هیروگلیفی یا میخی بوده و در اواسط هزاره دوم، بر اثر تماسهای روزافزون بین المللی، در سرزمینهای شرقی مدیترانه به وجود آمده است، جایی که فرهنگهای نیل و فرات با یکدیگر برخورد کرده و با هم در آمیخته اند (لوح ۲۶)

در کشف خط، تا همین اواخر، پیشرفت، زیادی صورت نگرفت، ولی امروزه معلوم

شده که زبان این یادمانها واقعاً لهجه‌ای از لویایی بوده، و از لحاظ تشکیل جمع اسامی، به وسیله پایانه $-(n)zi$ با آن اشتراک داشته‌است، مانند لویایی، کاملاً مربوط به زبان لویایی بوده که از سنگنوشته‌های دوره یونانی شناخته شده‌است. بر خلاف آنچه گفته‌اند، این حقیقت که s به k در ترکیب با u به کار رفته ثابت نمی‌کند که این زبان از شاخه زبانهای «سَتم»^{۳۳} باشد.

بیشتر مطالب روی یادمانهای مورد بحث، پس از سقوط امپراطوری هیتی، نوشته شده‌است. اما پیش از آن، خط مورد استفاده قرار گرفته بود. تنها تعدادی از سنگنوشته‌های طولانی ظاهراً وابسته به دوره هیتیایی است، و کاملاً معلوم نیست که زبان این آثار، همان باشد که در یادمانهای بعدی به کار رفته‌است. اما پژوهشهای اخیر، ظاهراً این موضوع را محتمل می‌سازد، و بنابراین، هیروگلیفی هیتیایی باید جزء زبانهای باشد که دیران امپراطوری هیتی، از آن استفاده می‌کردند. گذشته از سنگنوشته‌های طولانی، این خط به طور منظم، بر روی یادمانهای سنگی و مهرها، برای نوشتن نامهای پادشاهان هیتیایی تا اندازه‌ای به صورت طفرانویسی به کار می‌رفته‌است.

برای این زبان، هیچگونه نام باستانی در دست نداریم. فورر آن را تابالی^{۳۴} نامیده‌است، زیرا ناحیه‌ای که بیشتر سنگنوشته‌ها در آنجا یافت شده در دوره آشوریه‌ها تابال (توبال در تورات) نامیده می‌شده‌است، ولی بیشتر دانشمندان دیگر، عبارات طولانی «هیروگلیفی هیتیایی» یا «هیروگلیفی لویایی» را برگزیده‌اند.

ب. زبانهای گفتاری

اکنون باید پرسیم که، این زبانها واقعاً در کجا و در چه زمان و به وسیله چه افرادی، مورد استفاده قرار می‌گرفته‌است. درباره زبانهای اکدی و سومری هیچگونه دشواری نداریم. آنها زبانهای کاملاً ادبی متداول در هات‌توساس بودند، و ما با سرزمین و تاریخ آنها آشنایی داریم.

در مورد حوریانی و اصطلاحات آریایی متون مربوط به پرورش اسب، که نویسنده

آن یک نفر حوریانی از میتانی بود هیچ مسأله‌ای وجود ندارد، زیرا که مردم حوریانی از زادگاههای خود، در منطقه کوهستانی جنوب دریای خزر به تدریج به سوی جنوب و غرب از حدود ۲۳۰۰ پیش از میلاد به بعد، به حرکت درآمدند، و در هزارهٔ دوم، به صورت گروههای متشکلی، چندین دولت نیرومند در مجاورت آبهای شمالی فرات و رودخانه خابور را تشکیل دادند. یکی از این دولتها یعنی میتانی، همانگونه که دیدیم، در مکاتبات سیاسی خود، از زبان حوریانی استفاده می‌کرد و تحت استیلای سلسله پادشاهانی بود که نامهای آنان از لحاظ ریشه‌شناسی آریایی است، و نام خدایانی مانند ایندرا، و، وارونا^{۳۵} در میان خدایان بسیار آنها به چشم می‌خورد. بدین ترتیب، پیداست که در سرزمین میتانی، جمعیتی از حوریانی‌ها می‌زیستند که تحت تسلط یک طبقهٔ حاکمه هندواروپایی بودند. هر دو زبان، نسبتاً در دورهٔ بعد، وارد منطقهٔ هیتیایی شدند، و برتری حوریانی در اسناد هات‌توساس به سبب توسعه فراوان قدرت میتانی‌ها در دورهٔ پیش از سلطنت سوپی‌لولیوماس بوده‌است.

در مورد پنج زبان دیگر، وضع متفاوت است. زبان حاتیایی در مقابل چهار زبان کاملاً وابستهٔ هندواروپایی یعنی هیتیایی، لویایی، بالایی و «هیروگلیفی هیتیایی» قرار دارد. می‌توان تصور کرد که حاتیایی، در روزگاری که متون را می‌نوشتند، زبان مرده‌ای بوده‌است، زیرا عبارات حاتیایی، غالباً دارای ترجمهٔ میان خطی به هیتیایی، برای استفادهٔ کارکنانی بوده که به آن زبان سخن می‌گفتند. از کلمه حاتی لی^{۳۶}، چنین برمی‌آید که مرکز اصلی آن، سرزمین حاتی به مفهوم دقیق‌تر بوده‌است، و نامهای مکانهای باستانی منطقه، این نتیجه‌گیری را تأیید می‌کند. اما این بخش، هرچا که باشد، باید ناحیه‌ای بوده باشد که در آنجا به خود زبان هیتیایی تکلم می‌شده، و منطقی است نتیجه بگیریم که بر اثر حملهٔ هندواروپاییان بود که زبان حاتیایی از رواج افتاد.

در واقع، اظهار نظر شده‌است که، تا زمانی که متون نوشته شدند، هیتیایی به صورت یک زبان ادبی درآمده بود، که دیگر بدان تکلم نمی‌شد، زیرا هیروگلیفی هیتیایی (یا به احتمال ضعیف‌تر، لویایی) جای آن را به عنوان زبان بومی گرفته بود، همانگونه که بعدها آگدی در برابر زبان آرامی، که بیشتر قابل انعطاف بود، عقب‌نشینی کرد. دربارهٔ دورهٔ امپراطوری متأخر، این نظریه بیشتر صادق است، هر چند زبان می‌بایستی تا عهد

نویسندگی لولیوماس پایدار بوده باشد، زیرا حاکی از یک تکامل بسیار مشخصی است. تصور این که پادشاهان و شاهزادگان متأخر، یادمانهایی عمومی در سراسر کشور به خط و زبان یکی از استانهای کم فرهنگتر خود، نوشته باشند دشوار است. این رسم بیشتر قابل درک است، هرگاه هیروگلیفی هیتیایی، به صورت لهجه گفتاری قوم خود آنها درآمده، و در واقع، زبان خود آنها بوده باشد. اما این فرضیه سخت مورد بحث قرار گرفته است، و در واقع نیز، هرگاه همانگونه که ادعا شده است، دلیلی برای تکامل مداوم به زبان هیتیایی در طی سده های متأخر در دست باشد، فرضیه مزبور غیر قابل دفاع خواهد بود. بنابراین، باید منتظر پژوهشهای بیشتری در این زمینه باشیم.

خاستگاه هیروگلیفی هیتیایی، بر اساس شواهد موجود، به احتمال قوی، کیلیکیا (کیلیکیه) بوده است، زیرا نخستین نمونه خط هیروگلیفی، مهر متعلق به ایسپوتاخسوس^{۳۷}، پادشاه کیزوواتنا بوده، که اثر مهر او بر فرمانی بر روی لوحه گل رس در طرسوس بوسیله هیأت اعزامی به سرپرستی خانم گولدمن^{۳۸} در ۱۹۳۵ کشف شد موقعیت کیزوواتنا در کیلیکیا مسلماً قطعی است. هرگاه فرضیه مذکور در عبارات گذشته درست باشد، زبان (نه خود مردم) به سوی شمال از طریق سلسله جبال توروس، در زمان پادشاهان متأخر هاتتوساس، پیشرفت کرد. در آشوبهای سده دوازدهم، مردم آدانا^{۳۹} به (هیتیایی آداناوانایی^{۴۰}، به مصری، دانی اونا^{۴۱} ظاهرأ به غارتگرانی پیوستند که مصریان آنها را «اقوام دریا» می نامیدند، و گروه زیادی از آنها ممکن است بعداً در سوریه اقامت گزیده، و دولتهای «نو - هیتیایی» (مذکور) در بالا را تشکیل دادند. اما کتیبه قره تپه، گواه این مطلب است که مهاجرت، شامل همه جمعیت دشت کیلیکیا نبود. «سرزمین کوئه»^{۴۲} مذکور در تاریخ سلطنتی آشور، همانا دولت آدانا، است که نویسنده کتیبه قره تپه سرسپرده او بود. لوویایی زبان ناحیه ای موسوم به لویا است که شامل دولت آرزوا بوده، و می دانیم که این قسمت در محلی در ساحل غربی یا جنوب غربی آسیای صغیر قرار داشته است. در این ناحیه نیز نامهای مختوم به - آسا - بسیار معمولند، و دیدیم که این نامها از زبان لوویایی قابل اشتقاق هستند. کیزوواتنا یک ناحیه مرزی لوویایی بود، زیرا خدایان

37. Isputakhsus

38. Goldman

39. Adana

40. Adanawanai

41. Daniuna

42. Que

تارحونت) و سانتاس^{۴۳} (ساندون)، نمونه‌های خدایان لوویایی بودند، و از مردی از اهالی کیزوواتنا، به عنوان نویسنده یک دعای لوویایی یاد شده است. این واقعیت در رابطه نزدیک میان زبان های لوویایی و هیروگلیفی هیتیایی منعکس است. در مورد سرزمین پالا (pala)، جایی که مردم آن به زبان پالایی تکلم می کردند به طور کلی توافق وجود دارد، و آن را با بلاینه^{۴۴} باستانی یکی دانسته اند که نزدیک ساحل دریای سیاه و در درون ناحیه وسیعتر پافلاگونیا^{۴۵} بوده است.

43. Santas

44. Blacne

45. Paphlagonia

فصل هفتم

دین

ملاحظات کلی

دیدم که چگونه جوامع شهری مُجزای آناتولی، بر اثر نبوغ پادشاهان هات‌توساس، به نوعی وحدت دست یافتند، ولی شوراهاى محلی، و بسیاری از امتیازات خود را حفظ کردند. در امور مذهبی نیز، هر جامعه کوچک استقلال خود را محفوظ داشت، زیرا تمرکز قدرت در هات‌توساس در وهله اول، قضیه‌ای مدنی و نظامی بود. زیارتگاههای محلی باقی ماندند و مراسم آنها تغییر نیافت. به نظر می‌رسد که سیاست پادشاهان عبارت از افزودن اهمیت آن زیارتگاهها بوده نه کاستن ارزش آنها. در عین حال، پادشاهان منصب کاهن اعظم سرزمین را به خود اختصاص دادند. پادشاه در این مقام، رسم «بازدید» سالانه را برقرار ساخت که ضمن آن به مهمترین مراکز مذهبی سرکشی می‌کرد، و شخصاً جشنهای عمده را برپا می‌داشت. نگهداری از پرستشگاهها از وظایف عمده فرماندهان محلی و استانداران بود، و این زیارتگاهها می‌بایستی از ثبات و ترقی کشور، سود بسیار برده باشند.

در عین حال، تمرکز امور دولتی نوعی تلفیق را اجتناب ناپذیر ساخت. امور عالی دولتی می‌بایستی تحت ضمانت رسمی همه خدایان و الهه‌های کشور قرارگیرد. بدین ترتیب، دبیران هیتیایی فهرستهایی از همه خدایان محلی برای استمداد از آنها در

عهدنامه‌ها و فرامین سلطنتی آماده می‌ساختند. خدایان مشابه را گروه‌بندی می‌کردند، یا آنها را همسان می‌دانستند، و کوششی به‌منظور طبقه‌بندی خدایان به‌عمل می‌آوردند. در همان زمان، دولت و سلطنت را تحت حمایت گروه ویژه‌ای از خدایان بزرگ محلی قراردادند، که در پایتخت، ضمن تشریفات پیچیده‌ای، مورد ستایش واقع می‌شدند.

در این زمان در میان الواح بغازکوی، شواهد فراوانی درباره‌ی این آیین رسمی می‌توان یافت. اعتقادات مذهبی که این آیین بر آن استوار بود، در دعا‌های اعضای مختلف خاندان سلطنتی و در دستورهای پیچیده‌ای که جهت کاهنان و خادمان پرستشگاه‌ها فرستاده می‌شد، به چشم می‌خورد. همچنین قصه‌ها و اشعاری اساطیری وجود دارد که ویژگی‌های خدایانی را که در آنها آمده‌است، به خوبی روشن می‌سازد، ولی بیشتر آنها، خدایان دین رسمی نیستند، یا اگر هم باشند، در میان نقش‌های آنان در زمینه‌های مختلف تناقضات شگفت‌انگیزی وجود دارد. بنابراین، ظاهراً اساطیر مزبور از مراسم محلی نشأت گرفته، ولی خاستگاه آنها در هیچ کجا ذکر نشده‌است، و نیز درباره‌ی مراسم و تشریفات مربوط به آنها هیچگونه اطلاعی نداریم. درباره‌ی سایر خدایان محبوب محلی و مراکز پرستش آنها غیر از نام‌هایشان آگاهی زیادی در دست نیست.

در اینجا یادمانها تا اندازه‌ای به ما یاری می‌دهند آنها، برخلاف الواح، در سراسر کشور به‌طور وسیعی پراکنده‌اند و شواهد مستقیمی برای مراسم مذهبی در اختیار ما می‌گذارند. ضمن آنکه الواح مزبور تنها ما را از نام خدایان و مراکز پرستش آنان آگاه می‌سازند، یادمانها گونه‌های ویژه‌ای از خدایان را نشان می‌دهند که مربوط به محلهای مخصوصی هستند. خدایان را معمولاً به‌طرق زیر می‌شناسند: (الف) با توجه به نوع سلاح یا ابزار دیگری که در دست راست خود گرفته‌اند؛ (ب) با نشانی که در دست چپ دارند؛ (ج) با بال‌ها یا ضمایم دیگر؛ (د) با جانوری مقدس که غالباً بر روی آن ایستاده‌اند. دشواری عمده‌ی یادمانها به‌عنوان گواه این است که، بیشتر آنها مربوط به بعد از پایان امپراطوری هیتیایی است، یعنی هنگامی که تمایلات تلفیق‌کننده در بیشتر مراسم محلی و همچنین مراسم پایتخت تأثیر کرده بود. این یادمانها را باید با احتیاط مورد بررسی قرار داد. از میان یادمانهای معدودی که مسلماً مربوط به دوره‌ی امپراطوری است، که به‌مراتب مهمتر از همه، عبارت از پرستشگاه بزرگ صخره‌ای واقع در یازیلی‌کایا^۱ (کلمه ترکی به

معنای «صخره نوشته» در، دو مایلی بغازکوی است. در اینجا صخره‌ای برآمده، تورفتگی محصورى را تشکیل می‌دهد که بر دیوارهای آن خدایان و الهه‌های دولت هیتیایی به صورت برجسته به دو صف نشان داده شده‌اند و در یک نقطه مرکزی بر روی دیوار، و در مقابل مدخل با یکدیگر تلاقی می‌کنند (لوحهای ۱۲ و ۱۳). این مادیانی از دین رسمی است. بسیاری از خدایان علایمی دارند، هر چند فرسایش صخره، تشخیص آنها را بی نهایت دشوار می‌سازد. پیشرفتهای اخیر در اطلاعات ما درباره خط هیروگلیفی، واقعیتی حیرت‌انگیز را آشکار می‌سازد مبنی بر آن که در سده سیزدهم پیش از میلاد، علمای دینی در پایتخت هیتی، خدایانی حوریانی برگزیدند. چگونگی و ماهیت این تکامل بعداً مورد بحث قرار می‌گیرد.

۲. مراسم دینی محلی

خدای ویژه آناتولی در زمان هیتی‌ها خدا - هواست، زیرا، بر خلاف دشتهای گرم بین‌النهرین، این منطقه سرزمین ابرو و طوفان است. یادمانهای فراوانی وجود دارند که این‌گونه خدایان را مجسم می‌سازند، و در متون، تشریفات مربوط به آن را در رابطه با تعداد زیادی از شهرها می‌توان دید. در هنر سوریایی او را غالباً تنها می‌بینیم که تبری در دست دارد و نمادش صاعقه درخشان است. در خود آناتولی، گردونه‌ای بدوی را می‌راند که چند گاو نر به آن بسته شده‌است و بر روی کوهی حرکت می‌کند. گاو نر، حیوان مقدس او است و آن را بر فراز قربانگاه خدا به عنوان نماد او می‌توان دید، و این رسم در نقشهای آلاجاهویوک نشان داده شده‌است (تصویر ۱۱). خدا - هوا، که روی گاو نر ایستاده است و در سراسر امپراطوری روم به نام ژوپیتر دولیکنوس^۲ شهرت داشت، ظاهراً تکامل بعدی بود. در اسطوره‌شناسی، خدا - هوا به عنوان کشنده اژدهایی به نام ایلویانکاس^۳ است. این اسطوره بعداً در همین کتاب مورد بحث قرار می‌گیرد. مشهورترین پرستشگاههای خدا - هوا در منطقه توروس و دشت شمال سوریه قرار دارد. اما در امپراطوری هیتیایی بود که حوریانی‌ها بخش اعظم جمعیت را تشکیل

می‌دادند، و بنابراین، می‌بینیم که در سراسر این ناحیه، مراسم پرستش خدا - هوای تسحوب حوریانی و همسرش حبات^۴ متداول بوده است.

در میانخدایان حوریانی، الهه حبات یا حییت^۵ به همان اندازه شوهرش تسحوب اهمیت دارد. هر دو را با هم در حلب، ساموحا^۶ در شمال شرقی، کومانی^۷ (احتمالاً کومانای کاپادوکیایی^۸ اودا^۹ (هوده hyde باستانی)، هورما^{۱۰} و آپزیسنا^{۱۱} را می‌پرستیدند. این الهه را در آثار هنری به صورت کدبانویی می‌بینیم که گاهی بر روی شیری که حیوان مقدس او است ایستاده و هیچگونه ویژگی دیگری ندارد. در کومانی، در مقام اول بود؛ مهم این است که کومانا، شهر الهه جنگ به نام ما - بلونا^{۱۲} بوده است ولی الهه کومانی در متون هیتیایی ظاهراً هیچگونه ویژگی جنگاوری ندارد، شاید این صفت را بعداً در نتیجه همتایی با خدایان دیگر به دست آورد.

در محیط حوریانی، این جفت آسمانی دارای فرزندی به نام شاروما^{۱۳} هستند. این خدا با خدایی ظاهراً یکسان دانسته شده است که نماد او در هنر، یک جفت ساق پای انسانی است. او را دو بار در یازیلی‌کایا می‌بینیم: یک بار بلافاصله پشت سر مادرش حبات، در حرکت دسته جمعی الهه‌ها، و بار دیگر، در راهروی کوچکی در پهلوی پرستشگاه بزرگ با مشخصات قهرمانان که شاه توده‌الیاس چهارم را در برگرفته است (لوح ۱۵). در متون بیشتر از او در رابطه با اودا و کومانی یاد شده است.

یک خدای برجسته دیگر حوریانی، الهه شائوشکا^{۱۴} بوده که آن را با ایشتار^{۱۵} یکی دانسته و در متون نیز نام او را به همین صورت نوشته‌اند. ایشتار حوریانی در ساموحا و در تعدادی از شهرهای دیگر، در منطقه توروس، مورد پرستش بود. شاه هات توسی‌لیس سوم او را به عنوان الهه حامی خویش برگزید، و شرح حالی که این پادشاه از خود نوشته به این الهه اهداء شده است. او را به صورت تصویری بالدار که بر روی شیری ایستاده نشان می‌دادند. بر روی مهرها و سایر یادمانها، او را به عنوان الهه‌ای بالدار می‌توان

4. Hebat

5. Hepit

6. Samuha

7. Kummani

8. Comana Cappadociae

9. Uda

10. Hurma

11. Apzisa

12. Ma-bellona

13. Sharruma

14. Shaushka

15. Ishtar



تصویر ۷. خدایی ایستاده بر روی گوزن، نقش برجسته از یونی کوی شناخت. این الهه دارای دو ندیمه به نامهای نیناتا^{۱۶} و کولیتا^{۱۷} بوده است. بسیاری از خدایان دیگر حوریانی بودند که مراکز پرستش آنها در خارج از حیطه هیتی ها قرار داشت و هرگز، جزو خدایان هیتیایی به شمار نمی آمدند. پرستش خدایان دوگانه بین النهرینی، مانند آنو^{۱۸} و آنتو^{۱۹}، انلیل و نینلیل^{۲۰}، آ^{۲۱} و دامکینا^{۲۲}، از طریق دین حوریانی در میان هیتی ها رواج یافت و غالباً در متون از آنها یاد می شود، ولی به نظر می رسد که نسبت به این سرزمین بیگانه بوده اند.

در غرب سرزمین حوریانی، میان حاشیه جنوبی حوضه نمک و کوهپایه های توروس، گروهی از شهرهای مهم قرار داشت. که مشهورترین آنها تووانووا^{۲۳} یعنی توانای باستانی بوده است. در اینجا، خدا- هوا، احتمالاً تحت نام تارحونت مورد پرستش بود، زیرا او با خدایانی مانند ساهاس ساراس^{۲۴}، هوواساناس^{۲۵} و تاسی میس^{۲۶}، همراه بود، و مراسم پرستش او به زبان لوویایی انجام می گرفت.

هرگاه از تووانووا به سوی شمال حرکت کنیم، وارد مرکز قلمرو هیتیایی، یعنی زمین

16 . Ninatta

17 . Kulitta

18 . Anu

19 . Antu

20 . Enlil and Ninlil

21 . Ea

22 . Damkina

23 . Tuwanuwa

24 . Sahassaras

25 . Huwassanas

26 . Tasimis

حاتی‌ها می‌شویم. در اینجا، مرکز مهم مذهبی عبارت از آرینا^{۲۷} بود، که شهری مقدس به‌شمار می‌آمده، و محل آن تعیین نشده است، ولی می‌گویند به مقدار یک روز راه، از هات‌توساس (پایتخت) فاصله داشته‌است. در آرینا، خدای عمده احتمالاً الهه خورشید به نام ووروسمو^{۲۸}، بوده است. همسرش، به نام تارو^{۲۹} که خدا - هوا بود، مقام دوم را داشت، و دارای دخترانی به نام مزولا^{۳۰} و هولاً^{۳۱} و حتی نوه‌ای به نام زینتوهی^{۳۲} بود. اندکی دورتر به طرف شرق، احتمالاً یک مرکز مهم دیگر پرستش خدا - هوا، وجود داشت که نام آن مرکز، نریک^{۳۳} بود. خداتلی‌پینو^{۳۴}، که نامش از افسانه «خدای گمشده» تفکیک‌ناپذیر است (رجوع شود به صفحات بعد) در چهار شهر دیگر این منطقه مورد پرستش بود، و ظاهراً خدای کشاورزی به‌شمار می‌رفت، زیرا پدرش (خدا - هوا) درباره او چنین می‌گوید: «این فرزند من، نیرومند است و با چنگک زمین را صاف می‌کند و آن را شخم می‌زند. دشتها را آبیاری می‌کند، دانه را می‌رویاند.» از آنجا که او نقش عمده را در اسطوره‌ای بازی می‌کند که در آن، فلج شدن حیات را بر اثر کناره‌گیری او می‌داند، شاید آن را «خدایی محتضر» مانند آدونیس^{۳۵}، آتیس^{۳۶}، اوزیریس^{۳۷} بتوان دانست که نماینده قوای حیاتی طبیعت بودند و به‌نظر می‌رسید در زمستان می‌میرند و در بهار دوباره زنده می‌شوند. اما چون خدا - هوا و خدای خورشید نیز همان نقش را در اساطیر دارند، بیشتر محتمل است که این نقشی بود که هر خدایی می‌توانست داشته باشد، و در مراکز پرستش خدایان مربوط، تعبیرات مختلف اساطیری، جداگانه مطرح شود.

در ساریسا^{۳۸} و کاراخنا^{۳۹} و احتمالاً در جاهای دیگر، پرستش خدایی مرسوم بود که نامش در متون به‌وسیله پندارنگاری ناخواناست، ولی به احتمال قوی کوروتسا^{۴۰} بوده است. این خدا اگر بر روی یادمانها به درستی تشخیص داده شده باشد، خدای روستا بوده است، و در واقع، در یک متن او را به‌عنوان «کودک دشت گسترده» توصیف کرده‌اند. جانور مقدس او گوزن بود و او را به‌گونه‌ای نشان می‌دادند که روی این جانور

27. Arinna

28. Wurusamu

29. Taru

30. Mazulla

31. Hulla

32. Zintuhi

33. Nerik

34. Telipinu

35. ADonis

36. Attis

37. Osiris

38. Sarissa

39. Karkhna

40. Kurunta

ایستاده و خرگوش و شاهینی در دست دارد (تصویر ۷). این آیین بسیار گسترده بود و ظاهراً قدمت بسیار داشت، زیرا نمونه‌های گوزن در گورهایی به دست آمده است که به هزاره سوم پیش از میلاد باز می‌گردد.

از بسیاری از خدایان فراوان هیتیایی بجز نامی نمی‌دانیم. خدایان کوهستان ظاهراً متعدد بوده‌اند. درباره خدایان لوویایی اطلاعات زیادی نداریم. سانتاس^{۴۱} «پادشاه» که به عقیده هیتی‌ها با مردوک یکی دانسته شده است ظاهراً خدایی لوویایی بوده هر چند ویژگیهای او نامشخص است نامهای آسمانی بیشمار و مختوم به - آساس - assas - و - آسیس - assis - و - ایمیس - imis - باید به زبان لوویایی نسبت داده شود. ولی اینها احتمالاً لقبهایی بیش نیستند. سانتاس به صورت ساندون (Sandon)، که مراسم ویژه، مربوط به او در طرسوس برپا می‌شد، تا دوره یونانی باقی ماند.

خدا - هوای لوویایی ها، و دولتهای نو - هیتیایی تارحونت نام داشت که به معنای فاتح است؛ و همان نام به صورت تارحونتا، احتمالاً در میان خود هیتیایی ها متداول بود، زیرا تارح (Tarh) یک فعل هیتیایی به معنای فتح کردن است. اما محل استعمال این نام را در جای ویژه‌ای نمی‌توان تعیین کرد. این نام یا صفت، اصل و منشأ تارخون (Tarehon) در میان اتروسکها به شمار می‌رود.

الهه کوبابا^{۴۲} الهه دیگری است که باید از او نام برد، هر چند در متون هیتیایی جای کمی دارد. در آغاز، کوبابا که الهه محلی کرکمیش بود به صورت الهه عمده دولتهای نو - هیتیایی درآمد که کرکمیش را شهر اصلی خود می‌دانستند. نام او به صورت کوبه به - کوبه له^{۴۳} توسط اهالی فروگیا به عنوان الهه مادرشان اتخاذ شد. مراسم نیایش او بعدها به روم رفت.

در این طرح مختصر، برای جلوگیری از اشتباه، تنها خدایان بزرگ مراکز عمده پرستش ذکر شده‌اند. در متون، نامهای آسمانی فراوان است و تصور می‌رود که در هر پرستشگاهی، در پیرامون خدایان بزرگ، گروهی از رب‌النوعها و ربه‌النوعهای کوچک وجود داشتند که درباره وظایف و ویژگیهایشان تنها اطلاعات مبهمی در دست است.

۳. دین رسمی

از تنوع مراسم دینی متعدد، علمای علم الهی در هات توساس گروهی از خدایان رسمی را مشخص کردند و پرستشگاه مرکزی آنها را در معبد مجاور آرینا^{۴۴} قرار دادند. آرینا الهه خورشید، به عنوان «ملکه سرزمین حاتی، ملکه آسمان و زمین، بانوی پادشاهان و ملکه‌های سرزمین حاتی و اداره کننده دولت پادشاه و ملکه حاتی» مورد احترام بود. این الهه حامی برجسته دولت و سلطنت هیتیایی شد و پادشاه در هنگام جنگ یا زمان خطر، همیشه از او یاری می‌طلبید.

موقعیت این الهه در مقابل خدای خورشید، هرگز روشن نشده است. این رب النوع در اساطیر، به عنوان پادشاه خدایان ظاهر می‌شود، و در بسیاری از فهرستهای ملحق به عهد نامه‌ها، نام او، در اول ذکر می‌گردد. وی نیز مانند همسان بابلی خود، به عنوان خدای درستی و عدالت به‌شمار می‌آمد، و این عقیده‌ای طبیعی بود، زیرا خورشید در مسیر روزانه خود، همه رفتارهای بشر را با علو نظری بیطرفانه بررسی می‌کند. شاه موواتالیس، او را با کلمات زیر این گونه می‌ستاید.

«ای خدای خورشید آسمان، سرور من، چوپان بشر، ای خدای خورشید آسمان، تو از دریا برمی‌خیزی و به آسمان می‌روی. ای خدای خورشید آسمان، سرور من، تو هر روز درباره بشر، سگ، خوک، جانوران وحشی دشت به داوری می‌پردازی.»

همین عقیده در سرودی، ظاهراً خطاب به خورشید آرینا (به صورت خدای مذکر) آمده است: «تو فرمانروای الهام یافته عدالت، و در جای عدالت تو خستگی ناپذیری» در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا می‌گفتند که خدای خورشید از دریا برمی‌خیزد. چنین گفته می‌شود که این جمله شاید ناشی از آن باشد که خدای خورشید در میان هیتیایی‌ها بومی آناتولی نبوده، ولی به وسیله قومی ساکن در ساحل شرقی به آنجا آورده شده است. در واقع، این خود نکته‌ای شگفت‌انگیز است که یک متن، خدای خورشید را به صورتی توصیف می‌کند که ماهیانی بر روی سر خود گذاشته و یک خدای خورشید مشخص دیگر بوده که او را «خدای خورشید در آب» نامیده‌اند. همچنین یک خدای خورشید (یا شاید یک الهه خورشید) مربوط به زیرزمین وجود داشته، که از

طریق آن خورشید می‌بایستی در ساعات تاریکی، ضمن حرکت از غرب به شرق، از میان آن بگذرد.

اما بر طبق علوم الهی رسمی، شوهر آرینا الهه خورشید، خدای خورشید نبود، بلکه خدا - هوا در سرزمین حاتی بود، و گاهی خدا - هوای آسمان نامیده می‌شد. این شخصیت بزرگ، ممکن است از مراسم محلی مربوط به آرینا، یا هات توساس یا کوسارا نشأت گرفته باشد. کوسارا در کتیبه آنتاس خدای برتر بوده است، ولی اساساً کهنترین خدا - هوا بوده که پرستش او، همانگونه که دیدیم، در سراسر آناتولی رواج داشته است. او را «پادشاه آسمان، فرمانروای سرزمین حاتی» می‌دانستند. همچنین مانند همسر خود، خدای جنگ به‌شمار آمده و وقایع جنگی مردم کاملاً به او مربوط بوده است. در روابط با دولتهای بیگانه، او به‌تنهایی نماینده مردم محسوب می‌شده است. بدین ترتیب، گفته شده است که عهدنامه میان هات توسی لیس سوم و رامسس دوم فرعون مصر، به قصد آن منعقد شده است تا «روابطی که خدای خورشید مصر و خدا - هوای حاتی میان سرزمین مصر و سرزمین حاتی برقرار ساخته‌اند جاویدان گردد».

در اواخر دولت امپراطوری هیتی، دین رسمی تحت نفوذ شدید حوریانی ها، قرار گرفت. بدون تردید، آن ملکه بسیار متشخص یعنی پودوچا^{۴۵} سهمی بزرگ در این نهضت داشته است، زیرا او یک شاهزاده خانم کومانیایی در کیزوواتنا (از مراکز پرستش حبات) بود، و از نامش برمی‌آید که مرید این الهه بوده است^{۴۶}. در دعایی منسوب به شوهر این ملکه، به نام شاه هات توسی لیس، ملکه حبات صریحاً با الهه خورشید آرینا یکی دانسته شده است و این خود عملی تلفیقی است که اثری از آن، پیش از این تاریخ، در دست نیست. بر عکس، بر روی مهر سلطنتی که اثر آن در ترجمه مصری از عهدنامه هات توسی لیس با مصر شرح داده شده است، ملکه را در آغوش الهه آرینا نشان داده‌اند: این رابطه صمیمانه را بر اساس این فرضیه می‌توان دانست که نام الهه خورشید در این مورد، به جای حبات حوریانی، آورده شده که الهه حامی سرزمین بومی ملکه بوده است، هر چند از یک متن مربوط به مراسم دینی چنین برمی‌آید که، میان الهه خورشید و ملکه حاتی، رابطه ویژه‌ای برقرار بوده است. شاید همزمان، تسحوب

45. Puduhepa

۴۶. تلفظ دقیق نام این الهه معلوم نیست، زیرا آن را به صورت حبات یا حتی، حپیت نوشته‌اند.

حوریانی، با خدا - هوای حاتی، و نیز شاروما، با خدای همسان خود یعنی خدا - هوای نریک و زیپالاندا^{۴۷}، یکی دانسته شده است.

بدین ترتیب، خواه پذیرش مراسم دینی حوریانی به درستی تاریخگذاری شده باشد یا نه، کندن تندیسها در دل صخره‌ها در یازیلی‌کایا، مسلماً باید در زمانی انجام گرفته باشد که آن مرحله به پایان رسیده است. زیرا، در آنجا الهه برجسته‌خدايان، دارای نام حپاتو^{۴۸} بوده است، که به‌طور وضوح به خط میخی نوشته شده و تندیس کوچکتر فرزندش که پشت سرش ایستاده، شاروما تعیین شده است. خدای برجسته‌ای که در مقابل این الهه قراگرفته، دارای علایمی به مفهوم «خدا - هوا» است، ولی با توجه به نام حوریانی همسرش، می‌توان مطمئن بود که خواسته‌اند او را تسحوب بدانند. او را به‌صورت مردی ریشدار نشان دادند که چماقی در دست راست دارد و پاهایش بر روی گردنهای خم شده دو تندیس است، که بدن آنها را طوری نشان داده‌اند که گویی کوههایی مقدس‌اند. از متون چنین برمی‌آید که اینها کوههای نامنی^{۴۹} و حازی^{۵۰} هستند، و این کوه اخیر، همان مُنس کاسیوس^{۵۱}، نزدیک انطاکیه، در شمال سوریه، است که در آن زمان سرزمین حاتی‌ها بوده است. در پیرامون پاهای خدا - هوا، و پاهای همسرش، دو گاو نر دیده می‌شوند که کلاه مخروطی خدایی را بر سر دارند. در کنار یکی از آنها، کتیبه فرسایش یافته‌ای است که نشان می‌دهد این گاو، همانگونه که پیش از این تصور می‌رفت، سریس^{۵۲} و حوریس^{۵۳} نیستند، که در جای دیگر به گردونه، خدا - هوا بسته شده‌اند، بلکه هر دو، بار دیگر، خدا، یعنی شاروما «گوساله تسحوب» را نشان می‌دهند. زبان سنگنوشته، مانند نامهای خدایان، حوریانی است.

در واقع، اکنون معلوم شده است که خدایان مذکر و مؤنث در راهروی بزرگ یازیلی‌کایا، همانهایی هستند که آنها را در زمره خدایان بزرگ حوریانی می‌بینیم. در پشت تندیس مرکزی تسحوب، یک خدا - هوای مشابه با ریش دیده می‌شود که نشانهای خدا - هوای حاتی را در دست دارد، و در پشت سرش خدایان زیر را می‌توان تشخیص داد: شماره ۴۰، که خوشه‌ای گندم در دست دارد؛ خدای دانه‌ها.

47. Zippalanda

48. Hepatu

49. Namni

50. Hazzi

51. mons Casius

52. Seris

53. Huris

شماره ۳۹، Ea آ (خدای بین النهرینی دریای زیرزمینی که در میان حوریانی ها، خدایی برجسته بوده است).

شماره ۳۸، شائوشکا، ایشتار حوریانی ها.

شماره های ۳۷ و ۳۶، نینانا و کولیتا، مستخدمه های ایشتار.

شماره ۳۵، خدای ماه، کوشوخ^{۵۴} مقایسه با شر-کوشوخ.

شماره ۳۴، خدای خورشید آسمان.

شماره ۳۲، آنکه نشانه او را، شاخ گوزن دانسته اند، معادل حوریانی کوروتتا^{۵۵}.

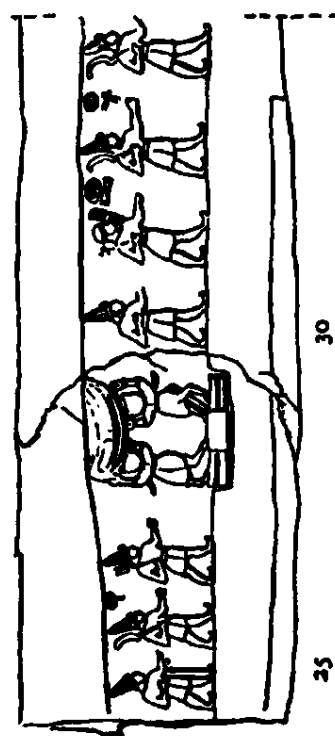
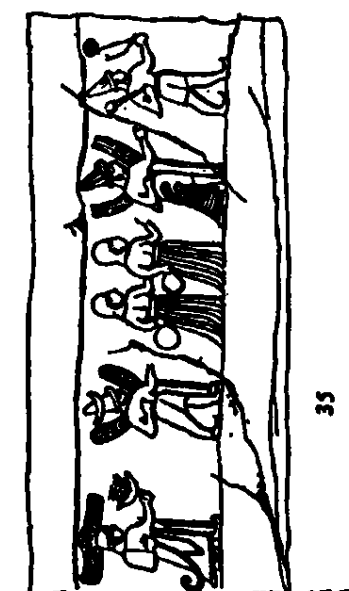
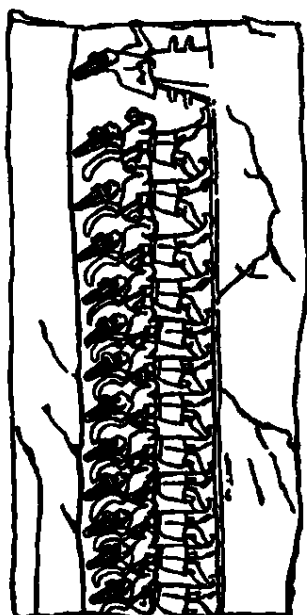
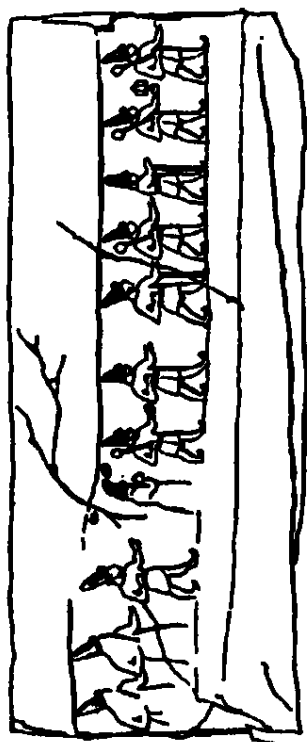
شماره ۳۰، یک خدای زیرزمینی که نام حوریانی او احتمالاً حتسویی^{۵۶} بوده است.

شماره های ۲۹ - ۲۸: گروهی که دو مرد گاو مانند و احتمالاً سیریس و حوریس را نشان می دهند که بر روی نماد زمین ایستاده اند و آسمان را نگاه می دارند.

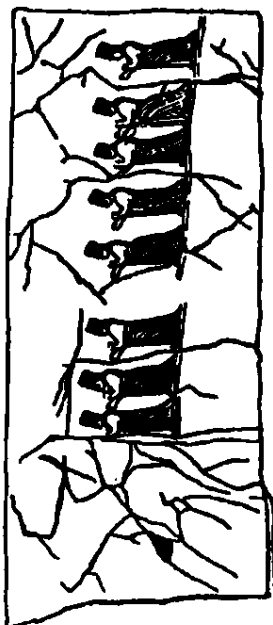
در پشت حبات و شاروما، تعدادی تندیس زن دیده می شود که نشانه های ویژه آنها بیشتر محو شده است و آنان را تنها از روی حدس و گمان با الهه های حوریانی می توان یکسان دانست. یک قطعه صخره حجاری شده که نزدیک دهکده مجاور این محل به دست آمده است خلاء میان شماره های ۵۵ و ۵۶ را پر کرده و معلوم ساخته است که شماره ۵۶ تجسم دیگری از شائوشکا، و دارای ماهیت دوگانه بوده است. پادشاه (شماره ۶۴)، که تصویر عظیم او بر روی پایه برآمده ای مقابل پشت اطاقک شخصی به نام تودهالیاس چهارم است، ظاهراً اندکی پیش، «خدا شده بود»، زیرا او را در حالی نشان داده اند که بر روی کوه ایستاده است.

۴. پرستشگاهها، مراسم و جشنها

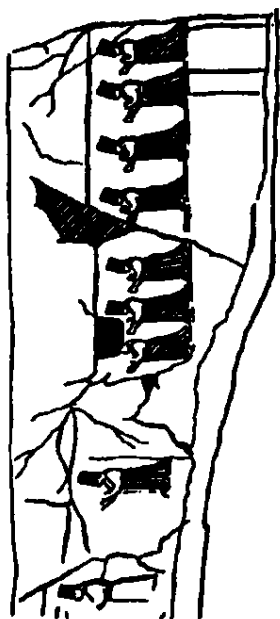
پرستشگاههای هیتیایی گونه های مختلف داشت، از پرستشگاههای روباز در یازیلی کایا گرفته تا پرستشگاههای بزرگی که آنها را با مصالح ساختمانی عظیم و یافت شده در بغازکوی ساخته اند. در بعضی شهرها، همانگونه که گفتیم، پرستشگاه به صورت مرکز امور کشوری و سازمان اقتصادی بود، و می بایستی گروه کثیری از کارمندان مذهبی و



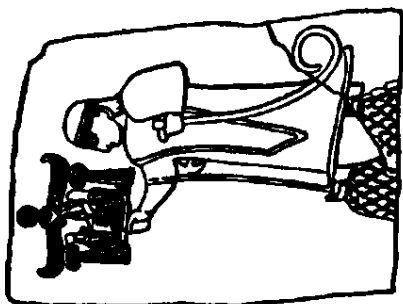
تصویر ۸. تندیسهای تالار بزرگ، یازلی کایا



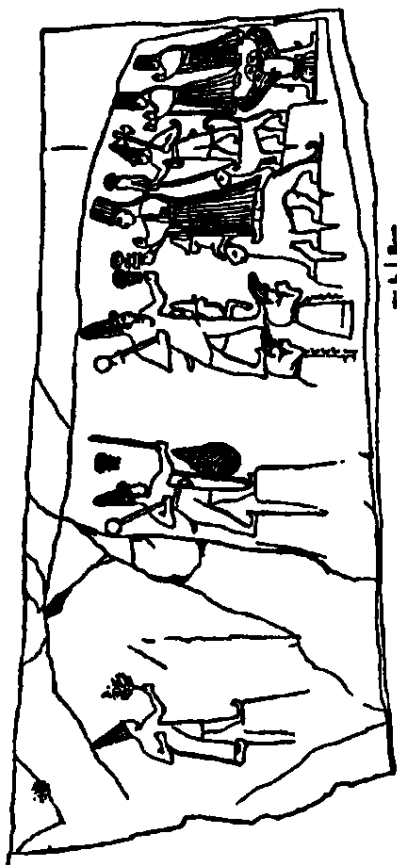
60



50



64

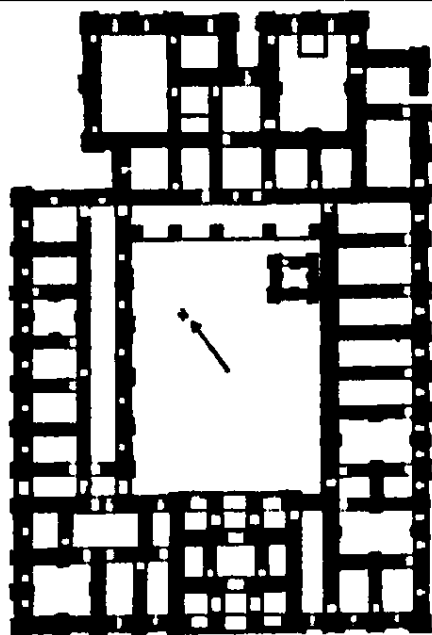


45

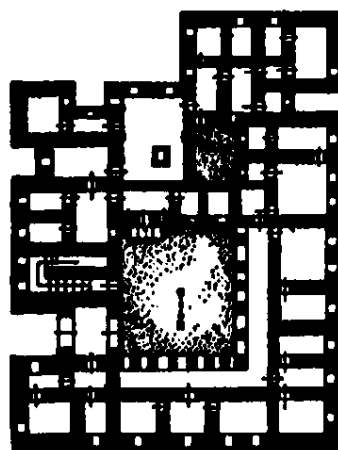
40

کشوری را در خود جای داده باشد. در منتهی الیه بخش مقابل، همان گونه که از متون برمی آید، محللهایی وجود داشت که در آنها چندین زیارتگاه زیر نظر یک کاهن به تنهایی اداره می شد. چنین زیارتگاههایی احتمالاً ابعاد متوسطی داشتند.

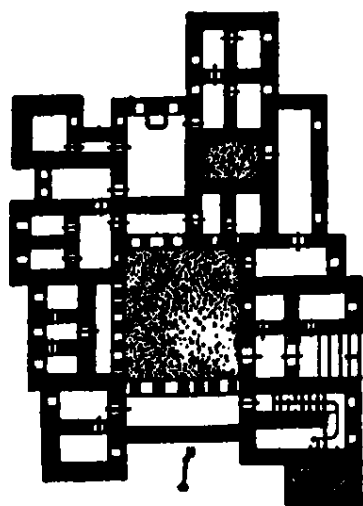
آگاهی ما از طرح پرستشگاههای هیتیایی از پنج پرستشگاه حفاری شده در بغازکوی به دست آمده است که شمار آنها به سی می رسد (تصویر ۹). همانگونه که در بابل و کرت دیده می شود، اطاقهای کوچک بسیای در پیرامون حیاطی سنگفرش شده ساخته اند که در حدود ۲۰۰ تا ۵۰۰ متر مربع مساحت دارد. اما شباهت آنها به معابد بابل در این جا پایان می یابد. سلاً^{۵۷}، یا مقدسترین جاها در پرستشگاه بابل، از طریق اطاق دیگری مستقیماً با حیاط مربوط می شد، به طوری که پرستندگان حاضر در حیاط، می توانستند منظره روشنی از تندیس خدا در طاقچه ای در وسط دیوار، دورتر از سلاً، از طریق دو درگاه گشاده را ببینند. اما در معبد هیتیایی مدخل سلاً در دیوار مقابل تندیس خدا نبود، بلکه در یکی از گوشه های مجاور قرار داشت و از طریق دو اطاق کوچک در طرف چپ به طور غیر مستقیم وارد آن می شدند، به صورتی که، پرستندگان می بایستی ضمن ورود به زیارتگاه به طرف چپ تندیس خدا دور بزنند، تا با تندیس در نقطه ای دورتر مواجه شوند. در پرستشگاههای بالای شهر، معلوم است که خدا از حیاط از طریق پنجره های داخلی موجود در دیوار حایل، پیدا بود. اما در معبد پایینتر، هرگاه چنین پنجره هایی هم وجود داشته باشد، دو زیارتگاه توأم از حیاط به وسیله یک ردیف اطاق جدا شده اند به طوری که در هیچ مورد، منظره ای از تندیس مورد پرستش از حیاط دیده نشود. می توان نتیجه گرفت که لااقل پرستش خدا در انحصار عده ای از افراد برگزیده قرار داشت که می توانستند به درون خود سلاً اذن دخول یابند، و گروه زیادی از پرستندگانی که در حیاط گرد می آمدند در این گونه پرستش، سهمی بسیار کم داشتند. یک جنبه مشخص دیگر این پرستشگاههای هیتیایی، به گونه ای که توسط کاوشگران بازسازی شده، عبارت از تعبیه پنجره های عمقدار در دیوارهای خارجی است که تقریباً تا به سطح زمین می رسید. از سوی دیگر، پرستشگاههای بابل، مشرف به حیاط داخلی خود بودند، و اطاقها تنها از طریق پنجره های کوچکی که در قسمت فوقانی دیوارها قرار داشت، نور می گرفتند. در چهار تا از معابد هیتیایی، قسمت پایانی سلاً، جایی که تندیس



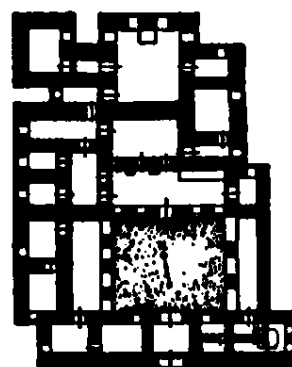
۱



۲



۳



۴



تصویر ۹. طرحهای پرستشگاهها در بغازکوی



تصویر ۱۰. بازسازی حیاط پرستشگاه ۵، بغازکوی

قرار داشت، فراتر از دیوار خارجی مجاور پیش می رفت و به وسیله دو پنجره در دو سو (یا به وسیله یک پنجره، جایی که تنها یک ضلع پیشرفتگی داشت) نور می گرفت. بدین ترتیب، نوری شدید بر روی تندیس که در بین آنها تعبیه شده بود می تافت.

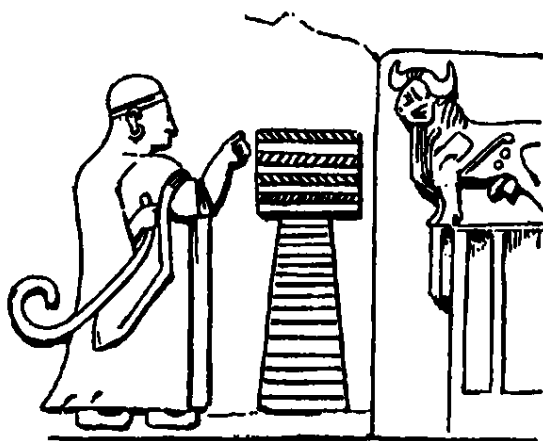
کاربرد اطاقهای دیگر پرستشگاههای هیتیایی را می توان حدس زد. در پرستشگاه بزرگ پایین شهر (شماره ۱) دو زیارتگاه توأم و اطاقهای پیرامون آنها مشخصند، زیرا از سنگ خارا ساخته شده اند. سلاً در نوعی ساختمان ضمیمه قرار دارد که در همان صف بقیه پرستشگاه نیست، و گذشته از این، با آن از این لحاظ تفاوت دارد که از سنگ خارا ساخته شده است، در صورتی که، بخش عمده ساختمان در پیرامون حیاط مرکزی از سنگ آهک است. به نظر محتمل می آید که بخش اخیر بیشتر شامل ادارات و سازمانهای دولتی بود، بویژه با توجه به این واقعیت که همه پرستشگاه را یک سلسله اطاقهای باریک و غیر منظم در برگرفته بود که حاوی ظروف بزرگ آذوقه بود و ظاهراً مغازه بودند. پاسخ به این سؤال که پرستشگاههای بالای شهر نیز دارای اداراتی بودند، دشوار است. ساختار آنها به نظر بیشتر همگون می آید و شماره ۵ لاقلاً یک زیارتگاه دومی در ضلع شمالی حیاط داشت.

در جهت سازی این پرستشگاهها هیچگونه هماهنگی وجود ندارد. شماره ۱ به سوی شمال شرقی، شماره ۲ به سوی جنوب، شماره ۳ و ۴ به سوی شمال، و شماره ۵ به سوی شرق است.

خدا را به صورت تندیس بر روی پایه نشان می دادند. تنها چیزی که تاکنون یافت شده است و ممکن است به عنوان تندیس پرستشی به شمار آید ستونی سنگی است که، در گوشه ای از کنار تپه نزدیک فاسی لر^{۵۸}رها شده است و خدای ریشداری را نشان می دهد که روی دوشیر ایستاده است. اما نوشته های روی این تندیسها بسیار بوده است و نشان می دهد که بیشتر آنها از آن رو از میان رفته اند که آنها را از فلز گرانبها یا از چوبی باروکش فلزی ساخته بودند. خدا - هوای آسمان، به وسیله تندیس زرین نشان داده می شد که گریزی در دست راست و نشانه زرین نیکوکاری (احتمالاً مثلث موجود در مرکز بعضی از مهرها) در دست چپ داشت، و بر روی دو تندیس خدای کوهستان ایستاده است (چنانکه در برجستگی روی صخره در یازیلی کایا دیده می شود). زابابا

تندیسی سیمین از مردی ایستاده بود: «در دست راست، گرژی، و در دست چپ، سپری گرفته است و در زیر او شیری نشسته و در زیر شیر، سه پایه‌ای باروکش سیمین قرار دارد.» «ایشتار» (احتمالاً نوع ویژه‌ای از این الهه) مجسمه نشسته‌ای بود با بالهایی که از تیغه‌های شانه‌اش بیرون می‌آمد، و فنجانی زرین در دست راست، و علامت «نیکوکاری» را در دست چپ داشت و بر روی سه پایه‌ای که بر پشت شیری بالدار، یا گریفونی بود قرار داشت، و الهه‌های نیناتّا و کولیتّا در دو سوی او دیده می‌شدند.

در پرستشگاه‌های کم اهمیت‌تر، خدا به وسیله یک نماد یا یک بُتی نشان داده می‌شد. خدا - هوا، غالباً به صورت گاو نر بود. همانگونه که در نقش برجسته آلاجاهویوک دیده می‌شود (تصویر ۱۱). ملازمان او را به صورت خدایان کوهستان نشان می‌دادند، که گرژی یا سلاحی دیگر در دست داشتند، و تصویر خدا را بر روی آن نشان می‌دادند، (خدای شمشیر در دهلیز کوچک در یازیلی کایا را با آن مقایسه کنید، تصویر ۱۴). یک شیء پرستشی معمول عبارت از سنگ حواسی^{۵۹} بود به شکل یک ستون سنگی یاد بود که روی آن مطلبی می‌نوشتند و گاهی نقش خدا را روی پایه‌ای می‌گذاشتند، چنانکه در لوح ۲۰ دیده می‌شود. یک اثاث معمولی پرستشگاه عبارت از ایستاناناس^{۶۰} بود، که از لحاظ متن برابر با اشیرتو^{۶۱} در اکدی است و بنابراین آن را با اشرا^{۶۲} در کنعانی برابر دانسته‌اند، ولی به نظر می‌رسد که به عنوان نوعی پایه یا محراب بوده است. اثاث زیارتگاه



صویر ۱۱. نقش برجسته از آلاجاهویوک، پادشاه در حال پرستش گاوانر، مظهر «خدا - هوا»

59. Huwasi

60. Istananas

61. aširtu

62. ashera

و حتی بخشهای مختلف ساختمان، مقدس محسوب می‌شد و مربوط به خدایی بود که در هنگام تقدیم قربانی، سرپرست مراسم به‌شمار می‌آمد.

پرستشگاه به‌منزله‌خانه خدا بود، و کاهنان خادمان آن بودند. تا آنجا که از متون پیداست، این تصور ساده، اساس همه مراسم پرستشگاهی هیتیایی را تشکیل می‌داد. وظیفه روزانه خادمان پرستشگاه، برآوردن «نیازهای جسمانی» خدا بر طبق رسم معمول بود. او را می‌بایستی بشویند، جامه بر تنش کنند، غذا و نوشیدنی در اختیارش قرار دهند، و با رقص و موسیقی از او پذیرایی کنند. به این مراسم روزانه که به‌نظر عادی می‌آمد کمتر اشاره شده است. بدن خدا را در اطاق درونی می‌شستند، او را تدهین می‌کردند، و جامه‌ای زیبا بر تنش می‌پوشاندند. و می‌گفتند: «ای خدا - هوای زیبالاندا، ای خود خدای زنده، بخور و سیر شو، بنوش و راضی باش.» یکی از گرانبهاترین متون در این رابطه، عبارت از لوحی با دستورهای انضباطی برای کاهنان و خادمان پرستشگاه است، هر چند در آن تأکید به روش انجام دادن تشریفات است نه خود تشریفات. خادمان می‌بایستی کاملاً نظیف و با نیت پاک باشند. هرگاه به نوعی پلیدی برخورد کنند، و یا اگر با زنی خفته باشند، نباید نزدیک خدا شوند، مگر آن که مراسم تطهیر را انجام داده باشند. آشامیدنی و غذایی که وقف خدا شده نباید به مصرف دیگر برسد یا به افراد عادی داده شود. انضباط پرستشگاه اقتضا می‌کرد که هر عضوی از خادمان باید شب به آنجا بازگردد، هر چند مجبور باشد غروب را در شهر بگذرانند. مجازات این شخص، در صورتی که شب را با همسر خود می‌گذرانید، مرگ بود. حتی مقرراتی درباره نگهداری آتش و پاسداری شبانه وجود داشت.

اما خدا تنها به‌عنوان مالک پرستشگاه نبود، بلکه فرمانروای قوم خود به‌شمار می‌رفت، و با این جنبه حق داشت هدایا و خراجهای بسیاری را به‌عنوان علایم احترام دریافت دارد. هر شخصی می‌توانست هدایایی برای جلب توجه و تسکین غضب خدا در هر زمان به پرستشگاه بیاورد و این هدایا غالباً بخشی از مراسم جادوگری شفا یافتن بود. میوه‌های نوبر، و حیوانات یکساله بویژه وقف او می‌شدند، و چنین تصور می‌رفت که هدایای فراوان موجب مرحمت خدایان می‌شود. بندرت اتفاق می‌افتاد که محصول زمین را به او تقدیم نکنند، و غالباً نمی‌توان چنین هدایایی را از آشامیدنی و غذایی که مورد مصرف خدا بود تشخیص داد. حیوانات می‌بایستی بدون عیب و در وضع مطلوب باشند. ارزش آنان هنگامی بیشتر می‌شد که جفتگیری نکرده باشند. با همین

محدودیتها، حتی حیواناتی مانند سگ و خوک، که معمولاً کثیف به شمار می آمدند، گاه گاه قربانی می شدند، هر چند گاو نر، گوسفند و بز طبعاً جزو هدایای معمولتر بودند. حیوانات را طوری ذبح می کردند که خونشان ریخته شود و به همین سبب، کلمه ای که در مورد قربانی کردن جانوران به کار می رفت همان بود که ضمن اعطای نوشابه به خدایان، از آن استفاده می شد، و آن را بر زمین می افشاندند. نان و پنیر را نیز اهدا می کردند، ولی چگونگی دقیق این رسم معلوم نیست. شگفت انگیز است که گاه گاه مواردی از قربانی کردن انسان می یابیم. مثلاً در مراسم تطهیر، پس از یک شکست نظامی، که ما را به یاد میثاق در (تورات در سفر پیدایش، باب پانزدهم، آیه های ۹ - ۱۸) می اندازد. در یکی از موارد قربانی چنین آمده است:

«هرگاه سربازان از دشمن شکست خورده باشند مراسمی کنار رودخانه بدین صورت برپای دارند: مردی و بزی و توله سگی و بچه خوکی را به دو نیم کنند. نیمی را در این سو، و نیمی را در سوی دیگر بگذارند و در پیش، دروازه ای از... بسازند و یک... را روی آن بگسترند، و در برابر دروازه، آتشی در این سو و آن سو، بر پاکند و سربازان از میان آن بگذرند. وقتی که به رودخانه می رسند، بر روی آنها آب پاشند».

در یک مطلب منقطع دیگر، از یک اسیر جنگی، در فهرست لوازم قربانی، همراه با خوکی کوچک و یک سگ، سخن به میان آمده است. چنین تشریفات وحشیانه ای مربوط به دین «عوام» بوده و جزو مراسم مذهب رسمی به شمار نمی آمده است با وجود این، آنها را در بایگانیها بدون هیچگونه اعتراضی شرح داده و به ثبت رسانده اند.

به جشنهای دینی ادواری، اشارات بسیاری شده است. تعداد این جشنها ظاهراً بسیار و متنوع بوده است. در لوح دستورهایی که در بالا نقل کردیم، از هجده جشن یاد شده است. بعضی از آنها را به اسم فصول سال نامیده اند و حال آنکه بعضی دیگر نامهایی با مفاهیم ناشناخته دارند. به کاهنان دستور داده می شد که مراسم را در موعد جشنها برپا دارند و جشن بهار را در پاییز و جشن پاییز را در بهار بگیرند، یا جشن را بدان سبب به تعویق نیندازند که مردی که آن را انجام می دهد عذر خواسته بگوید: «مشغول درو هستم، یا در سفرم، یا کار دیگری دارم». فهرست جشنها، تنها شامل آنهایی بود که در هات توساس برپا می شد. از مقایسه متون چنین بر می آید که مرکز تشریفات دینی، دارای تقویم جشنهای مخصوص خود بود، ولی در بسیاری از موارد، جزئیات امر را نمی دانیم.

یکی از جشن‌های عمده تقویم هیتیایی، جشنی بود به نام پورولیاس^{۶۳}، که احتمالاً از کلمه هیتیایی پورولوی^{۶۴} مشتق می‌شده که به معنی «مربوط به زمین» است، با پسوند اضافی هیتیایی. در این جشن، اسطوره کشتن اژدها، که در کتاب حاضر آمده، ظاهراً نقل می‌شده است. اهمیت آن از این واقعه پیداست که شاه موریسی لیس دوم لازم دانست در بحبوحه جنگ به هات توساس باز گردد، تا آن جشن را بر پا دارد. وی می‌نویسد: «هنگامی که بهار آمد، اگر چه جشن پورولوی را به افتخار خدا - هوای حاتی، و خدا - هوای زیپالاندا، برپا داشتیم، چون جشن پورولوی - جشن بزرگ - را به افتخار لیوانی^{۶۵} در گورستان باشکوه، برپا نکرده بودم، به هات توساس آمدم، و جشن پورولوی - جشن بزرگ - را در گورستان باشکوه برپا داشتم.

این جشن بهاری، که ضمن آن، نبرد خدا و اژدهایی به نام ایلویانکاس^{۶۶} به روی صحنه می‌آمد، و یا خوانده می‌شد، ظاهراً وابسته به گونه شناخته شده‌ای از جشن فصلی است، که هدف نخستین آن نیرو بخشیدن دوباره به زمین، پس از رکود زمستانی بوده، و نبرد تشریفاتی، مظهر غلبه حیات بر مرگ یا غلبه نیکی بر بدی، به شمار می‌رفته است. جنبه زیرزمینی وابسته به این جشن، نه تنها از نامش، بلکه از تخصیص آن به لیوانی، (الهه زمین)، پیداست.

در یک متن هیتیایی، اشاره‌ای گذرا به انجمنی از خدایان به منظور «تعیین سرنوشتها» وجود دارد، و این امر به خوبی نشان می‌دهد که هیتی‌ها سال نو را مانند بابلی‌ها جشن می‌گرفتند و ضمن آن مراسمی بر پا می‌داشتند. از آنجا که تقویم هیتی‌ها، ظاهراً با بهار آغاز می‌شد، این جشن می‌بایستی جشن پورولوی باشد، ولی گواه مستقیمی در دست نیست.

هنگامی که شاه شخصاً در صدد جشن گرفتن بر می‌آمد، لوحه‌ای حاوی دستورها آماده می‌شد که در آن، تشریفات را بتفصیل شرح می‌دادند. بسیاری از این گونه لوحه‌ها حفظ شده‌است، و در بعضی از آنها، پادشاه تصویر اصلی نیست، ولی غالباً جشنی را که شرح داده شده است نمی‌توان تشخیص داد، زیرا عنوان جشن از بین رفته است. یکی از متون ناشناخته، عبارت از کتاب گمشده دستورهایی برای جشن پورولوی است، زیرا

63. Purullias

64. Purulli

65. Liwani

66. illuyankas

بخشی از آن را، که تنها حاوی عنوان مراسم است، در دست داریم. آنهایی که عنوانشان حفظ شده عبارتند از، جشن هوای سرد (یا زمستان)، جشن ماهانه، جشن دروازه، جشن سنگ حواسی مربوط به چندین خدا، ولی مهمتر از همه جشن گیاه آنداحشوم^{۶۷} است که آن نیز به افتخار خدایان بر پا می‌شد. آنداحشوم گیاهی خوردنی است که احتمالاً در بهار می‌روید، زیرا این جشن (اگر نگوییم جشنی دیگر)، مسلماً در بهار گرفته می‌شد. شرح آن، یک سلسله الواح عریض را دربرمی‌گرفته، و نسخه‌های نسبتاً متفاوتی از آن باقی مانده است. بخش اصلی جشن عبارت از قربانی و جرعه بر خاک افشانی به احترام رب النوعها و ربه النوعهای کشور، و بخشهای مختلف پرستشگاه است. این قربانیها که بارها بتفصیل، همراه شکل‌های مختلف غذا، شامل گیاه آنداحشوم، شرح داده شده است، بیشتر از لحاظ فهرست خدایانی که در آنها ذکر شده اهمیت دارد تا به سبب انجام دادن تشریفات مختلفی که بسیار یکنواخت است.

مراسم قسمت اعظم این جشنها، از حیث ظاهر، اساساً مشابه است، به‌طوری‌که، می‌توان تنها سخن از یک سلسله مراسم سلطنتی به‌میان آورد. در همه موارد، بخش عمده‌ای از کتاب دستورها، صرف مقدماتی مانند، آرایش پادشاه، حرکت دسته جمعی به سوی پرستشگاه، و راهنمایی کردن شاه و ملکه و سایر افراد برجسته به جایگاههای اختصاصی، شده است. خلاصه‌های زیر، سبک این گونه اسناد را روشن می‌سازد:

«پادشاه و ملکه از حالتوا^{۶۸}، بیرون می‌آیند. دو خدمتکار قصر و یک عضو نگهبان شخصی شاه پیشاپیش او حرکت می‌کنند، ولی اشراف، بقیه خدمتکاران قصر، و دیگر نگهبانان شخصی شاه، پشت سر او گام برمی‌دارند. دلقکها، به نواختن آرکامی^{۶۹} هوهوپال^{۷۰} و گالگاتوری^{۷۱} [سه ابزار موسیقی] در پشت سر و جلو پادشاه می‌پردازند... دلقکهای دیگر که جامه‌های رنگارنگ بر تن دارند، در کنار پادشاه می‌ایستند و دستهای خود را بالا می‌گیرند و در جاهای خود می‌چرخند^{۷۲}... پادشاه و ملکه وارد پرستشگاه زابابا می‌شوند. و یک بار در برابر نیزه زانو می‌زنند؛ دلقک سخن می‌گوید، منادی ندا در می‌دهد... پادشاه و ملکه بر تخت می‌نشینند. خدمتکار قصر روپوش نیزه زرین و

67. Andahsum

68. Halentuva

69. Arkammi

70. Huhupal

71. Galgaturi

۷۲. این رقص تشریفاتی در نقش برجسته قره تپه، لوح ۲۹ دیده می‌شود.

لیتوئوس^{۷۳} (عصای سرکج) را می‌آورد. روپوش نیزه زرین را به شاه می‌دهد، ولی لیتوئوس را در کنار تخت و در دست راست پادشاه می‌گذارد. دو خدمتکار قصر، برای پادشاه و ملکه از کوزه‌ای زرین، آب برای شستن دست می‌آورند... پادشاه و ملکه دستهای خود را می‌شویند. رئیس خدمتکاران قصر، دستمالی به آنها می‌دهد، و آنان دستهای خود را پاک می‌کنند. دو خدمتکار قصر پارچه مخصوص زانو را برای پادشاه و ملکه بر روی زمین می‌گسترند. راهنما پیشاپیش حرکت می‌کند. خوانسالاران قدم پیش می‌نهند. راهنما جلو می‌افتد، و جای فرزندان پادشاه را به آنها نشان می‌دهد. راهنما بیرون می‌رود و پیشاپیش مهتر خوالیگران حرکت می‌کند و مهترخوالیگران قدم پیش می‌گذارد. راهنما یک بار دیگر بیرون می‌رود، و پیشاپیش کاهن اعظم، اشراف حاتی، و حالکی^{۷۴} مادر - خدا حرکت می‌کند و آنها را به جایگاههای خود، راهنمایی می‌نماید. رئیس تشریفات به درون می‌رود و به پادشاه اطلاع می‌دهد. آنان ابزارهای موسیقی ایشتار را با خود می‌آورند. پادشاه می‌گوید: آنها را پیش بیاورید!

رئیس تشریفات به داخل حیاط می‌رود و به راهنما می‌گوید: بنوازند، بنوازند راهنما به سوی دروازه قصر می‌رود، و به رامشگران می‌گوید بنوازید، بنوازید. رامشگران، ابزارهای موسیقی ایشتار را برمی‌گیرند، و در حالیکه راهنما پیشاپیش حرکت می‌کند. رامشگران، آلات موسیقی ایشتار را به داخل می‌آورند و در جای خود قرار می‌گیرند. خوالیگران ظروف مخصوص گوشت و آب را می‌آورند و چربی سرد را توزیع می‌کنند. راهنما پیشاپیش اشراف مختلف حرکت می‌کند و آنها را به جایگاههای خود می‌برد. (در اینجا در یک متن، خوانسالاران آمده است). ظروف را تقسیم می‌کنند و پس از آنکه ظروف تقسیم شد، به حاضران مارنوو^{۷۵} نوعی (نوشابه) داده می‌شود. پادشاه پارچه (احتمالاً پوشش روی ظروف) را، به کناری می‌افکند، اگر آن را بسوی خدمتکاران قصر که در آنجا زانو زده‌اند بیفکند، اینان آن را برمی‌گیرند، ولی اگر آن را به سوی نگهبانان شخصی خود که در آنجا زانو زده‌اند پرت کند، آنها آن را بر می‌گیرند و به خوانسالاران می‌دهند (در اینجا، احتمالاً یک غذای مربوط به جشن صرف می‌شود، ولی در هیچ متنی اشاره صریحی به آن نشده است). پادشاه با چشم اشاره می‌کند و جاروکشها، به جارو کردن می‌پردازند (پس از این، نوبت قربانی می‌رسد).

یک جشن منحصر به فرد، ظاهراً در پاییز، در شهر گورساماسا^{۷۶} (ناشناخته) به افتخار خدای یارِس^{۷۷}، بر پا می شده است. بت را به نزدیک سنگ حواسی می آوردند، و در آنجا، با ضیافت و آواز خواندن، از او پذیرایی می کردند و نمایشی می دادند که شرح آن این است: «جوانان را به دو گروه تقسیم می کنند و به هر یک نامی می دهند. گروهی را اهل حاتی و گروه دیگر را اهل ماسا می نامند. اهالی حاتی سلاحهای مسی برمی گیرند، ولی اهالی ماسا سلاحهای ساخته شده از، نی برمی دارند. سپس با یکدیگر می جنگند و اهالی حاتی پیروز می شوند، آنگاه اسیری را می گیرند. و او را وقف خدا می کنند.» تصور می رود که این نبرد مصنوعی، برای جاودان ساختن یک جنگ تاریخی بوده، که در همان نزدیکیها روی داده، ولی این گونه نبردهای تشریفاتی، در مراسم مردمی، غیر عادی نبوده است.

یک جشن جالب توجه دیگر، در یک سند ناقص، شرح داده شده است: «بامداد، گردونه ای زینت یافته، در برابر پرستشگاه می ایستد سه نوار - یکی سرخ، یکی سفید و یکی آبی - به آن می بندند. گردونه را به زین و برگ مجهز می کنند و خدا را از پرستشگاه بیرون می آورند و در گردونه می نشاندند. زنان بوروتی^{۷۸} و زنان کاترو^{۷۹} و زنان... پیشاپیش حرکت می کنند و نیز رقاصان و روسپیان پرستشگاهها پیشاپیش گام برمی دارند و مشعل های روشن به دست می گیرند.. و خدا پشت سر آنها در حرکت است و آنان خدا را از طریق جنگل، به دروازه تاوی نیا^{۸۰}، می برند. هنگامی که خدا به خانه تارناوی^{۸۱} در جنگل می رسد، کاهن، آب و موتیس^{۸۲} را می گیرد و در پیرامون خانه تارناوی می چرخد و خدا وارد خانه تارناوی می شود و در اینجا تشریفاتی انجام می گیرد که بیشتر متن آن از بین رفته است.» در اینجا انسان به یاد حرکت دسته جمعی بابلیها به سوی خانه آکیتو^{۸۳} در جشن سال نو می افتد. ولی این شباهت احتمالاً تصادفی است.

این تشریفات بخش عمده ای از بایگانی هیتیایی را تشکیل می دهد، ولی بدبختانه بسیاری از آنها ناقص، یا تنها بخشی از آنها قابل فهم، است. بنابراین، نمونه های بالا کافی است که خواننده را تا اندازه ای از تنوع این گروه از متون آگاه سازد.

76. Gursamasa

77. Yarris

78. Burruti

79. Katru

80. Tawinia

81. Tarnawi

82. muttis

83. Akitu

۵. علوم دینی و غیبگویی

به نظر عضو هر جامعه باستانی، بدیهی می آمد که همه پدیده های طبیعی، و در واقع همه قضایایی که ظاهراً خارج از نظارت بشر قرار داشت تحت اداره نیروهای عظیم ولی بشر مانند قرار داشته باشد. تقسیم جهان به بخشهایی تحت نظارت یک نیروی جداگانه، عقیده ای بود که به سهولت از تجربه امور بشری ناشی می شد، و مسلماً همراه این کشف پیشین بود که، دو جامعه خدایان کاملاً یکسانی را نمی پرستیدند. هر شهری پرستشگاه ویژه خود را داشت، و در پرستشگاه، موجودی می زیست که دیده نمی شد، و مسلماً مدتها پیش از آن که به خاطر افراد بیاید، در آنجا زندگی کرده بود. به قول یک قصه گوی هیتیایی:

«خدای خورشید در سیپار sippar زندگی می کند

خدای ماه در، کوزینا^{۸۴} ساکن است

خدا - هوادر، کومیا^{۸۵} به سر می برد

ایشتار، در نینوا مقیم است

نانائیا^{۸۶}، در کیسینا^{۸۷} زندگی می کند

و مردوک، در بابل اقامت دارد».

بنابراین، خدایان، نامریی و جاودانی بودند. اما از جهات دیگر، از لحاظ رفتار، علاقه و رابطه خود با پرستندگان، مطلقاً انسان پنداشته می شدند. تفکرات دینی از این فراتر نرفته بود. هیتی ها، بویژه، در نسبت دادن رفتارهایی به خدایان و الهه ها که ما آن را ناشایست و یا لااقل نامؤقر می دانیم، تردید نشان نمی دادند. خدا در نظر پرستندگان، دقیقاً نسبت ارباب به برده را داشت. مردم می بایستی به او غذا بدهند، مواظبتش کنند، او را راضی نگاه دارند، و به او تملق بگویند. حتی در این صورت، کسی انتظار نداشت که خدایان، مواظب منافع بندگان باشند. خدا، بخشی از اوقات خود را صرف تفریح، مسافرت، خفتن، و یا پرداختن به امور دیگر می کرد، و در چنین مواقعی پرستندگانش بیهوده از او یاری می جستند (همانگونه که غیبگویان وابسته به بعل^{۸۸} در کوه کرمل^{۸۹}

84 . Kuzina

85 . Kummiya

86 . Nanaia

87 . Kissina

88 . Baal

89 . Carmel

چنین می‌کردند). کارهای خدا، حتی در زمانی که به وظایف خود می‌پرداخت، ممکن بود همیشه عاقلانه نباشد، و عواقبی پیش بینی نشده به بار آرد. در آن صورت، وظیفهٔ مؤمن این بود که این نکته را به او خاطر نشان سازد، و انتظار می‌رفت که خدا، اشتباه خود را تصحیح کند. پادشاه هیتیایی ممکن بود به گناه اصلاح ناپذیر بشر اعتراف کند، ولی همیشه امکان داشت که بدبختی، دامنگیر فرد یا ملتی بشود و آن هم نه به‌عنوان نتیجهٔ تنبیه مردم به‌خاطر گناه، بلکه فقط به سبب غفلت خدا باشد. همیشه شیاطین و ارواح خبیثه‌ای وجود داشتند، که از یک لحظهٔ غفلت خداوند، سوء استفاده می‌کردند.

«ای خدایان، این چه کاری بود که کردید؟ (شاه موریسی لیس^{۹۰} در دعای خود چنین می‌گوید) طاعونی را رها ساخته‌اید و همه سرزمین حاتی در حال مرگ است، به‌طوری که هیچکس هدایای خوردنی و آشامیدنی را فراهم نمی‌سازد. ای خدایان، شما به‌سوی ما می‌آید، و برای این امر، ما را گناهکار می‌دانید... و در چشم شما، هر کار که می‌کنیم، نادرست است.»

در اینجا، پادشاه صریحاً به خدایان می‌گوید که چنین خطایی سرانجام به زیان خود آنها تمام خواهد شد، زیرا آنان را از خدمت پرستندگانشان محروم خواهد ساخت.

اما اگر بدبختی، به‌منزله تنبیه به‌خاطر گناه باشد، برطرف نخواهد شد مگر این که گناهکار به گناه خود اعتراف کند و کفارهٔ آن را بدهد. ولی شاید گناهکار نداند که گناهی مرتکب شده است. در واقع، هیتیان چنین می‌پنداشتند که، فرزندان به سبب گناهان پدرانشان مجازات می‌شوند، و گناه مورد بحث، ممکن است در یک نسل پیشتر، صورت گرفته باشد. در چنین وضعی، خدا باید به کسی که عذاب می‌کشد، ماهیت گناهش را، پیش از آنکه آن شخص طلب بخشایش کند، اطلاع دهد. گاهی این آگاهی به‌طور مستقیم، یا از دهان شخصی که به حال خلسه درآمده بوده، یا به‌وسیلهٔ رؤیا حاصل گشته بود به‌دست می‌آمد، زیرا خلسه و رؤیا را در اختیار خدایان می‌دانستند. اما یک روش قابل اعتمادتر ولی دشوارتر، برای دانستن ارادهٔ خدا، از طریق پیشگویی بود، که سه نوع از آن وجود داشت:

- ۱ - بررسی امعا و احشای قربانی ذبح شده، ۲ - پیشگویی بر اساس حرکات پرندگان،
- ۳ - قرعه‌کشی. گونهٔ اخیر را بعضی از غیبگویان مؤنث فقط معروف به «پیرزنان» انجام

می دادند. علم غیبگویی را هیتی ها، از غیبگویان بابلی به ارث برده بودند. چنین تصور می شد که خدایان، به پرستندگان، سرنوشتی را که در انتظار آنها بود به صورت علایم یا حوادث بد (که عملاً به مفهوم هر واقعه ای غیر عادی بود)، ولی بویژه با بررسی امعا و احشا قربانیان ذبح شده، اعلام می داشتند. بعضی شکل های جگر، یا احشای دیگر، پاره ای حرکات پرندگان و پدیده های گوناگون را مساعد و برخی را نامساعد تلقی می کردند (در بیشتر موارد، اصولی که این عقاید بر آنها متکی بود، مجهول مانده است). هیتی ها، مانند سایر اقوام باستانی، همیشه پیش از شروع جنگ، یا اقدام مهم دیگر، تفأل می زدند، ولی از این علم سنتی، برای تعیین علت خشم یکی از خدایان استفاده می کردند. یک فال مساعد را، معادل با آری و یک فال نامساعد را، همسان با نه می دانستند (یا بر عکس، بر طبق مفهوم سؤال). بر این اساس، پرسشها را در اختیار غیبگو قرار می دادند و، با یک مرحله بسیار طولانی حذف کردن^{۹۱}، می توانستند به طور حتم، گناه دقیقی را که مستلزم کفاره دادن بود تشخیص دهند. در زیر، نمونه ای از این گونه پرسش آورده شده است:

«به من (یعنی کاهنی که مراسم را انجام می دهد) از قصر نوشته اند: غیبگو اعلام داشته است که ایشتار نینوا، در پرستشگاه خود خشمگین است، با کاهنان مشورت کردیم و آنها گفتند: آواز خوانی، کوزه ای زرین دزدیده است و به جای آن کوزه دیگری نگذاشته اند. جبه آمورو^{۹۲} که خداوند بر تن می کند کهنه شده است. گردونه شکسته است، از قصر، یک... را به عنوان هدیه می فرستادند، ولی تاکنون ارسال نشده است. هنگامی که جشن آشراهی تاشی^{۹۳} برپا می شود، یک شکیل^{۹۴} نقره، پشم قرمز، پشم آبی، و یک... به خدا می دادند، ولی اکنون جشن آشراهی تاشی را برپا می دارند، بدون آنکه شکیل نقره، پشم قرمز، پشم آبی و... را داده باشند. جشن آبی را او^{۹۵} را هر سال برپا می داشتند، ولی اکنون فراموش شده است. آیا این گناهان به سبب خشم خداست؟ پس، تفأل، نامساعد است. (در اینجا جزئیات یافته ها، با اصطلاحات مخصوص، آورده شده است. نتیجه: نامساعد).

91 . elimination

92 . Amurru

93 . ašrahitassi

۹۴ . Shekel واحد پول - م .

95 . Airau

اگر این تَفَال نامساعد بود، پرسش تا زمانی نامعین ادامه می‌یافت، تا پاسخی مساعد به دست می‌آمد.»

در مورد دیگر، معلوم شد که، خدا حوریان زیپاس^{۹۶} خشمگین است. از کاهنان پرسیدند و آنان پاسخ دادند: «جشن ... فراموش شده است. قرص خورشید در محراب تزیین نشده است. غیبگو گفته است که خدا، از این بابت بسیار خشمگین است، ولی این تنها مورد نیست. از آنجا که پاسخ تَفَال نامساعد درآمد، آیا خدا، از آن لحاظ خشمگین است که بسیار دیر برای او قربانی کرده‌اند؟ در این صورت، بگذارید تَفَال نامساعد باشد. نتیجه: نامساعد. اگر این مورد تنها مورد باشد، بگذارید تَفَال، خوب از آب درآید. نتیجه: نامساعد. بدین ترتیب، دوباره از خادمان پرستشگاه پرسیدیم و آنها گفتند: سگی وارد معبد شد و میز را واژگون ساخت و نان مخصوص قربانی را بر زمین افکند. آیا خدا از این بابت خشمگین است؟ نتیجه: نامساعد.»

و به همین ترتیب مدارک مربوط به این اعمال مشورتی غیبگو، جزو بزرگترین و زیادترین الواح بایگانیهای هیتیایی است، و یادگار شگفت انگیزی از زیرکی و هوشی است که به درستی راهنمایی نشده است.

۶. جادوگری

جادوگری به قدمت بشر و به همان پراکندگی اوست. این موضوع را معمولاً تحت عنوان دین می‌آورند، ولی بندرت شایسته ذکر است، زیرا به یک سطح فکر ابتدایی‌تر مربوط می‌شود. بشر نخستین، بر اثر محرومیت از چیزی، یا عدم دسترسی به چیزی که مایل به در اختیار گرفتن آن بود، ذاتاً کارهای مربوط به تصرف آن چیز مطلوب را تقلید می‌کرد، و به جای شیء مطلوب، بَدَل آن را به کار می‌برد. از این نتیجه، اعتقاد به تأثیر روشهای قیاسی که آن را جادوگری می‌نامیم، افزایش یافت. در این مورد، بشر، از نمادگرایی پیچیده‌ای استفاده می‌کرد، که در آن هر چیز از موی سگی که او را گزیده تا چیزی که با شیء مطلوب شباهتی کاملاً سطحی داشته باشد (مانند تشابه اتفاقی نام) را به

منزلهٔ بدَل مؤثری در مراسم به کار می‌برد^{۹۷}. نتایج منفی را همیشه می‌توان با توجه به تأثیرات ضد جادوگری به آسانی توجیه کرد. باعث شگفتی است که، عقیده به جادوگری، بخشی از نحوهٔ تفکر کشاورزان آناتولی، در هزارهٔ دوم پیش از میلاد، نبوده است، و حال آنکه در بابل و آشور، در آن روزگار، چنین وضعی وجود داشته است.

در واقع، مراسم سحر آمیز، بخش عمده‌ای از نوشته‌های موجود هیتیایی را تشکیل می‌دهد. جادوگری حتی در قوانین آن سرزمین، از همان مقولهٔ حمله و ضرب و شتم، به عنوان جنایت، محسوب شده است. از جادوگری برای از بین بردن بیماری، به کار انداختن اعضای معیوب بدن، دور ساختن هر نوع بدبختی در نزاعهای خانوادگی، طرد ارواح خبیثه از منزل، برای کمبود محصول و علیه خشکی تاکستانها، جلوگیری از طاعون در میان سپاهیان، لعنت فرستادن به دشمنان، خوشبخت ساختن دوستان، تأکید سوگند با لعنت فرستادن به ناقض احتمالی آن، و جلب غایبان و افراد بی‌توجه (شامل خدایان) استفاده می‌شده است. خسته کننده خواهد بود هر گاه بخواهیم تدابیر زیرکانه‌ای که در این مراسم به کار می‌رفته است بتفصیل ذکر کنیم. همهٔ اینها بر اساس اصل قیاس بوده است. برای نمونه، چند مثال کافی است.

در زیر، خلاصه‌ای از مراسمی که برای بازگرداندن نیروی جنسی زن و مرد به کار می‌رفته، آورده شده است:

«(بیمار، مرد یا زن) گوشهای خود را با پشم سیاه پر می‌کند... و جامهٔ سیاه می‌پوشد... (آن‌گاه پس از انجام دادن مراسم گوناگون) پیرزن جادوگر، پیراهن سیاهی را که بیمار بر تن دارد، از بالا تا پایین می‌درزد و پوشش سیاه رنگ (?) را، از ساق پایش بر می‌دارد و پشم سیاه را از گوش او بیرون می‌کشد و می‌گوید: اکنون سیاهی و خشکی را از آلت تناسلی بیمار، که بر اثر ناپاکی، سیاه و خشک شده است، برمی‌گیرم. سپس جادوگر، جامه‌های سیاهی را که بیمار پوشیده است، دور می‌کند و آنها را در جایی می‌گذارد.»

آنگاه، زن جادوگر، پیراهن سفید، پوشش پا، یا هر چیزی را که در تماس با بیمار بوده، به درون رودخانه می‌افکند. در متون دیگر، لوازم بیمار را، در سوراخی در خاک، نهان می‌کردند و آن را با میخ بر جای می‌کوبیدند. در جای دیگر آمده است:

«آئینه و دوکی را در دست بیمار می‌نهم، و او از زیر دروازه‌ای می‌گذرد، و هنگامی که

۹۷. مانند شکستن و خرد کردن تندیس کوچکی از دشمن، به منظور از بین بردن خود او - م.

از زیر دروازه بیرون می‌آید، آینه و دوک را از او می‌گیرم، و کمائی به او می‌دهم، و به او می‌گویم: نگاه کن! من از تو حس زنانگی را گرفته و مردانگی را به تو بازگردانده‌ام. تو، روش زنان را به دور افکنده، و رفتار مردان را [در پیش گرفته‌ای].»

«(پیرزن جادوگر)، شاخ گاو باروری را می‌گیرد و می‌گوید: ای خدای خورشید، ای سرور من، همانگونه که این گاو بارور است و در آغل پربرکتی است، و آغل را با گاووان نر و ماده پر می‌کند، بگذار که این زن بیمار، آبستن شود و بگذار که خانه‌اش را با پسران، دختران، نوادگان، نبیره‌گان و اخلاف خود، در نسلهای متوالی، پر کند.

«زن جادوگر، تندیسهایی ساخته شده از موم و پیه گوسفند را، بر فراز سر بیمار، بلند می‌کند و می‌گوید: همه کسانی که سبب ناپاکی این شخص شده‌اند، هر که می‌خواهد باشد، اکنون دو تندیس سحرآمیز در دست دارم... سپس تندیسها را در دست له می‌کند و می‌گوید: همه کسانی که سبب ناپاکی این شخص شده‌اند، به همین ترتیب، له شوند.»

در نفرینی شبیه آخرین عبارت، علیه ناقض سوگند، چنین آمده است:

«موم و پیه گوسفند را در دست آنان می‌گذارد، سپس آن را میان اجاق می‌افکند و می‌گوید: همانگونه که این موم صاف شد، و این پیه گوسفند از بین رفت، به همین صورت کسی که سوگند را نقض کند و به خیانت؟ علیه پادشاه حاتی پردازد، مانند این موم، صاف، و مانند این پیه گوسفند نابود شود.»

نمونه زیر مربوط به تشریفات «سپر بلا شدن»^{۹۸} از مراسمی علیه طاعون در اردوگاه است:

«الاغی را می‌آورند و آن را به سوی سرزمین دشمن می‌رانند، و چنین می‌گویند: ای یارِیس^{۹۹}، تو بر این سرزمین و اردوگاه، مصیبت وارد آورده‌ای، اما بگذار که این الاغ، آن را بردارد، و به سرزمین دشمن حمل کند.»

از این عبارت چنین معلوم می‌شود که چگونه جادوگری با دین در آمیخت. افسون که در اصل به خودی خود، کارآیی داشته است، به وسیله دعا به درگاه خدایی که احتمالاً خدای خورشید، یا خدای تطهیر یا، یارِیس که شیوع طاعون را به او نسبت می‌دادند بوده، تقویت می‌شده است.

۹۸. شبیه این رسم در تورات در مورد «بُر طلیقه» آمده است - م.

۹۹. Yarris یکی از خدایان - م.

برعکس، از جادوگری به عنوان عاملی کمک کننده به دین استفاده می کردند، و آن در زمانی بود که، بیم آن می رفت که، خدا ممکن است از خانه دور باشد و به این ترتیب، دعا به او نرسد. این امر با التماسهایی که از نوع موگسار^{۱۰۰} است وجه مشترک دارد. در آغاز، از خدا می خواستند که به خانه بازگردد و قومش را برکت ببخشد، سپس «راههایی» برای او می ساختند و غسل و روغن و سایر مواد خوشایند را به منظور جلب توجه او، در آن راهها می گذاردند. بخور را به همین منظور می سوزاندند. در بعضی موارد، ظاهراً در طول راهها تدریس خدا را بر روی زمین می کشاندند، هر چند مفهوم این عمل نامعلوم است. «اسطوره خدای گمشده» بخشی از مراسم مشابهی را تشکیل می داد، و همه این داستان ظاهراً برای این گفته می شد که وقایعی را که شرح می داد، بویژه بازگشت خدا را سبب شود. سپس متن بیدرنگ، به چگونگی ساختن «راهها» و سایر مراسم سحرآمیز می پردازد.

در برابر این گونه جادوگری برای جلب خدا، نوعی دیگر از جادوگران، تندیسهای کوچکی از حیوانات درنده را در شالوده خانه ها، می نهادند (یا به صورت دیگری می چیدند) تا ارواح خبیثه را برانند. بدین ترتیب، در مراسمی به منظور طرد ارواح خبیثه از قصر پادشاه چنین می کردند: «تندیس توله سگی را از پیه می سازند و آن را در آستانه خانه می گذارند و می گویند: تو سگ کوچک کنار میز شاه و ملکه هستی، همانگونه که در روز، نمی گذاری افراد وارد حیاط شوند، در شب هم، جلو ورود ارواح خبیثه را بگیر.» این گونه جادوگری، امری اسرارآمیز و مرموز نیست، بلکه تنها گونه ای از خرافات ابتدایی است که تا عصر با فرهنگتر دیگری باقی مانده است. هر رسمی مربوط به گروهی ویژه و غالباً وابسته به نقاط دوردست امپراطوری بوده است. بدین ترتیب، مطالب جادوگری هیتی ها، به صورت مجموعه ای ملی، از فرهنگ عامه است، نه مربوط به یک آیین منظم و مرتب. «پیرزان» (که مفهومی زشت دارد و مسلماً، روستاییان آن را به کار می بردند) به عنوان مفسران ساده ترین اوراد به شمار می آمدند. تنها هنگامی که عناصر مذهبی با تشریفات جادوگری همراه می شد، کاهنان، غیگیویان و پیشگویان (یعنی افرادی که به شیوه مخصوص تربیت می شدند) به صورت پزشک در می آمدند. معلوم نیست که آیا هیأتی از جادوگران یا کاهنان وردخوان مربوط به دین رسمی در معابد

هات‌توساس وجود داشته، و از امتیاز ویژه‌ای برخوردار بوده باشند. احتمال دارد که هدف از گردآوری متنها، زمینه‌ای مهم برای تشکیل چنان هیأتی بوده باشد. ولی در هر صورت، کسی درباره تأثیر جادوگری، شک و تردید نداشت، و در این مورد، هیتی‌ها تابع سنتهای، زمان خود بودند.

۷. مراسم تدفین

در میان لوحهای بغازکوی، تعدادی از بخشهای یک سلسله مطلب، درباره تشریفات تدفین پادشاه یا ملکه، آمده است. این مراسم در حدود سیزده روز یا احتمالاً بیشتر ادامه می‌یافت، ولی ترتیب کار جنازه، احتمالاً، در دو روز نخست داده می‌شد، و در مورد آیین دومین روز، متنی که بخوبی حفظ شده است، در کاوشهای سال ۱۹۳۶ به دست آمد. این متن بوضوح نشان می‌دهد، که در طی روز یا شب قبل از روز دوم بدن را می‌سوزانند، و در واقع، بخشی از متن، که درباره روز نخست است، اشاره به آتش و سوزاندن دارد. متن درباره روز دوم، مطلب را چنین ادامه می‌دهد:

«در دومین روز، به محض آنکه روز فرا می‌رسد، زنان به طرف توده هیزم می‌روند، تا استخوانها را جمع کنند. آتش را با ده کوزه آبجو، ده [کوزه شراب]، و ده کوزه والهی^{۱۰۱} خاموش می‌کنند.

«کوزه‌ای سیمین به وزن نیم مینا (= من) و بیست شیکل را با روغن زلال پر می‌کنند. استخوانها را با انبر سیمین برمی‌دارند و آنها را در روغن زلال موجود در کوزه سیمین می‌گذارند، سپس آنها را از میان روغن بیرون می‌آورند و آنها را روی یک گازارنولی^{۱۰۲} از جنس کتان می‌گذارند که زیر آن، پارچه‌ای ظریف قرار دارد.

«پس از آنکه از گردآوری استخوانها فارغ شدند، آنها را با پارچه کتانی در پارچه ظرفتری می‌پیچند و آنها را روی میز می‌گذارند. ولی اگر مربوط به زنی باشد، آن را روی چارپایه قرار می‌دهند.

۱۰۱. waihi. نوشابه‌ای که غالباً از آن در مراسم یاد می‌شود.

«در پیرامون تودهٔ هیزم که جسد در میان آن می‌سوزد، دوازده قرص نان می‌گذارند، و سپس روی قرص‌های نان، یک قطعه پیه قرار می‌دهند. آتش را پیش از این با آبجو و شراب خاموش کرده‌اند. در مقابل میزی که روی آن استخوانها را گذارده‌اند، میزی قرار می‌دهند، و قرصهای گرم نان را تقدیم می‌دارند. قرصهای... و قرصهای نان شیرین را برای تبرک می‌گذارند. آشپزها و مستخدمان، ظروف را در اولین فرصت می‌چینند و در اولین فرصت آنها را برمی‌دارند. و به همهٔ کسانی که برای گردآوری استخوانها می‌آیند، غذا می‌دهند.

«سپس سه بار به آنها آشامیدنی می‌دهند، و سه بار به روح می‌نوشانند. هیچ قرص نان یا ابزار موسیقی ایشتار، در میان نیست.»

آنگاه یک سلسله عملیات سحرآمیز، به وسیلهٔ پیرزن و «شریک» او انجام می‌گیرد، ولی درک این کارها به سبب وضع خراب لوحه در اینجا، نامفهوم و دشوار است. سپس متن چنین ادامه می‌یابد:

«اکنون دو گاو نر و دو گروه مرکب از، نه رأس گوسفند (در این ضمن از قصر آورده شده است) یک [گاو، و نه گوسفند] را برای الههٔ خورشید [متعلق به زمین] قربانی می‌کنند، ولی یک گاو، و نه گوسفند دیگر را [برای روح] متوفی (قربانی می‌کنند). [سپس] استخوانها را برمی‌دارند و آنها را از اوکتوری^{۱۰۳} دور می‌کنند، و آنها را در خانهٔ سنگی متوفی می‌گذارند. در خانهٔ سنگی، در دورن اطاق، بستری می‌گذارند، استخوانها را از روی میز برمی‌دارند و آنها را، روی بستر قرار می‌دهند. یک چراغ [.....] [و ؟ از] [شکل از لحاظ وزن، با روغن زلال در برابر استخوانها می‌گذارند. سپس یک گاو و گوسفند را برای متوفی قربانی می‌کنند.]»

بقیهٔ این لوحه ناقص است، و متن مربوط به روزهای بعد، از دست رفته است. مطالب مربوط به روزهای هشتم، دوازدهم و سیزدهم ظاهراً دربارهٔ مراسم قربانیه‌ها به طور کلی بوده است. نکتهٔ قابل توجه این قضیه هنگامی جالب توجه‌تر می‌شود که متن مذکور در بالا را با آیین به خاک سپاری پاتروکلوس^{۱۰۴} و هکتور^{۱۰۵} در ایللیاد^{۱۰۶} هومر مقایسه کنیم.

۱۰۳. Ukturi. این کلمه به معنای توده هیزم مخصوص آتش زدن جسد مرده است - م.

104. Patroclus

105. Hector

آیین تدفین پاتروکلوس

«اما آنان با پسر آتریوس^{۱۰۷} گرد آمده بودند، و فریاد و غوغای آمدنشان وی (آخیلوس = آشیل^{۱۰۸}) را از خواب بیدار کرد؛ او راست نشست و به آنان چنین گفت: ای پسر آتریوس و شما ای دیگر شاهزادگان جمعیت‌های آخایا؛ نخست با شراب شعله‌ور این توده هیزم سوزان را حتی در جایی که آتش آن تیزتر از جاهای دیگر است، خاموش کنید. سپس استخوانهای پاتروکلوس، فرزند منویتیوس^{۱۰۹}، را گرد آریم و آنها را به خوبی از دیگر استخوانها جدا کنیم. تشخیص آنها دشوار نیست، زیرا جسد او در میان توده هیزم قرار داشت، و حال آنکه اجساد دیگران در کنار آن می سوخت، و اجساد اسبان و مردان در هم آمیخته بودند. آنگاه استخوانها را در ظرفی زرین، که در پیرامون آن دو لایه چربی نهاده‌اند، قرار دهیم تا زمانی که خودم در هادس^{۱۱۰} پنهان شوم. در هر صورت، دستور می‌دهم که پشته عظیمی بر روی او با زحمت بر پا نکنید، بلکه پشته‌ای که به نظرتان شایسته‌تر می‌آید پس از عزیمت من، در میان کشتیهای لنگر انداخته، بر پا دارید. او چنین گفت و همگی به سخنان فرزند بادپای پلئوس^{۱۱۱} گوش فرا داشتند. نخست، با شراب مشتعل، توده هیزم شعله‌ور را خاموش کردند، تا جایی که آتش آن را فرا گرفته و خاکستر استخوانها فرونشسته بود؛ اشکریزان، استخوانهای دوست عزیز خود را گرد آوردند و در ظرفی زرین نهادند و آن را در دو لایه چربی گذاشتند، و پس از آنکه ظرف را در کلبه‌ای نهادند، روی آن، پارچه‌کنانی نرمی کشیدند. آنگاه با دایره‌ای، پشته خاک را نشان کردند. اما آشیل، مردم را در جایی که ایستاده بودند نگاه داشت، و آنها را به صورت حلقه‌ای وسیع بر زمین نشانند، و از کشتیهای خود، جوایز و دیگها و سه پایه‌ها و اسبان و استران و گاوهای نیرومند و زنان کمر باریک و آهن خاکستری را آورد.»

آیین تدفین هکتور

«سپس چنین گفت، و آنان گاوان و استران را به گردونه‌ها بستند، و به شتاب به کنار شهر

106. Iliad xxIII, 233 ;xxiv, 782 FF

107. Atreus

108. Achillus

109. Menoitius

۱۱۰. Hades جهان ارواح یا مردگان در زیرزمین به عقیده یونانیان باستان - م.

111. Peleus

آمدند. تا نه روز، مقادیر هنگفتی هیزم فراهم آوردند، اما، چون سپیده‌دهمین روز دمید، و بر انسانهای فانی نورافشانی می‌کرد، اشکریزان هکتور دلاور را پیش آوردند، و جسدش را بر فراز توده هیزم نهادند و آن را آتش زدند. اما به محض آن که سپیده‌دم با انگشتان سرخ خود سر برآورد، مردم در پیرامون هیزمی که برای سوزاندن هکتور پرشکوه فراهم کرده بودند گرد آمدند. هنگامی که جمع شدند، نخست با شراب مشتمل، آتش هیزمهای سوزان را خاموش کردند، تا جایی که آتش آن را فراگرفته بود، و سپس برادران و دوستانش استخوانهای سپید شده را مویه‌کنان گرد آوردند. در همه این مدت، جوی اشک از گونه‌هایشان سرازیر بود. استخوانها را برداشتند و آن را در ظرفی زرین نهادند و آن را با پارچه‌های ارغوانی نازک پوشاندند و به شتاب در گوری خالی نهادند، و آن را با سنگهایی که کنار یکدیگر چیدند پوشاندند. سپس توده خاک را انباشتند. در پیرامون آنها، نگهبانانی گماشته بودند تا مبادا آخاییهایی که بر ساق پاهای خود زره بسته بودند به آنها حمله ببرند. و هنگامی که توده خاک را انباشتند، بازگشتند، و چون گرد آمدند، در قصر پریام^{۱۱۲}، پادشاهی که به توسط زنوس پرورش یافته بود، جشنی باشکوه بر پا کردند.

مراسم هیتی‌ها و مراسم هومری، از لحاظ جنبه‌های زیر با هم مشترکند: (۱) جسد را می‌سوزانند؛ (۲) توده هیزم مخصوص سوزاندن جسد را، با نوشیدنیها خاموش می‌کردند؛ (۳) استخوانها را در روغن یا پیه فرو می‌بردند یا در پیه می‌پیچیدند؛ (۴) استخوانها را در یک پارچه کتانی و یک پارچه ظریف می‌پیچیدند؛ (۵) آنها را در یک اطاق سنگی می‌گذاشتند (این نکته درباره آیین دفن پاتروکلوس صدق نمی‌کند)؛ (۶) جشنی برپا می‌داشتند.

از سوی دیگر، از لحاظ جنبه‌های زیر با هم فرق داشتند: (۱) جنگجویان هومری استخوانها را در حالی که در پیه پیچیده شده بودند، در ظرفی زرین می‌نهادند، که در مراسم هیتیایی ذکر نشده است؛ (۲) در مراسم هیتی‌ها، استخوانها را روی میز یا چهارپایه‌ای قرار می‌دادند؛ (۳) «خانه سنگی» هیتی‌ها، ظاهراً قبلاً آماده شده است، در صورتی که جنگجویان هومری، کومه‌ای از خاک بر روی گور می‌ریختند؛ (۴) عملیات آمیخته به جادوگری، ویژه تشریفات هیتی‌ها بود، و بازیهای ورزشی، خاص هومریها.

در بغازکوی و الیشر، کاوشگران، گورهای پیشماری یافتند که جسد در آنها در یک جفت خمره بزرگ (پیتوی)^{۱۱۳} دهانه به دهانه گذاشته یا فقط در یک گور خاکی نهاده شده بود؛ در بغازکوی، گورهای خاکی معمولاً در خود خانه‌ها قرار داشتند. سوزاندن جسد معمولاً به عنوان یکی از عادات مشخص هند و اروپاییان بشمار می‌رفته است؛ و چون مراسم مذکور در فوق، مراسمی سلطنتی بوده است، طبیعی است تصور کنیم که طبقه اشرافی هیتیایی این رسم را وارد سرزمینی کرده باشند که جسد را دفن می‌کردند. در هر صورت، این فرضیه ساده را نمی‌توان تأیید کرد. در وهله اول، به نظر می‌رسد که پادشاهان دولت سلطنتی هیتیایی قدیم جسد را نمی‌سوزانند، زیرا در نطق هات توسی لیس اول که پیش از این از آن سخن رفت، این مطلب خطاب به همسرش ذکر شده است: «بدن مرا بشوی، همانگونه که شایسته است؛ مرا در آغوش بگیر و به خاک بسپار.» بر عکس، در سالهای اخیر معلوم شده است که در بغازکوی در صخره‌های برآمده خارج شهر، و در چند نقطه دیگر در آناتولی مرکزی و جنوب شرقی، سوزاندن و به خاک سپردن جسد لااقل از زمان عصر مفرغ پیشین در زمان تشکیل مستعمرات آشوری و آنتیاس برقرار بوده است.

در زمان حاضر، نمی‌توان گفت که این امر نتیجه اختلاط افرادی بوده که درباره مرگ و جهان دیگر نظریات متفاوتی داشته‌اند. ولی لااقل می‌توان گفت ناحیه‌ای که در آن پیوستگی این عادات مختلف دیده می‌شود، بدشواری، جهتی است که از آن سو هندواروپاییان ممکن است وارد شده باشند. در شمال غربی در تروا، شواهد فراوانی برای سوزاندن جسد موجود است، اما نه قبل از قرن ششم، که همزمان با امپراطوری هیتیایی بود. شاید از این سمت و در این زمان بود که مراسم پیچیده سوزاندن جسد با شباهت شگفت انگیز آن به مراسم تدفین قهرمانان هومری به هیتی‌ها رسید. اما تاریخ سوزاندن جسد، مسأله‌ای است که باید آن را ضمن کاوشهای باستانشناختی وسیع‌تر مورد بررسی قرار داد.

فصل هشتم

ادبیات

۱. ادبیات رسمی

یک نمونه سند دولتی هیتیایی، به طور موجز، با این عبارت آغاز می‌شود: «N N شاه، شاه بزرگ، شاه حاتی، قهرمان، فرزند M M شاه، شاه بزرگ، شاه حاتی، قهرمان چنین می‌گوید» (با تغییراتی در القاب، و گاهی با حذف سلسله نسب، یا توسعه آن). آنچه در زیر می‌آید ممکن است، یا یک فرمان پادشاه در زمانی خاص، یا شرح لشکرکشیهای پادشاه، یا «عهدنامه‌ای» حاوی سوگند وفاداری بوده، که دستور ابلاغ آن، به یکی از رعایای شاه، داده شده باشد. همه اینها، رسماً، اصلی مشترک دارند که ریشه آن را می‌توان به ادوار نخستین نسبت داد.

کهنترین سنگنوشته‌های سلطنتی، مربوط به آئیناس است، که موثق بودن آن در اوایل کتاب مورد بحث قرار گرفته است. اما، از لحاظ ظاهر، مانند سایر چیزها، این سنگنوشته بدون نام است. روایتی که قسمت اعظم لوحه را دربر می‌گیرد، بدین مفهوم است که آن را از روی سنگ یادبود، در دروازه شهر پادشاه، استنساخ کرده‌اند. و با لعن کردن هر شاه یا بدخواهی که آن را خراب کند، و در آن تغییری به وجود آورد، پایان می‌یابد. تا اینجا، مطلب مربوط به آن گونه سنگنوشته‌هایی می‌شود که در بابل و آشور متداول بوده است. این حقیقت باعث تأیید این نظریه است که متن اصلی سنگ یادبود به زبان اکدی بوده

است. این نوع سنگ‌نوشته، تا زمان بعد از سقوط دولت هات‌توساس، در آناتولی، وجود نداشته است، و از این‌رو، سند مزبور، متمایز از رسم اصلی هیتیایی است.

دلایل کافی برای این عقیده وجود دارد که خط میخی هیتیایی، در طی سلطنت هات‌توسی لیس اول، متداول شد. هدف عمده آن، ثبت کلمه به کلمه گفته‌های پادشاه در برابر مجمع بزرگان بود. وصیتنامه معروف به «وصیتنامه سیاسی» هات‌توسی لیس، نمونه جالب توجهی از این گونه گزارش کلمه به کلمه است، و آن ثبت خطابه‌ای است که شاه در هنگام انتخاب مورسی لیس کوچک، به عنوان ولیعهد، ایراد کرده است. پادشاه آزادانه و به طور طبیعی با ملت خود سخن می‌گوید. بدون آنکه به طور خودآگاه، به آن، جنبه ادبی ببخشد. خلاصه‌هایی که از آن تهیه کرده‌ایم طبیعی بودن و مؤکد بودن این خطابه را نشان می‌دهد:

«تبارنا پادشاه بزرگ، با جنگاوران انجمن و بزرگان چنین گفت: ببینید، من بیمار شده‌ام. لابرنا جوان (اول)، به شما اعلام کرده است که، بر تخت سلطنت خواهد نشست. من که پادشاهم، فرزندم را احضار کردم، او را در آغوش گرفتم، او را بسیار ستودم، و همیشه از او مراقبت کردم. اما او نشان داد که جوانی درخور نیست: اشکی نریخت، شفقتی نشان نداد، سرد و بی‌عاطفه بود. من که پادشاه هستم، او را به کنار بستم فراخواندم، و (به او گفتم): هیچکس در آینده خواهرزاده خود را، مانند پسر خوانده خود، تربیت نخواهد کرد! ولی او به گفته پادشاه توجه نکرد، ولی سخنان مادر را که مانند مار است پذیرفت. ... دیگر بس است! او فرزند من نیست! سپس مادرش مانند گاو فریاد برآورد: از بدن زنده‌ام، زهدانم را بیرون آورده‌اند! پسر من را فاسد کرده‌اند و تو او را خواهی کشت! ولی من که پادشاهم، آیا هیچ به او بدی کرده‌ام؟ ... ببینید، من به پسر، لابرنا خانه‌ای داده‌ام. زمینهای [حاصلخیز] بسیار به او داده، و گوسفندان فراوانی به او بخشیده‌ام. بگذارید بخورد و بیاشامد. [تا زمانی که جوان خوبی است] می‌تواند به این شهر بیاید. اما هرگاه [به عنوان آشوبگر] قدم پیش نهد (?) نباید بیاید و باید [در خانه خود] بماند.

«ببینید مورسی لیس اکنون پسر من است... خدا، به جای شیر، شیر [دیگری خواهد نشاناند]. زمانی که از مردم خواسته شود که سلاح بگیرند... شما، نوکران و شهروندان برجسته من، باید [برای کمک به پسر من آماده باشید]. پس از گذشت سه سال، باید به جنگ بروید... اگر او را [هنگامی که کودک است] به جنگ ببرید، [او را سالم] بازگردانید. ...

«تاکنون هیچیک [از خانواده‌ام] از فرمان من اطاعت نکرده است، [ولی تو فرزندم] مورسی لیس، باید از آن اطاعت کنی. سخن [پدر] را به خاطر بسپار! اگر سخن پدر را به خاطر بسپاری [نان خواهی خورد] و آب خواهی نوشید. وقتی که به بلوغ رسیدی، دو یا سه بار در روز، طعام صرف کن و خوش بگذران! [و هنگامی که] پیر شدی به حد اشباع بنوش! در آن هنگام است که می‌توانی سخن پدر را از یاد ببری.

«[اکنون] شما (که) خدمتگزاران مهم من هستید، شما (نیز) باید سخنان من، سخنان پادشاه خود را، به خاطر داشته باشید. شما (تنها) باید نان بخورید و آب بیاشامید [بدین سان] هات‌توساس، سربلند خواهد ماند، و سرزمین من در صلح (به سر خواهد برد). اما اگر، به سخنان پادشاه گوش فراندهید، زنده نخواهید ماند - نابود خواهید شد. «پدر بزرگم پسرش را به عنوان لابرانا در ساناهوئیتا^۱، اعلام داشته بود. [اما پس از آن] خدمتگزاران و شهروندان برجسته، به سخنان پادشاه توجهی نکردند؟ و پاپادیلماه^۲ را بر تخت نشاندند. اکنون چند سال از آن زمان گذشته است؟ و [چند تن از آنان] از سرنوشت خود گریخته‌اند؟ خانه‌های شهروندان برجسته چه شدند؟ آنها کجا رفتند؟ آیا نابود نشده‌اند؟...»

«و تو (مورسی لیس) در کار تأخیر و سستی نکن. اگر تأخیر کنی، (به معنای) همان فتنه‌انگیزی دیرین خواهد بود... فرزندم آنچه در دل داری، همیشه بدان عمل کن!...» در کلمات آغازین این متن، نشانه کلمات مقدماتی را که در سنگنوشته‌های بعدی به کار رفت، می‌بینیم. همچنین توجه ما به نمونه تاریخی (سرگذشت توطئه پاپادیلماه جلب می‌شود، که بدان وسیله در اینجا به عنوان اختطاری علیه نفاق و اختلاف، نشان داده شده است. قطعاتی از سایر متون معاصر، حاکی از آن است که این خود، یک موضوع مورد توجه در سخنوری در این زمان بوده است، و سندی در دست داریم که نسبتاً خوب حفظ شده و به تمامی شامل «حکایات عبرت آمیز» است، مانند:

«زی تیس^۳ از ساقیان بود. پدر پادشاه دستور داد که ظرفی شراب برای بانو هستائیرا^۴ و ماراتیس^۵ بیاورد. او یعنی (زی تیس) به شاه شراب خوب تقدیم داشت، و به آن دو، شرابی دیگر داد. اولی (یعنی ماراتیس؟) پیش آمد و به شاه گفت: «آنها به همه از یک

1. Sanahuitta

2. papadilmah

3. Zitis

4. Hestaira

5. marattis

شراب نداده‌اند.» هنگامی که پادشاه چنین دید او (یعنی زی‌تیس؟) پیش آمد و گفت چنین است. از این‌رو، او را بردند و مجازات کردند و او درگذشت.

سانتاس^۶ از اهالی هورما^۷ در هاس سووا^۸، خدمتگزار قصر بود. هنگامی که به خدمت حوریانی‌ها درآمد و نزد ارباب (یعنی پادشاه حوریانی‌ها) رفت، پادشاه هاس سووا این مطلب را شنید و دستور مثله کردن او را صادر کرد.^۹

آیا این سند عجیب، به منزله کتاب مرجعی است که، سخنوران بتوانند قصه‌ای مناسب مقصود خود از آن برگزینند؟ در هر صورت، این رسم ظاهراً برای نشان دادن نظری به تاریخ است، که به صورت جنبه برجسته همه فرمانهای سلطنتی بعدی، درآمد. از سلطنت مورسی لیس اول (جانشین هات توسی لیس) تا سلطنت تلی پینوس، در مجموعه کتیبه‌ها، از لحاظ زمانی، گسستگی وجود دارد، و هنگامی که به فرمان مهم تلی پینوس می‌رسیم که، درباره تنظیم رفتار خانواده سلطنتی، و وضع کردن قانون جانشینی است، صورت اخیر تقریباً فرمانی تکامل یافته است. این متن، مانند گفتار هات توسی لیس، ظاهراً، در برابر انجمن بزرگان خوانده می‌شد، اما بر خلاف سند پیشین، ترتیب آن منظم است و می‌بایستی در آماده سازی آن، دقت بسیار به کار رفته باشد. این نمونه تاریخی بصورت مقدمه‌ای طولانی درآمده، (که بخشهای نخستین آن را در بالا نقل کرده‌ایم) و نتایج مصیبت‌بار اختلاف میان سیاستمداران را، نشان می‌دهد و بدین ترتیب، به موضوع اصلی می‌رسد، که در بخش دوم اعلامیه، مطرح شده است. این مقدمه تاریخی، از این زمان به بعد، به صورت یک بخش صرفنظر ناکردنی، در همه فرمانهای سلطنتی هیتیایی، درآمده، و شامل عهدنامه‌هایی است که در آنها، برای به خاطر آوردن سودهایی که در گذشته، عاید رعیت گشته ذکر شده است و، بنابراین، برای برانگیختن حس وظیفه و قدردانی او بوده است. بالاخره، در زمان مورسی لیس دوم، مقدمه تاریخی مزبور، از فرمانها جدا شد، و برای نخستین بار در تاریخ سلطنت، به صورت وقایع سالیانه ثبت گردید. اما حتی در اینجا، فقط سخن از ثبت حوادث در میان نیست؛ در اینجا موضوعی است که معمولاً جنبه دینی دارد، و سراسر سند مربوط به پیروزیهای پادشاه، از روی دینداری به عنوان هدیه به خدای حامی تقدیم می‌شود. این موضوع را، به وسیله نشان دادن بخشی از تاریخچه زمان مورسی لیس، می‌توان

دریافت:

«هنگامی که من، خورشید^۹، بر تخت سلطنت پدرم نشستم، پیش از آنکه علیه یکی از کشورهای مخالفی که به من اعلان جنگ داده بودند حرکت کنم، در جشنهای ادواری آرینا، الهه خورشید، بانوی من، شرکت کردم و از او به ستایش پرداختم و دستهای خود را به سوی آرینا، الهه خورشید، بانوی من، برافراشتم و چنین گفتم: ای آرینا، الهه خورشید، بانوی من، کشورهای دشمن، مرا محاصره کردند، و مرا کودکی خواندند و ناچیز شمردند و پیوسته کوشیدند که سرزمینهای مرا تصرف کنند. ای آرینا، الهه خورشید، بانوی من، فرود آی، ای آرینا، الهه خورشید، بانوی من، و از جانب من، این کشورهای دشمن را شکست بده. آرینا، الهه خورشید، خواهش مرا پذیرفت و به کمک من آمد، و در ده سالی که بر تخت پدر نشسته بودم، کشورهای دشمن را تسخیر و ویران کردم.»

وقایع این ده سال، بر روی لوحه منحصر به فرد بزرگی که به خوبی محفوظ مانده، نوشته شده است (لوح ۲۵)، که در پایان آن، پادشاه، بدینگونه به موضوع اصلی خود بازمی‌گردد:

«از زمانی که بر تخت پدر نشسته بودم، ده سال سلطنت کردم و این کشورهای مخالف را، طی ده سال با دست خود، به تصرف درآوردم؛ کشورهای مخالفی که شاهزادگان و اشراف فتح کردند، جزو اینها نیستند. آنچه که آرینا، الهه خورشید، بانوی من، به من عطا کند آن را ثبت خواهم کرد و در برابر او خواهم نهاد.»

بنابراین، سندبالارا می‌توان «تاریخچه خصوصی» مورسی لیس دوم دانست. مجموعه کاملی از وقایع سالانه مربوط به سراسر سلطنت او شامل الواح بسیار نیز وجود داشت، ولی قسمت اعظم آن از میان رفته است. چندین نمونه از آن، که درباره سبک این وقایع سالانه است، در بالا، در فصل مربوط به جنگ آمده است.

مورسی لیس، وقایع نگار ماهری بود. وی نه تنها وقایع زمان سلطنت خود، بلکه زمان سلطنت پدرش یعنی سوپی لولیوماس، را به صورت تاریخچه ذکر کرده است. از جانشین او موواتالیس چنین سندی باقی نمانده است، و قطعه کوچکی هم که در دست

۹. به لقب جدید توجه کنید که به جای عبارت «من، پادشاه» که مربوط به دوره قدیم بوده به کار رفته است.

است نشان می‌دهد که دوّمین فرزند مورسی لیس به نام هات‌توسی لیس سوّم از مورسی لیس پیروی می‌کرده است. تاریخچه توده‌الیاس اول نیز به طور بدی خراب شده است. اما از زمان سلطنت هات‌توسی لیس سوم متن حفظ شده‌ای را در اختیار داریم که در آن، سبک سنتی برای هدف خاصی به کار رفته است. هات‌توسی لیس برادرزاده خود به نام اورچی - تسحوب را از تخت به زیر کشیده و بر خلاف آن قانون دیرینه تلی پینوس، که کشور را بدان خوبی حفظ کرده بود، جنایتی مرتکب شده بود. به منظور توجیه عمل گستاخانه خود، وی این سند مفصّل را که شرح حال او به قلم خودش است، تنظیم کرده است. سند مزبور چنین آغاز می‌شود:

«تابارنا هات‌توسی لیس، پادشاه بزرگ، پادشاه حاتی، فرزند مورسی لیس، پادشاه بزرگ حاتی، نوه سوبی لولیوماس پادشاه بزرگ، پادشاه حاتی، خلف هات‌توسی لیس، پادشاه کوسارا، چنین سخن می‌گوید:

«من به ایشتار، قدرت آسمانی می‌گویم؛ بگذارید همه افراد آن را بشنوند و در آینده، مراتب احترام من، خورشید و پسر و پسر پسر، و از تخمه من که شاهم، از بین خدایان، به ایشتار داده شود.»

این خود موضوعی سنتی است، اما روایت در وهله اول، مربوط به پیروزیهای نظامی که به نام خدا انجام می‌گرفته نیست. پادشاه درباره کودکی خود، که در طی آن از بیماری رنج می‌کشید، سخن می‌گوید و شرح می‌دهد که چگونه او را وقف الهه ایشتار کردند، چگونه در محاصره دشمنان حسود قرار گرفت، و چگونه ایشتار همیشه او را بر آنان چیره ساخت. در زمانی که حاکم استانهای شمالی بود، این الهه به او کمک کرد، تا اینکه اورچی - تسحوب بر تخت نشست، و به سبب حسد بردن بر پیروزیهای او، به صفوف دشمنانش پیوست.

«اما به سبب احترام به برادرم (پادشاه چنین می‌نویسد)، کاری نکردم، و تا هفت سال سر از اطاعت نیچیدم، اما آن مرد در صدد نابودی من برآمد... و از من هاک پیس^{۱۰} و نریکا^{۱۱} را گرفت این بود که از او اطاعت نکردم، و علیه او نیز سر به شورش برداشتم. با وجود این، اگرچه علیه او شورش کردم، با سوار شدن بر گردونه‌های جنگی، یا در خانه، بر ضد او گناهی مرتکب نشدم. ولی بر ضد او اعلان جنگ دادم و گفتم: نبرد را تو، پادشاه

بزرگ آغاز کردی، در صورتی که من، تنها پادشاه قلعه‌ای هستم که آن را برای من بر جای نهادی. اکنون برخیز! بگذار ایشتار ساموحا، و خدا - هوای نریک، درباره ما داوری کنند. اکنون که به اورحی - تسحوب چنین نوشتم، اگر کسی به من بگوید: چرا او را پیش از این به سلطنت برداشتی، ولی اکنون به او می‌نویسی تا به او اعلان جنگ بدهی؟ (من پاسخ می‌دهم) اگر هرگز با من نزاع نکرده بود، آیا (خدایان) کاری نمی‌کردند تا او، پادشاه بزرگ، از پادشاه کوچکی شکست بخورد؟ اما، اکنون که با من به مرافعه پرداخته است، خدایان با فتوای خود باعث شکست او در برابر من شده‌اند... و چون ایشتار بانوی من، پیش از این درباره تخت و تاج به من قول داده بود، به خواب همسرم آمده و به او گفت: به شوهرت کمک می‌کنم، و سراسر هات‌توساس به شوهرت خواهند پیوست. سپس از ایشتار لطف فراوان دیدم. ایشتار، اورحی - تسحوب را ترک کرد، و حتی در شهر (خودش)، او را مانند خوکی در خوکدانی زندانی کرد و همه هات‌توساس به سوی من بازگشت.»

در اینجا، هات‌توسی لیس می‌گوید که چگونه اورحی - تسحوب، و دشمنان دیگر را با تبعید کردن آنها، و بدون کینه‌توزی از میان برمی‌دارد، و به طور اختصار، پیشرفت فاتحانه اش را به رهبری ایشتار شرح می‌دهد. سپس دو بند ذکر می‌گردد، یکی در باب اهدای بعضی از ساختمان‌ها به ایشتار، و دیگری گماردن شاهزاده توده‌الیاس به عنوان کاهن ایشتار. در پایان، متن به موضوع اصلی با چنین کلماتی بازمی‌گردد: «هر کس در آینده، خواه فرزند، خواه نواده، خواه خلف هات‌توسی لیس و پودوچپا وارث تخت و تاج شود، باید از زمره خدایان، ایشتار ساموحا را بپرستد.»

جان کلام در این سند، عبارتی درباره اورحی - تسحوب است. این خود قطعه‌ای از یک استدلال معقول است که تقریباً شبیه یک دادخواهی قضایی از نوعی است که در سایر نوشته‌های هیتیایی به چشم می‌خورد، ولی در نوشته‌های اقوام دیگر ماقبل باستان، مشابه زیادی ندارد. اگر این استدلال، ظاهراً به نظر نامعقول می‌آید، تنها بدان جهت است که دیگر جنگ را یک «آزمایش سخت خداوندی» نمی‌دانیم که محق از آن پیروز بیرون آید. اما، همانگونه که دیدیم، این اصل در نظر هیتی‌ها بدیهی بود، و به عقیده آنان، استدلال هات‌توسی لیس متقاعدکننده بوده است. دلیلی که این سند در مورد یک آگاهی سیاسی بسیار تکامل یافته به دست می‌دهد پیش از این ملاحظه شد.

در این کتاب، کمبودها مجال نمی‌دهد که همه اسناد کوچکتر دولتی و موجود در

بایگانی هیتیایی را بتفصیل شرح دهیم. در اینجا مدارکی در دست داریم مانند نامه‌هایی مربوط به حق انحصار، که در آنها بعضی افراد یا سازمانها از پرداخت مالیات یا تحمیلات دیگر معاف می‌شدند. همچنین مدارکی داریم مربوط به قباله‌های هدایا، که بدان وسیله املاک بزرگ با فرمان پادشاه به مالکان جدید انتقال می‌یافت؛ یا حکم‌هایی که رعایای سرکش را به سبب رفتار خیانت آمیزشان محکوم می‌ساخته، یا جزئیات دادگاههای رسیدگی و دستورهایی که برای کارمندان و بزرگان مختلف صادر می‌شده است.

از مطالب بالا معلوم می‌شود که هیتی‌ها برای مقاصد دولتی و سیاسی خود، شکل‌های ادبی و سبک ویژه‌ای به وجود آوردند که به طور آشکار با شکل‌های ادبی و سبک‌های ملت‌های معاصرشان فرق داشت. درست است که شرقشناسان با شکل وقایع نگاری از مدت‌ها پیش، با توجه به اسناد پادشاهان آشوری، آشنا بوده‌اند، ولی این آثار، مربوط به قرن‌های بعد از سقوط امپراطوری هیتیایی است، و از این بابت، آشوری‌ها را می‌توان وارثان هیتی‌ها دانست.

۲. افسانه، اسطوره، و داستانهای عاشقانه

شمار متون در این مقولات زیاد نیست، و رسماً ارزش هنری زیادی ندارند. روایت با نثری بسیار ساده و غیر متصنع نوشته شده و هیچ کوششی برای درآوردن جمله‌ها به شعر، یا وزن بخشیدن به آنها، اهمیتی به عمل نیامده است.^{۱۲} در آنها، آثاری از جزئیات سرزنده به چشم می‌خورد، و خود حکایتها، با وجود ساده بودن، بسیار جالب توجه‌اند. اسطوره‌های چندی مربوط به خدایان هیتیایی وجود دارد، ولی ترکیباتی پیچیده‌تر از این نوع دقیقاً مربوط به دین هیتی‌ها نیست، بلکه وابسته به دین حوریانی‌هاست. افسانه‌هایی متکی بر تاریخ پیشین دولت هیتیایی وجود دارد، و شرح‌هایی به زبان هیتیایی دربارهٔ افسانه‌ها و داستانهای قهرمانی بابلی، در دست است. قصه‌های کوتاه متنوع نیز دارای اصل و منشأ حوریانی است. وجود این اسطوره‌ها، افسانه‌ها و قصه‌ها در بایگانی هیتیایی

۱۲. آهنگ اولی کو می ulikummi که بعد ذکر خواهد شد ظاهراً یک مورد استثنایی است، زیرا دارای یک ساختار موزون ساده است.

به وسیله برتری سیاسی و فرهنگی حوریانی‌ها، در طی دوره میان دولت قدیم و دولت جدید، توجیه می‌شد. حتی افسانه‌های بابلی احتمالاً از طریق حوریانی‌ها، که غرق در سنت‌های بابلی بودند، به بایگانی‌ها راه یافت.

الف. افسانه

از میان افسانه‌های دقیقاً هیتیایی، تنها یکی یعنی قصه محاصره اورشو نسبتاً خوب حفظ شده است. این متن به زبان اکدی است، ولی مسلماً از سنت هیتیایی اخذ شده است. صحنه در خارج شهر اورشو (در شمال کرکمیش) قرار دارد، که توسط یک لشکر هیتیایی محاصره شده است و عملیات به وسیله پادشاه، از شهر لوحوزانتیا^{۱۳} اداره می‌شود. اورشو با دولت حوریانی شهر حلب و با شهر زاروار^{۱۴} و شاید با کرکمیش نیز متفق بود که قوایش بر فراز کوه مستقر و مشرف بر شهر بود و بر آن نواحی نظارت می‌کرد. پس از چند بند، که به دشواری قابل فهم است، چنین می‌خوانیم:

«آنان قوچ قلعه شکن^{۱۵} را شکستند. شاه در خشم شد، و چهره‌اش غضبناک گردید و گفت: همیشه برای من اخبار بد می‌آورند؛ خدا - هوا، شما را با سیل نابود کند! (پادشاه ادامه می‌دهد): تنبل مباشید! یک قوچ قلعه شکن، به شیوه حوریانی‌ها بسازید، و آن را به محل بیاورید. کوهی^{۱۶} تهیه کنید و آن را (نیز) در جای خود بگذارید. یک قوچ قلعه شکن از سنگهای حاسو^{۱۷}، بتراشید و آن را به محل بیاورید. شروع به کومه کردن خاک کنید، پس از پایان کار، هر کس در جای خود بایستد، بگذارید که دشمن جنگ را آغاز کند، در آن صورت، نقشه‌های او به هم خواهد خورد. (سپس با سردارش ساتاس سخن می‌گوید که شاید همان سردار بدفرجامی باشد که او را به عنوان موضوع یک قصه عبرت آموز پیش از این دیدیم): آیا کسی می‌اندیشید که ایریایا^{۱۸} بیاید و به دروغ بگوید: یک برج^{۱۹} و یک قوچ قلعه شکن خواهیم آورد، ولی نه برج و نه قوچ قلعه شکن، را نیاورد و

13. Luhuzantia

14. Zaruar

۱۵. وسیله جنگی باستانی که به صورت قوچ بود، و برای خراب کردن قلعه به کار می‌رفت - م.

۱۶. از آلات جنگی - م.

17. Hassu

18. Iriyaya

۱۹. وسیله‌ای برج مانند، از چوب، که آن را برای بالا رفتن از دیوار دشمن به کار می‌بردند - م.

آن را به جای دیگر برد. او را بگیرد و به او بگوید: تو ما را می‌فریبی، و ما نیز پادشاه را می‌فریبیم.»

واقعه بعدی، بر اثر خرابی متن، معلوم نیست. هنگامی که سانتاس به پادشاه گزارش می‌دهد، او را به سبب تأخیر همیشگی، خشمگین می‌یابد.

«چرا به جنگ نپرداختید؟ شما بر روی گردونه‌های آب ایستاده‌اید، و خودتان مبدل به آب شده‌اید (؟) ^{۲۰}... تنها کافی بود در برابر او زانو بزنید، می‌توانستی او را بکشی و یا لااقل بترسانی. اما به نظر می‌رسد که، مانند زنان رفتار کرده‌ای. ... به او چنین پاسخ دادند: هشت بار (در هشت جبهه؟) جنگ خواهیم کرد. نقشه‌های آنان را بر هم خواهیم زد، و شهر را خراب خواهیم کرد. شاه پاسخ داد، بسیار خوب!

«اما، ضمن آن که کاری علیه شهر انجام ندادند، بسیاری از خدمتگزاران پادشاه، زخمی شدند به طوری که بسیاری از آنان هلاک گردیدند. پادشاه در خشم شد و گفت: مراقب راهها باشید. ببینید چه کسی وارد شهر می‌شود و آن را ترک می‌کند. کسی نباید از شهر، به سوی دشمن برود. ... آنان در پاسخ گفتند: ما مراقبیم. هشتاد گردونه و هشت لشکر، شهر را در محاصره گرفته‌اند. خاطر شاه آشفته مباد، ما در پایگاه خود خواهیم ایستاد. اما، یک نفر فراری از شهر بیرون آمد، و گزارش داد: تابع پادشاه حلب، پنج بار به شهر درآمد، تابع زویا ^{۲۱}، در خود شهر ساکن است. افراد زاروآر، می‌آیند و می‌روند، تابع اربایم، فرزند تسحوب، پیش و پس می‌رود. ... پادشاه در خشم شد. ...»

باقی متن از دست رفته است. چنانکه دیده می‌شود، این داستان شامل یک سلسله واقعه است، که خشم پادشاه را، بر اثر بی‌کفایتی افسران برانگیخته است. بنابراین، بنظر می‌رسد که با گونه فرمانی که در بالا آوردیم نوعی پیوستگی دارد، که شامل حکایات عبرت آموز است. سند مشابهی را در متنی بسیار ناقص، مربوط به تاریخ افسانه‌ای شهر زالپا، که اکنون ترجمه شده است در دست داریم.

افسانه‌هایی که اصل و منشأ بابلی دارند، تنها به صورت قطعاتی، در گونه هیتیایی آنها می‌یابیم، و شرح کامل درباره اصل بابلی آنها، در اینجا، بی‌مورد خواهد بود. بخشهای

۲۰. چنانکه خود مؤلف در برابر این جمله، علامت سؤال گذاشته است، در اینجا ابهامی وجود

دارد - م.

بسیاری از داستان حماسی گیلگمش را در دست داریم که نه تنها از آن، یک گونه هیتیایی، بلکه یک گونه حوریانی موجود است. واقعهٔ ضمنی هوواوا^{۲۲} (هومبابا)^{۲۳}، که صحنهٔ آن در سوریه و لبنان قرار دارد، بخش عمده‌ای از متن را در برگرفته است، و ممکن است بیش از داستان حماسی اصلی بابلی، دارای اهمیت بوده باشد. همچنین، دیگر افسانه‌های بابلی عرضه شده، آنهایی هستند که، به سوریه و آناتولی تعلق دارند. یعنی قصه‌های لشکرکشیهای پادشاهان باستانی اگد به سرزمینهای واقع در مرزهای شمال غربی خودشان. بخشی از یک ترجمهٔ هیتیایی، در باب قصهٔ شروکین (سارگون) ملقب به «پادشاه جنگ آور» را در دست داریم (که متن اصلی اگدی آن، در تل العمارنه به دست آمد). در این ترجمه چنین آمده است که آن پادشاه مشهور، به کمک بازرگانان مقیم بوروش خاتوم شتافت. همچنین ترجمه‌هایی آزاد از افسانه‌های مربوط به نارام-سین^{۲۴}، بویژه، جنگ او علیه اتحادیه‌ای از هفده پادشاه، موجود است. جالب توجه آنکه، در آخرین متنی که ذکر شد، نامهای بعضی از پادشاهان و سرزمینهایشان همانهایی نیستند که در اصل بابلی آمده بلکه ظاهراً، با محیط هیتیایی (یا حوریانی) و تطبیق داده شده‌اند. آثار «علمی» با اصل و منشأ بابلی، مانند کتابهای راهنما، در باب تعبیر تَفَال‌های گوناگون، طالع بینی، الگوهای جگر و متون پزشکی نیز به تعداد زیاد، در بغازکوی بدست آمده است.

ب. اسطوره

متون اسطوره‌ای مربوط به خدایان هیتیایی یا حاتیایی به دو گروه منقسم می‌شوند، که می‌توان آنها را، «اسطورهٔ کشتن اژدها» و «اسطورهٔ خدای گمشده» نامید. معلوم نیست که آیا اسطوره‌های دیگری در باره خدای هیتیایی یا حاتیایی وجود داشته‌است یا نه، زیرا متون به صورت قطعات کوچکی شکسته شده‌اند، که از آنها یک روایت پیوسته نمی‌توان به دست آورد. اما، چندین ترجمه با اختلاف اندک، از این دوگونه اسطوره وجود دارد. «کشتن اژدها» یک اسطورهٔ نمونه‌ای مربوط به سال نو و از نوعی است که در داستان حماسی بابلی مربوط به آفرینش می‌بینیم و مشابه آن را در حکایات و داستانهای مهیج سایر نقاط جهان می‌یابیم. ماهیت آن عبارت است از یک نبرد مربوط به شعایر دینی،

میان یک قهرمان آسمانی، و مخالف او، یعنی مظهر قوای بدی است. از این اسطوره، دو شرح در دست داریم. هر دو با این نکته آغاز می‌شوند که، خدا - هوا (زیرا که قهرمان است)، از اژدها شکست خورد. بنابراین، بر طبق شرح اول، خدا - هوا از همه خدایان کمک خواست، و الهه ایناراس^{۲۵}، نقشه نیرنگ آمیز ساده‌ای طرح کرد. بدین ترتیب که، ضیافتی عظیم بابشکه‌هایی از هرگونه نوشیدنی برپا ساخت، و مردی به نام هوپاسیاس^{۲۶}، را به یاری طلبید. هوپاسیاس در پاسخ گفت: «اگر باتو بخشیم، هرچه بخواهی انجام خواهیم داد.» این بود که الهه با او خفت و از اژدها دعوت کرد که از سوراخ خود بیرون آید و به خوردن و نوشیدن پردازد.

«بدین‌سان، اژدها با فرزندان خود آمد، خوردند و نوشیدند و هر بشکه را خالی کردند و تشنگی خود را فرونشاندند. دیگر نمی‌توانستند به سوراخ خود بازگردند. از این‌رو، هوپاسیاس پیش آمد و اژدها را با طناب بست. سپس خدا - هوا، نزدیک شد و ایلویانکاس یعنی اژدها را کشت و خدایان با او بودند.»

سپس، واقعه‌ی ضمنی شگفت‌انگیزی به دنبال می‌آید که پایان آن، از دست رفته است. «ایناراس، در ناحیه تاروکا^{۲۷}، خانه‌ای بر فراز صخره‌ای ساخت، و آن خانه را به هوپاسیاس داد، تا در آن ساکن شود، و به او چنین دستور داد: خدا حافظ! من اکنون بیرون می‌روم. از پنجره به خارج مگر، زیرا اگر نگاه کنی، همسر و کودکان را خواهی دید. اما پس از گذشتن بیست روز، پنجره را گشود و همسر و فرزندانش را دید. هنگامی که ایناراس از سفر بازگشت، هوپاسیاس، نالان گفت: بگذار به خانه بروم!»

در اینجا، لوحه ناقص و غیر قابل فهم است، ولی می‌توان اطمینان داشت که، هوپاسیاس مجازات نافرمانی خود را دید و به قتل رسید. بر طبق دومین شرح این داستان، اژدها نه تنها خدا - هوا را شکست داد، بلکه با تملک قلب و چشمهای او را عاجز ساخت. خدا - هوا برای بازیافتن قلب و چشمهای خود نیرنگی طرح کرد، بدین معنا که از دختر مرد تهیدستی فرزندی آورد و هنگامی که این کودک بزرگ شد، با دختر اژدها ازدواج کرد، و خدا - هوا به او گفت: «چون وارد خانه عروس خود می‌شوی، قلب و چشمان مرا مطالبه کن.» او این کار را کرد، و اندام‌های دزدیده شده بدون اشکال به او بازگردانده شد.

«سپس، آنها را نزد خدا - هوا، یعنی پدر خود، آورد و قلب و چشمها را به خدا - هوا بازگرداند. هنگامی که بدنش به حالت سابق بازگشت، برای جنگ به دریا رفت، و چون برای نبرد با او بیرون آمدند، او موفق به شکست دادن اژدها شد.»

در این جا نیز، واقعه‌ی ضمنی عجیبی به دنبال می‌آید. فرزند خدا - هوا، در این زمان، در خانه‌ی اژدها می‌زیست. از این رو، فریاد کنان به پدر گفت: «مراهم بگش!، به من رحم مکن!» پس خدا - هوا بیدرنگ، هم اژدها و هم فرزند خود را کشت.

جنبه‌ی ابتدایی این دو شرح آشکار است. حکایتها مربوط به دانش عامه است و برای بالا بردن سطح آن، چه از لحاظ ادبی، و چه از لحاظ دینی، کوششی به عمل نیامده است. نمونه‌ی دانش عامه، عبارت از انگیزه‌های حماقت و شکم پرستی اژدهاست، که بر اثر نیرنگ شکست خورد و نمونه‌ی دیگر عبارت از بشری است که کارهایی را نیابتاً، از سوی خدا انجام می‌دهد. ظاهراً، چنین تصور می‌شد که لازم است عامل انسانی سرانجام شکست بخورد و دو شرح، همانگونه که دیدیم، نشان می‌دهد که این امر چگونه به وقوع پیوست. شرح اول، که پیش از این بد ترجمه شده بود، اکنون روشن است: محبوس ساختن هوپاسیاس بر روی صخره‌ای دست نیافتنی، ممنوعیت او از دیدن زن و خانواده‌اش، با این اعتراف الهه توجیه می‌شود، که اگر این الهه به عاشق خود اجازه دهد خانواده‌اش را ببیند، الهه نیروی خود را از دست خواهد داد. در شرح دوم، جالب توجه این است که فرزند برای زیستن به خانه‌ی پدر زن خود می‌رود. این خود شق دیگری از ازدواج به شمار می‌رود که قبلاً ذکر شد و در آن، پدر زن «شیرها» را می‌پردازد، از این به بعد، جوان بخشی از خانواده‌ی همسر می‌شود که مطمئناً یادگاری از «حقوق مادران» در روزگار باستان به شمار می‌رود.

این متن به وضوح می‌گوید که اسطوره‌ی مزبور در جشن پورولی، خوانده می‌شد که، همانگونه که دیدیم، یک جشن بهاره‌ی سالانه بود. بنابراین، می‌توانیم این اسطوره را، با اسطوره‌هایی از همانگونه که در جشنهای موسمی خوانده می‌شد؛ مقایسه کنیم. این قصه‌ها به وسیله‌ی کاهنی در نریک در شمال آن سرزمین تقریر شده، و تاروگا که در شرح اول آمده، از همان ناحیه بوده است. این اسطوره‌ها باید اسطوره‌هایی محلی و بومی بوده باشد.

نقش برجسته در ملطیه (تصویر ۱۲) این اسطوره یا اسطوره‌ی مشابهی را نشان می‌دهد. خدا که تصویر کوچکتري به دنبال اوست، با نیزه‌ای برافراشته، به مقابله‌ی اژدهایی پیچان

می رود. به نظر می رسد که، بر بدن ازدها ظاهراً باران یا تگرگ فرو می بارد.



تصویر ۱۲. نقش برجسته از ملطیه

در اسطوره «خدای گمشده»، نابودی حیات بر روی زمین، بر اثر ناپدید شدن خدای حاصلخیزی، جستجو برای یافتن خدا و سرانجام، جان گرفتن دوباره زمین، به هنگام نیافتن خدا، و بازآوردن او به خانه، شرح داده شده است. با این طرح کلی، شرحهای مختلفی آمده، که به طور قابل ملاحظه‌ای با یکدیگر فرق دارند. یک گروه کاملاً وابسته از متون در دست است که در آنها، خدای گمشده، تلی پینو است. به همین سبب، آن اسطوره را «اسطوره تلی پینو» نامیده‌اند. اما اکنون شرحی به دست آمده که در آن، موضوع جستجو، خود خدا - هوا است. گذشته از این، بخش مشهور به لوحه یوزگات^{۲۸}، حاوی اسطوره‌ای است که، با همان طرح کلی تطابق دارد، ولی در آن، چندین خدا، مثل خدای خورشید، ناپدید می شوند. لذا به نظر مرجع می آید که عنوان جامعتری برای این اسطوره اتخاذ کنیم.

در شرح اصلی که مربوط به تلی پینو خدای کشاورزی است، آغاز حکایت از میان رفته، ولی به نظر می رسد که وضع عادی حیات را، پیش از پژمردن، شرح می داده است. سپس به دلیل نامشخصی، خدا خشمگین می شود و «چکمه راست خود را، در پای چپ، و چکمه چپ خود را، در پای راست می پوشد.» (ظاهراً علامت شتابزدگی است). سپس شرح پژمردن بعدی پیش می آید که در آن، معنی دقیق بعضی کلمات معلوم نیست.

«مه پنجره را احاطه کرده، دود (?) خانه را فرا گرفته، اخگرها در اجاقها خاموشند (?) و خدایان در پرستشگاه، گوسفندان در آغل، و گاوان در اصطبل خفه شدند. میش، به بره خود و گاو به گوساله خود لگد زد. جو و گندم دیگر نروید، گاو و گوسفند و انسان،

دیگر آبتن نشدند، و آنهایی که آبتن بودند، نمی توانستند بزایند.»

درختان پژمرده و مرغزارها و چشمه سارها خشک شدند. پس خشکسالی روی داده بود. بنابراین، هم خدایان، و هم افراد، از گرسنگی مردند.

«خدای بزرگ خورشید، جشنی برپا کرد و هزاران خدا را به آنجا فراخواند. همه خوردند، ولی سیر نشدند. همه نوشیدند، ولی سیراب نشدند. سپس خدا - هوا، به یاد پسرش تلی پینو افتاد و گفت: تلی پینو در این سرزمین نیست؛ خشمگین بود از اینجا رفت؛ و همه چیزهای خوب را با خود برد. خدایان، از کوچک و بزرگ، به جستجوی تلی پینو پرداختند. خدای خورشید، عقاب تیز پرواز را فرستاد و به او گفت: برو، در کوههای بلند، در دره های عمیق، در آبهای نیلگون جستجو کن. عقاب به پرواز درآمد، ولی او را نیافت و به خدای خورشید چنین گزارش داد:

«من تلی پینو، خدای بزرگ، را نیافتم.»

اسطوره، خدا - هوا، که تکه تکه است، در سراسر این متن، مطالبی مشابه دارد، با این تفاوت که جای تلی پینو را خدا - هوا و جای خدا - هوا در اسطوره تلی پینو به وسیله پدر خدا - هوا گرفته شده است. اما در اینجا شرح ها با یکدیگر تفاوت پیدا می کنند. ما اسطوره تلی پینو را که کاملتر است دنبال می کنیم:

«سپس خدا - هوا به الهه هاناهاناس^{۲۹}، چنین گفت: چه باید بکنیم؟ از گرسنگی خواهیم مرد.»

الهه در پاسخ، از خدا - هوا خواست که برود و به جستجوی تلی پینو بپردازد، و بنابراین خدا - هوا به همین قصد به راه افتاد.

«در شهر خود، بر در دروازه زد، ولی نتوانست آن را بگشاید و (تنها) دسته چکش خود را شکست. پس خدا - هوا منصرف شد و برزمین نشست. (تا استراحت کند).»
سپس هاناهاناس پیشنهاد کرد زنبوری را به جستجوی خدای گمشده بفرستند. خدا - هوا اعتراض کرد و گفت:

«خدایان بزرگ و کوچک به جستجوی او برآمده و او را نیافته اند. آیا این زنبور می تواند به جستجوی او برآید و او را پیدا کند. بالهایش کوچک و خود او نیز کوچک است.»

اما الهه این اعتراضات را نادیده گرفت، و زنبور را فرستاد و به او دستور داد که هرگاه او را بیابد به دستها و پاهاى او نیش بزند و او را بیدار کند و سپس بر بدنش موم بمالد و او را به خانه بازگرداند. زنبور به حرکت در آمد، کوهها و رودخانه‌ها و چشمه‌ها را جستجو کرد و تلی‌پینو را یافت. بر طبق یک متن، او را در حالیکه در چمنی نزدیک شهر لیه‌زینا^{۳۰}، (مرکز پرستش خدا - هوا) در مرغزاری خفته بود پیدا کرد. چون زنبور او را نیش زد، از خواب برخاست، ولی دوباره سخت در خشم شد.

«سپس تلی‌پینو گفت: خشمگین هستم، چرا زمانی که خفته و خشم خود را فروخورده‌ام، مرا مجبور به سخن گفتن می‌کنید؟»

وی به جای آنکه با زنبور بازگردد، شروع به کشتن انسانها و گاوها و گوسفندان کرد. در اینجا متن بسیار تکه پاره می‌شود، ولی سرانجام، خدا بر پشت عقابی به خانه بازگردانده شد.

(سپس تلی‌پینو شتابان آمد: برق و رعد برخاست. در پایین، زمین تیره، پر از آشوب بود. کامرو سپاس^{۳۱} او را دید، بالهای عقاب، او را از نقاط دور دست بازآورد و کامرو سپاس خشم و قهر او را فرونشاند.)

سپس سخن از یک سلسله سحر و افسون می‌رود که به وسیله کامرو سپاس برای فرونشاندن خشم تلی‌پینو انجام گرفت. بالاخره «تلی‌پینو به پرستشگاه خود بازگشت و به فکر سرزمین افتاد. ابرگرد آلود(?) را از پنجره بیرون راند و دود را از خانه دور ساخت. محرابهای خدایان آماده شدند. اواخگرهای اجاق را شعله ور ساخت، گوسفندان را در آغل، و گاوان را در اصطبل، رها کرد. مادر به کودک خویش پرداخت، میش به برّه خود توجه کرد و گاو به گوساله خود روی آورد.

«تلی‌پینو به پادشاه و ملکه اندیشید و به فکر افتاد که به آنان در آینده حیات و نیرو ببخشد. (آری) تلی‌پینو در فکر پادشاه بود.

«سپس، در برابر تلی‌پینو، یک درخت همیشه بهار نشانده شد. بر درخت همیشه بهار، پوست گوسفندی آویخت و در آن، پیه گوسفند نهاده شد. در آن، غله، رمه(?)، و شراب(?)، گاو، گوسفند، روزها، نسلها، بع بع(?) آرام برّه‌ها، خوشبختی(?) و فراوانی(?) و ... نهاده شد.»

در اینجا متن قطع می‌شود.

در اسطوره خدا - هوا، گفتگویی میان پدر خدا - هوا و پدر بزرگش حفظ شده است که در آن، خدا - هوا ظاهراً پدر خود را متهم به «گناهکاری» و او را تهدید به قتل می‌کند. پدر خدا - هوا از الهه گولسز^{۳۲} و هاناهاناس یاری می‌خواهد. بقیه حکایت از دست رفته است؛ از واقعه‌ی ضمنی زنبور اثری نیست و معلوم نمی‌شود که خدا - هوا چگونه به خانه آورده شد. عبارت نهایی در باره درخت همیشه بهار به صورتی مشابه حفظ شده است.

بخش مشهور به لوحه یوزگات^{۳۳} (زیرا در اصل، به دست سیس^{۳۴} در یوزگات نزدیک بغازکوی در ۱۹۰۵ افتاد) خشکسالی را به هاهی ماس^{۳۵} شاید «تنبلی و رخوت» نسبت می‌دهد که به آن شخصیت داده شده است و در روایت، سهمی مهم دارد. «هاهی ماس سراسر زمین را فلج کرده و آب‌ها را خشکانده است. هاهی ماس نیرومند است!» با این کلمات در آغاز بخش باقی مانده متن، خدا - هوا وضع را به طور خلاصه بیان می‌کند. ظاهراً، به خواهرش که از او کمک خواسته است خطاب می‌کند، اما گفتگوی آنها روشن نیست. سپس، به «برادرش باد» رو می‌کند و به او می‌گوید: «بر آبهای کوهها، باغ، و مرغزارها [به وزیدن پرداز]، بگذار نفس آرامش بخش تو به پیش برود و دیگر آنها را فلج نکند.» اما به نظر می‌رسد که باد کاری انجام نمی‌دهد و فقط به خدا - هوا چنین گزارش می‌کند: «هاهی ماس به پدر و مادرش می‌گوید: از این بخور، (ازین) بیاشام، به فکر رمه‌های گاو و گوسفند مباش! و او سراسر زمین را فلج کرده است.» در اینجا روایت روشنتر می‌شود.

«خدا - هوا سراغ خدای خورشید فرستاد (و گفت): برو، خدای خورشید را بیاور! آنها به سراغ خدای خورشید رفتند، ولی او را نیافتند. سپس خدا - هوا گفت: هر چند او را (در آن نزدیکی؟) نیافتید، ببینید، اندامهایم گرم است (پس) چگونه او از میان رفته است. سپس وورونکاتی^{۳۶} را فرستاد و به او گفت: برو! خدای خورشید را بیاور. اما هاهی ماس وورونکاتی را گرفت. (سپس به او گفت): برو کورونتا را احضار کن. آیا او را فلج خواهد ساخت؟ آیا او فرزند دشت باز نیست؟ اما او را نیز هاهی ماس گرفت. (سپس

32. Gulses

33. Yuzgat

34. Sayce

35. Hahhimas

36. Wurunkatti

گفت): برو تلی پینو را احضار کن. پسر منیرومند است. زمین را با چنگک صاف می‌کند، آن را شخم می‌زند و آبیاری می‌کند و محصول را می‌رویانند. اما هاهی ماس او را نیز گرفت.

«(سپس گفت): گولسز^{۳۷} و هاناها ناس را احضار کن.»

سپس خطوط نسبتاً مبهمی به دنبال مطلب می‌آید که نشان می‌دهد خدا - هوا می‌ترسد که هرگاه این الهه‌ها نیز اسیر شوند هاهی ماس سرانجام تسلیم خود خدا - هوا را نیز خواستار خواهد شد؛ بنابراین برادران هاساملیس^{۳۸} را به عنوان نگهبانان الهه‌ها می‌گمارد. هاساملیس خدایی است که ظاهراً وظیفه نگهبانی از مسافران را داشته و حتی می‌توانسته است آنان را نامرئی سازد. وی به هاهی ماس اخطار می‌کند؛ ولی در این جا متن، گسسته است.

هنگامی که مطلب متن دوباره از سرگرفته می‌شود، در پایان روایت هستیم - جای خالی در متن، بیش از نیمی از لوحه را دربرمی‌گیرد. در آنجا عنوانی است بدین مضمون: «[لوح] نیایش خدای خورشید و تلی پینو؛ پایان.»

اما متن با شرح یک سلسله تشریفات ادامه می‌یابد و هدف آن صریحاً این است که این دو خدا را به معبد بازگردانند. دو لوحه نصب شده است یکی برای خدای خورشید، و دیگری برای تلی پینو، و غذاها و آشامیدنیهای گوناگونی برای آنان آماده می‌شود. پایان مطلب از دست رفته است.

باید اعتراف کرد که این حکایات از لحاظ ادبی، ارزش زیادی ندارند. لوحه یوزگات مخصوصاً کودکانه است. جنبه دینی آنهاست که بخش جالبی را تشکیل می‌دهد. توصیفات مربوط به نتایج مصیبت بار غیبت خدا و جستجو برای او بر فراز تپه‌ها و دره‌ها و زنده شدن زمین پس از بازگشت او، مشابهاتی در ادبیات اسطوره‌ای مربوط به آدونیس^{۳۹} آتیس^{۴۰}، اوزیریس و تموز^{۴۱} دارد: آنها عناصر نمونه‌ای از اسطوره‌های جشنهای بهاری سالانه‌اند، همانگونه که نبرد تشریفاتی که به وسیله اسطوره «کشتن اژدها» نشان داده می‌شده است. با وجود این، هیچ یک از متون مزبور، صریحاً و مربوط به یک جشن فصلی نیست. آنها عبارت از «نیایشهایی» با نامهای موگاوار^{۴۲} یا موگسار^{۴۳} هستند و به

37. Gulses

38. Hasamelis

39. Adonis

40. Attis

41. Tammuz

42. Mugawar

نوعی از تشریفات دینی وابسته‌اند که نمونه‌های بیشماری از آنها را در اسناد هیتیایی می‌توان یافت. تصور می‌شد که خدا به نقطه‌ای دور دست رفته‌است و از او با دعا و تشریفات می‌خواستند که به خانه بازگردد. در اینجا اختلاف تنها، در آوردن اسطوره‌ای است که وقایع را در جهان خدایان شرح می‌دهند و مطلوب چنین بود که این وقایع اتفاق بیفتد.

حتی در اسطوره تلی‌پینو، مراسمی آورده شده‌است، و بازیگر، نقش الهه کامروسپاس^{۴۴} را به عهده می‌گیرد. اشاره به پادشاه و ملکه در اسطوره تلی‌پینو، انسان را به این فکر می‌اندازد که این اسطوره لااقل، در یک مورد که اهمیت ملی داشته خوانده می‌شده‌است؛ اما این مطلب مورد تأیید نیست، زیرا در یک تجدیدنظر در این اسطوره نام فردی موسوم به پیرواس^{۴۵}، آورده شده و ظاهراً خانه او است که آسیب دیده و سرانجام، خود او از این آسیب‌رهایی یافته‌است. اما از دلایل چنین برمی‌آید که این اسطوره‌ها از هر کجا نشأت گرفته باشند، از سوی کاهنان در موارد لازم و در صورت استمداد فرد از خدایان، به کار می‌رفتند. اینکه اساطیر مزبور در آغاز، به صورت «کتاب دعا» برای جشن بهاری بوده به صورت مطلبی احتمالی است که برای آن، در روزگار کنونی، شواهد مستقیمی در دست نداریم.

حادثه ضمنی مأموریت زنبور، بسیار جالب توجه است. این فکر که غسل به منزله عامل تطهیرکننده، می‌تواند ارواح خبیثه را براند، و نیش زنبور یا مورچه فلج اندام‌ها را بهبود می‌بخشد، در فرهنگ عامیانه بسیار رایج است. در اسطوره جالب توجه مشابهی در داستان فنلاندی کالوالا^{۴۶}، می‌توان دید که در آن، قهرمانی موسوم به لمین کاینن^{۴۷}، به دست دشمنان به قتل رسیده، و سرانجام با غسل سحرآمیزی که به وسیله زنبوری بنابر اصرار مادر آن قهرمان از آسمان نهم آورده شده، زنده گشته‌است. در اسطوره تلی‌پینو، شاید نکته جالب توجه این است که زنبور از سوی الهه هاناهاناس فرستاده شده باشد، چون در این اواخر، زنبور تا اندازه‌ای در مراسم آرتمیس و سیل (کوبله)^{۴۸} آورده شده‌است و مریدان آنها به «زنبوران» ملیسایی شهرت داشته‌اند.

43. Mugassar

44. kamrusepas

45. Pirwas

46. kalevala

47. lemminkainen

48. Cybele

جالبترین مصنفات ادبی، بویژه دوره اسطوره‌های مربوط به خدایی به نام کوماربی^{۴۹} دارای اصل حوریانی است. این خدا در اساطیر حوریانی، پدر خدایان بود و با انلیل خدای سومری - بابلی یکسان شمرده می‌شد. متون عمده‌ای که در آن نقش مهمی دارد، یکی اسطوره‌ای است در باره کشمکش خدایان برای سلطنت، و دیگری داستان حماسی بلندی در سر لوحه تحت عنوان «آواز اولی کومی^{۵۰}».

اسطوره سلطنت آسمانی از این قرار است. روزگاری آللو^{۵۱}، در آسمان سلطنت می‌کرد. آللو بر تخت نشست و «آنوی نیرومند، نخستین خدا از میان خدایان، در برابر او ایستاد، به پای او افتاد و جام را به دست او داد».

آللو نه سال در آسمان سلطنت کرد. در سال نهم، آنو با آللو به جنگ پرداخت و او را شکست داد، و آللو از برابر او به زمین (یعنی زیرزمین؟) گریخت. سپس آنو بر تخت نشست، ضمن آنکه «کوماربی نیرومند» به خدمت او پرداخت و به پایش در افتاد. آنو نیز نه سال سلطنت کرد. و، در سال نهم، کوماربی با او به جنگ پرداخت. آنو از کشمکش دست برداشت و مانند پرنده به آسمان پرید، ولی کوماربی پاهای او را گرفت و او را پایین کشیده کوماربی اندام آنو (از لحاظ حسن تعبیر «زانویش») را گاز گرفت و از شادی به خندیدن پرداخت. اما آنو روبه او کرد و گفت: «از آنچه که بلعیدی خوشحال نباش! من تو را با سه خدای نیرومند آستن کردم. اول، تو را با خدا - هوای نیرومند(?) آستن کردم. دوم، تو را با خدای رودخانه آرانزاخ^{۵۲} (دجله) آستن کردم. و سوم، تو را با خدای بزرگ تاس می سو^{۵۳} (نورچشمی خدا - هوا) آستن کردم. سه خدای وحشت انگیز را به عنوان میوه بدنم در درون تو قرار دادم».

با این کلمات، آنو به آسمان پرید و از نظر ناپدید شده اما کوماربی «پادشاه دانا» آنچه را که در دهان داشت بیرون افکند، و در نتیجه، ظاهراً زمین، که به نوبه خود آستن شده بود، «سه خدای وحشت انگیز» به دنیا آورد. بدبختانه لوحه از اینجا به بعد، بسیار ناقص است در نتیجه، و بخش اعظم متن، نامفهوم است.

دکتر گوتربوک^{۵۴}، ناشر این متن، به شباهت شگفت انگیز آن به «نسب نامه خدایان»^{۵۵}

49. kumarbi

50. Ulikummi

51. Alalu

52. Aranzakh

53. Tasmisu

54. Guterbock

55. Theogony

اثر هسیود^{۵۶} شاعر یونانی، اشاره کرده است. در آنجا زمین (گایا^{۵۷}) آسمان (اورانوس) را می‌زاید؛ سپس اورانوس و گایا با هم، پدر و مادر کرونوس^{۵۸} (خدای زمان) و تیتانها^{۵۹} می‌شوند. اورانوس از کودکانش تنفر دارد و در صدد جلوگیری از تولد آنان برمی‌آید، ولی کرونوس، به تحریک گایا، پدر خود را با داسی اخته می‌کند و از خونی که بیرون می‌جهد، مظاهر خشم، غولها و پریان ظاهر می‌شوند، و آفرودیت (الهه عشق و زیبایی) پس از سقوط عضو قطع شده به دریا، از کفی که از آن برمی‌خیزد متولد می‌شود. سپس کرونوس و همسرش را^{۶۰} خدایان کوه المپ را به وجود می‌آورند که بر جسته‌ترین آنها زئوس است.

کرونوس همه کودکان خود جز زئوس را می‌بلعد، و زئوس بدین وسیله نجات می‌یابد که کرونوس سنگی را به جای او می‌بلعد. زئوس، پس از آنکه به سن بلوغ می‌رسد، کرونوس را مجبور می‌کند همه خدایانی را که بلعیده است از دهان بیرون بیندازد، و سنگ که اول از همه بیرون می‌جهد در پیتو^{۶۱} (دلفی) به عنوان شیئی پرستیدنی بر جای قرار می‌گیرد. این شعر با یادآوری نبرد خدایان و تیتانها و پیروزی نهایی خدایان المپ به پایان می‌رسد.



تصویر ۱۳. اثر مهر، احتمالاً متعلق به قوم میتانی

توالی خدایانی که هسیود ذکر می‌کند، یعنی اورانوس - کرونوس - زئوس، در معادل هیتیایی خود عبارتند از: آنو (an = آسمان در سومری) - کوماربی پدر خدایان، - خدا - هوا، هر چند آلالو در معادل هیتیایی مربوط به نسلی پیشتر بوده که هسیود از آن آگاهی نداشته است. اخته کردن خدای آسمان در هر دو اسطوره دیده می‌شود، هر چند انگیزه

56. Hesiod

57. Gaia

58. Kronos

59. Titans

60. Rhea

61. Pytho

بلعیدن و بیرون انداختن خدایان ظاهراً وابسته به واقعه متفاوتی بوده است. در بخش ناقص لوحه، اشاره‌ای به خوردن کوماربی و به سنگی می‌شود که احتمالاً نظیر آن را در اومفالوس^{۶۲} پیتیایی گزارش هسیود می‌توان دید. امکان دارد که اسطوره هیتیایی یا پیروزی خدا - هوا پایان یافته باشد. این وجوه تشابه کافی نشان می‌دهد که هر دو متن احتمالاً از یک اسطوره حوریانی مشتق شده باشد.

«آواز اولی کومی» تنها به صورت شماری قطعات پراکنده حفظ شده است، و هیچکدام از آنها بیش از یک مطلب کوتاه متوالی را دربر نمی‌گیرد و حتی ترتیب این قطعات نامعلوم است. آواز مزبور عبارت از سرگذشت توطئه‌ای از سوی کوماربی علیه فرزندش تسحوب است که، به عنوان پادشاه خدایان جانشین او شده بود. کوماربی به فکر افتاد که موجود نیرومندی را خلق کند تا خدا - هوا را شکست دهد و شهر او را به نام کومی^{۶۳} ویران سازد. برای این کار به فکریاری گرفتن از «دریا» افتاد، و بنابر روایتی از این اسطوره (یا احتمالاً اسطوره دیگر)، خواهر دریا را به همسری گرفت؛ ولی روایت اصلی، همسر او را «قله کوهی عظیم» توصیف می‌کند. با گذشت روزگار، صاحب کودکی شد که اولی کومی نام گرفت که به معنای «ویران کننده کومی‌یا» یا چیزی مانند آن است. بدن این کودک (که ظاهراً فرزند واقعی مادرش بوده است) از سنگ دیوریت که سنگی آتشفشانی است ساخته شده بود. کوماربی، خدایان ایرشیرا^{۶۴} را احضار کرد، و آنان کودک مزبور را به زمین آوردند و او را بر روی شانه‌های اوپلوری^{۶۵} (شیهه اطلس که کره زمین را بر پشت دارد)، گذاشتند و او در میان دریا بسرعت رشد کرد. هنگامی که به اندازه‌ای بزرگ شد که دریا به نیمه بدن او می‌رسید، خدای خورشید او را دید و خشمگین و وحشت زده شد، و برای آگاه ساختن تسحوب شتاب کرد. تسحوب با خواهرش ایشتار از کوه حازی^{۶۶}، کوه کاسیوس نزدیک انطاکیه بالا رفت و در آنجا دید که اولی کومی غول پیکر از دریا برمی‌خیزد. تسحوب به تلخی گریست، و ایشتار کوشید که او را تسلی بدهد. پس از آن تسحوب ظاهراً به فکر جنگیدن افتاد، و به وزیر خود تاس می‌سو^{۶۷}، دستور داد که دو گاو خودش به نامهای سریسو^{۶۸} و تلا^{۶۹} را بیاورد و آنها را

62. Omphalos

63. kummiya

64. Irshirra

65. upelluri

66. Hazzi

67. Tasmisu

68. Serisu

بیاراید و رعد و باران را احضار کند. سپس جنگ درگرفت، ولیخدایان در برابر اولی‌کومی، ناتوان بودند. اولی‌کومی خود را به دروازه‌های کومی‌یا، شهر خدا - هوا، رساند و او را مجبور به استعفا کرد. ملکه او به نام حبات این خبر بد را هنگامی دریافت داشت که از فراز برجی به این جریان می‌نگریست و نزدیک بود که از وحشت به زیر افتد. «اگر قدمی فراتر نهاده بود، از بام به زیر می‌افتاد ولی ندیمه‌هایش او را گرفتند و مانع از افتادن او شدند.» تسحوب بنابر توصیه وزیر خود تاس‌می‌سو، از آنجا فراموش کرد «شهر» او به نام آبزو^{۷۰} استمداد کرد (آبزو وا تعبیر نادرستی از کلمه سومری آبزو^{۷۱} یا «دریای پایین» است، که محل اقامت آن بود). آن خدایان را به شورایی فراخواند و کوماربی را به محاکمه کشاند، ولی کوماربی با غرور تمام توطئه او را برملا ساخت، و اعضای شورا ظاهراً وحشت زده متفرق شدند. آن به سوی انلیل رفت تا او را از ماجرا آگاه سازد، و سپس به دیدن اوپلوری پیر که اولی‌کومی، بر روی شانه‌اش بزرگ شده بود شتافت. اما اوپلوری ظاهراً حتی ملتفت نشده بود، زیرا با آن چنین سخن گفت:

«هنگامی که آسمان و زمین بر روی من ساخته شدند، از آن باخبر نشدم، و هنگامی که آمدند و آسمان و زمین را از هم با ابزاری تیز از یکدیگر جدا کردند، باز با خبر نشدم. اکنون چیزی شانه راستم را می‌آزارد، ولی نمی‌دانم آن خدا کیست. هنگامی که آن این را شنید، شانه راست اوپلوری را چرخاند و دید که سنگ دیوریت مانند ستونی (?) بر روی شانه راست اوپلوری قرار دارد.»^{۷۲}

اما سخنان اوپلوری ظاهراً باعث شده بود که فکری به خاطر آن آخطور کند. او دستور داد که انبارهای قدیمی را بگشایند از کهنه‌ای را که آسمان و زمین با آن شکافته شده بود به حضور او بیاورند. با این ابزار نیرومند، آن سنگ دیوریت را از پایه قطع کرد، و نیروی آن را از بین برد. سپس کارهای خود را به آگاهی خدایان رسانید و از آنان خواست که علیه آن غول، که اکنون در برابرشان قدرتی نداشت، نبرد را آغاز کنند. پایان داستان از دست رفته است، ولی می‌توان اطمینان داشت که به برقراری تسحوب و شکست کوماربی و فرزند غول آسایش منتهی شده باشد.

69. Tella

70. Abzuwa

71. abzu

۷۲. در تصویر ۱۳، مفهوم میتانیایی یک تصویر اطلس را می‌بینیم که یک قرص بالدار را، که نماینده آسمان است، حمل می‌کند.

مشابه این داستان نیز (هر چند با اختلافاتی از لحاظ شرح و تفصیل) در اساطیر یونانی، یعنی در سرگذشت تیفون^{۷۳} یافت می شود که غولی بود که سرش به آسمان می رسید و از طرف مادرش گایا^{۷۴} (گی Ge) با زئوس جنگید. این داستان وابسته به پایان «نسب نامه خدایان» اثر هسیود است، که به عنوان دنباله جنگ خدایان و تیتانها است همچنین در آثار آپلودوروس^{۷۵} و نوئوس^{۷۶} یافت می شود. اما این گونه اسطوره ها برای یونانیان مانند هیتی ها بیگانه بود، و بدون شک، به طور مستقیم از منبع شرقی و از طریق راه دریایی به آنها رسید، خواه از بندر شمالی سوری به نام پوسایدئون^{۷۷} که همانگونه که امروزه می دانیم (در نتیجه کاوشهای سرلئونارد وولی) از آنجا تجارتی پر رونق میان یونان و نواحی داخلی آسیا طی قرنهای برقرار بود و خواه از طریق فینیقیها، که اسطوره های مشابهی داشتند.

اینها بهترین متون از این دست به شمار می روند. بسیاری از مطالب مشابه دیگر وجود دارند که نمونه هایشان با قطعات کوچک و ندرتاً قابل فهم به دست می آید، مانند اسطوره مار حدامو^{۷۸} که عاشق الهه ایشتر بود؛ یا داستان حماسی گورباران زاخوس^{۷۹} که در آن، رودخانه آرانزاخ (نام دجله به صورت حوریانی آن) سهمی بسزا دارد؛ یا داستان حماسی کسئیس^{۸۰} شکارچی، و قصه آپوس و دو فرزندش به نامهای «نیک» و «بد» - همه قصه ها به وضوح حاکی از منشأ حوریانی آنهاست، هر چند نهایتاً امکان دارد که بسیاری از موتیف های آنها به اساطیر سومری بازگردد. همچنین قطعاتی از اسطوره های کنعانی وجود دارد، مانند آنچه که مربوط به الهه آشرتو^{۸۱} و شوهرش ال کونیرسا^{۸۲} است.

73. Typhon

74. Gaiya

۷۵. Apollodorus اساطیرشناس یونانی که در قرن دوم پیش از میلاد می زیسته است - م.

۷۶. Nonnos شاعر یونانی، آغاز قرن پنجم میلادی - م.

77. Poseideion

78. Hedammu

79. Gurparanzakhus

80. Kessis

81. Ashertu

82. El Kunirsa

فصل نهم

هنر

تاکنون، این کتاب بیشتر به دولت و امپراطوری هات توساس پرداخته، ولی امکان داشته است که تصویری نسبتاً کامل از این دولت و تمدن آن، بر پایه اطلاعاتی کافی متکی بر الواح گلی، که بایگانی سلطنتی را تشکیل می داد، به دست دهیم. هنگامی که به آثار هنری و مادی تمدن و فرآورده های هیتیایی می رسیم، زمینه سیاسی اهمیت کمتری می یابد و مرزهای زمان و مکان تغییر می کند. درباره دوره «سلطنت قدیم» هات توساس، چیزی جز ظروف سفالین در دست نداریم. تندیس سازی با امپراطوری آغاز می شود، ولی با فروپاشی آن پایان نمی یابد و برعکس، از دولتهای بعدی، همگی، بر اثر وجود تعداد زیادی کتیبه های صخره ای، تندیسها و نقوش برجسته ای که جدا از تندیس سازی دولت هات توساس نیست، آگاهی داریم، هر چند به ویژه در دولتهای سوربایی، ویژگیهای بین النهرینی بتدریج بیشتر آشکار می شود.

تا اندازه ای از طریق مقابله است که این شرح باید به دلایلی درباره هنر پیش - هیتیایی ها در مرکز آناتولی آغاز شود. در آلاجاهویوک، کاوشگران ترک شماری گور کشف کرده اند که تاریخ آنها به هزاره سوم پیش از میلاد بازمی گردد و حاوی مجموعه جالب توجهی از اشیاء است. آنها عبارتند از تندیسهای جانوران از نقره و مفرغ و کوزه ها و جامهای زرین، و زینت آلات طلا، و یک گروه «پرچم» (کاربرد آن معلوم نشده) که

می‌گویند از شکل قرص خورشید الهام گرفته شده، و بعضی از آنها دارای شکل‌های گوزن است. همانگونه که دیدیم، گوزن جانوری مقدس و وابسته به خدایی بود که در آناتولی در روزگار هیتیاییها در بسیاری از نقاط مورد پرستش قرار می‌گرفت. اما به طور کلی، این اشیای استادانه در ادوار بعدی نظیری ندارد (هر چند البته ممکن است که این امر تنها مربوط به تصادف در کاوشها بوده است).

بت‌های سنگی ابتدایی که از کول تپه به دست آمده نیز بی‌نظیر است، بدن آن بت‌ها به شکل قرصی پوشیده از طرح‌های هندسی است، و بر روی گردن دراز آنها سری قرار دارد (لوح ۱ b). در بعضی از موارد دو یا سه سر وجود دارد و، در نمونه‌های ابتدایی‌تر، سر به یک جفت چشم کاهش یافته است، که شاید حاکی از نوع پیوستگی میان آنها با «بت‌های چشمی» باشد که استاد مالوان^۱ را آنها را در تل براک^۲ در شمال بین‌النهرین به دست آورده است. نوع چهره که بر روی نمونه‌های استادانه نشان داده شده کاملاً مغایر با نمونه‌هایی است که از دوره هیتیاییها باقی مانده است.

ظروف سفالین ویژه این دوره کهن عبارت از ظروف چند رنگی کار دست است که سابقاً به کاپادوکیایی شهرت داشت. ظرف‌ها را با طرح‌های هندسی و به رنگ‌های سیاه و قرمز و سفید می‌ساختند. گاهی هم تصاویر پرندگان را به سبکی خاص نشان می‌دادند. شکل‌های این ظرف‌ها متنوع است، و سازندگان آنها لبه‌های ظروف را تراش داده‌اند. ظروف آب‌خوری به شکل جانوران، مانند آنچه که در لوح ۲۳ b نشان داده شده یا نمونه کفشی که در لوح ۲۴ می‌بینیم، نمونه‌هایی از فرآورده‌های ویژه هنر سفالگری است. طرح‌های هندسی، این نوع ظروف را با بت‌های قرص مانند که شرح آن را اندکی پیش آوردیم، کاملاً مربوط می‌سازد.

همزمان با این گونه ظروف سفالین، ظرف‌هایی عموماً باروکش قرمز می‌ساختند و آنها را با چرخ کوزه‌گری جلا می‌دادند. اینها بر اثر شکل‌ها و تناسب‌های جالب، مشخص می‌شدند و مطابق نمونه‌های فلزی دیرین بودند (لوح ۲۴). این گونه ظروف بتدریج که ظرف‌های رنگین از رواج می‌افتاد، متداول شدند. اما ظاهراً تا زمان امپراطوری هیتیایی، فلز به طور کلی جای سفال را نگرفت، و تنها ظروف ساخته شده در این دوره از گونه ساده و بومی بوده و ارزش هنری بسیاری نداشته است.

تکامل یافته‌ترین گونه هنر در اوایل هزارهٔ دوم پیش از میلاد در آناتولی، عبارت از اثرهای مهرهای استوانه‌ای بر روی لوحهای مهاجران تجارت پیشهٔ آشوری است. مهر استوانه‌ای، یک استوانهٔ سنگی کوچک است که آن را از طول، برای به نخ کشیدن سوراخ می‌کردند، و طرح را در دور تا دور مهر می‌کنند و با چرخاندن آن اثری بر جای می‌گذاشتند. این خود یک اختراع بین‌النهرینی بود، اگر چه این طرحها از لحاظ سبک، محلی بوده و چندین موتیف ویژهٔ آناتولیایی داشته، (مانند پرستش گاو مقدس) اساساً در آناتولی از بیگانگان اقتباس شده بود و باید نتیجهٔ هنر بابلی بوده باشد. با ازین رفتن مهاجران آشوری، این‌گونه مهرها و آثار آنها بینهایت کمیاب شدند. اما مهم آن است که مهرها و آثار آنها، که به دورهٔ بعد شباهت بسیار دارد، نیز گاهگاهی همراه با لوحهای مهاجران آشوری یافت می‌شود و بدین ترتیب، تاریخی طولانی در آناتولی پشت سر دارند.

دربارهٔ نشان دادن شکل‌های آدمی در این دوره، متکی بر چند یافتهٔ پراکنده هستیم که مسایل لاینحلی را تاکنون مطرح کرده‌است چند سال پیش یک تندیس کوچک مفرغی، که در لوح a ۱ نشان داده شده است، در بغازکوی به دست ساکنان محلی افتاد، که تاریخ آن را به درستی نمی‌توان تعیین کرد، هر چند معمولاً آن را به حدود ۲۰۰۰ پیش از میلاد، نسبت می‌دهند. اما این تندیس ریشدار با جامهٔ پشمین، شباهتی به سربت قرص مانند که در لوح b ۱ نشان داده شده، ندارد. در واقع، این‌گونه تندیسهای کوچک در سوریه یافت شده و بنابراین ممکن است کالای وارداتی از آن منطقه بوده باشد. تندیس سربی از کول‌تپه (لوح c ۵) مردی را نشان می‌دهد که ظاهراً ریشی مصنوعی دارد و دامنی کوتاه و حاشیه‌دار با کمر پوشیده، و احتمالاً، مربوط به دورهٔ بعد است. این تندیس را در لایه‌ای از خاک یافتند که متعلق به دورهٔ سلطنت قدیم هیتیایی است، و شاید کهنترین تجسم شکل آدمی باشد که آن را بتوان واقعاً هیتیایی دانست.

با آغاز سلطنت جدید، همه چیز تغییر کرد. نقوش برجستهٔ عظیم بر روی سنگ، که غالباً همراه با خط هیروگلیفی است، ناگهان پدیدار شد. این نقشها را یا روی قطعات عظیم سنگ، که بخش پایین دیوارهای قصرها و پرستشگاههای هیتیایی را تشکیل می‌داد، یا (به طور ویژه) بر روی قطعات سنگهایی در نقاط مختلف کشور، حک می‌کردند. همهٔ اینها بدون تردید، تجلیات نیروی مرکزی هیتیایی به شمار می‌رفتند و به فرمان مستقیم پادشاه کنده‌کاری می‌شدند. در بسیاری از آنها، خود پادشاه را می‌بینیم که

به صورت کاهن اعظم، مشغول پرستش خدای خویش است (تصویرهای ۱۱، ۱۷، و لوح ۱۶). نقش پادشاه با قبا و شال در حالی که عصایی سرکج در دست دارد، نشانهٔ حجاری در عصر امپراطوری هیتیایی است. اما ممکن نبوده است که تاریخ حجاریهای آن دوره را بدقت معلوم کنیم. جالبترین تصویر پادشاه در راهرو کوچکی در یازیلی‌کایا (لوح ۱۵) است که در آنجا وی را در آغوش خدایش می‌بینیم. این نیز یکی از زیباترین حجاریها است که از باد و باران گزندگی ندیده است. گذشته از این، چون نام پادشاه یعنی توده‌الیاس به خط هیروگلیف نوشته شده است، آن را دقیقاً می‌توان مربوط به دورهٔ متأخر امپراطوری هیتیایی دانست؛ زیرا محال است بتوانیم چنان حجاری تکامل‌یافته‌ای را به پادشاهان پیشتری با همان نام نسبت دهیم.

در مناظر مربوط به عبادت، خدا را تمام قد، خواه ایستاده (تصویر ۱۷)، خواه نشسته، نشان داده‌اند، یا گاهی به جای خدا یا الهه، حیوانی (تصویر ۱۱) یا نمادی (لوح ۲۰ a) گذاشته‌اند. البته یادمان برجستهٔ دین هیتیایی تالار بزرگ یازیلی‌کایا است که پیش از این آن را وصف کردیم. در اینجا، هر یک از خدایان رسمی، بر طبق مشخصات خود او نشان داده شده و به وسیلهٔ سلاحی که حمل می‌کند و علامتی که روی دست پیش آمدهٔ او نقش شده و جانوری که بر روی آن ایستاده متمایز گشته است. خدایان یک ردای کوتاه و کمربنددار بر تن دارند و کفشهای نوک تیز رو به بالا گاهی از جنس پوست گوزن می‌پوشند، و پوشش سری مخروطی شکل و راه راه دارند، در صورتی که الهه‌ها دامنی چین‌دار و دراز و یک نیمتنهٔ گشاد بر تن دارند که بازوهای آنها را می‌پوشاند و کفش‌های نوک تیز رو به بالای مشابهی پوشیده و تاجی مخصوص حجاری‌های دیواری بر سر نهاده‌اند. در اینجا هیچگونه نقابی دیده نمی‌شود. هم خدایان زن، و هم خدایان مرد، گوشواره و دستبند دارند. این جامه بدون تردید، متداولترین لباس زمان خود بوده، هر چند پوشش سرها، مفهومی دینی داشته است.

دربارهٔ مفهوم دو گروه از افراد حجاری شده در یازیلی‌کا که به سوی هم می‌آیند فرضیات بسیاری اقامه شده است. تکسیه^۳، که نخستین کسی بود که وجود این جایگاه مقدس را اعلام داشت، آن منظره را به عنوان ملاقات آمازونها^۴ با مردم پافلاگونیا^۵ تعبیر

3. Texier

۴. زنان جنگجو و افسانه‌ای آسیای صغیر در کنار دریای سیاه - م.

کرده است، در صورتی که همیلتون این دو گروه را عبارت از مادها و لودیایی ها، و کیپرت^۶ آنها را سکاها و کیمیری ها می شمارند. اما رمسی^۷ بود که تعبیرات دینی را آغاز کرد و سخن از بعل و آستارته^۸ به میان آورد. مفصلترین شرح به زبان انگلیسی متکی بر دانش تاریخ هیتی شناسی از آن گارستنگ^۹ است که عقیده دارد آن منظره مربوط به یک ازدواج مقدس است، یا یک مراسم سالانه را نشان می دهد که از گونه متداول در ادیان شرقی بوده است، یا واقعه ای منحصر به فرد، در جهان اسطوره ای به شمار می رود، یعنی اتحاد خدا - هوای حاتی با حبات، خدای کیزوواتنا (کومانی)، که هر یک از آنها در هنگام ازدواج هات توسی لیس سوم با کاهنه پودوچیا ملتزمان خود را داشته اند، ولی اکنون تصدیق می شود که این کار تنها به منظور نشان دادن خدایان هیتیایی بوده که بر طبق بسیاری از مراسم حوریانی ها به خدایان و الهه ها تقسیم می شدند. در واقع، مجبور نیستیم پرستشگاه را بیش از مکانی مقدس بدانیم که تصور می رفته در آن «هزاران خدای حاتی» مجسم شده و هنرمندان، آنها را به طور قرینه نشان داده و دو خانواده آسمانی را در بخش مرکزی دیوار پرستشگاه با هم روبرو ساخته اند. نشان دادن دو گروه متقابل احتمالاً تصویری است که با دیدن حالت مرسوم در میان هیتی ها، به انسان دست می دهد که در آن، همه تصویرها گویی به سوی یکدیگر جلو می آیند، زیرا این حالت در میان نقوش هیتیایی متداول است، و حتی در جایی که سخن از حرکت به پیش رفتن نیست، (مثلاً لوح های ۴، ۵، ۵، ۵، ۱۸، ۲۸) حالت مزبور، دیده می شود. دست دراز شده نیز در حجاریها متداول بوده است. همانگونه که می بینیم، تندیسهای پرستشی را در متنها طوری توصیف کرده اند که نمادهای خود را در دست چپ گرفته اند دقیقاً مانند تندیسهایی که در یازیلی کایا می بینیم. تنها تصاویری که واقعاً در حال حرکت نشان داده شده اند عبارتند از دوازده خدایی هستند که به دنبال حرکت دسته جمعی مردان، گام برمی دارند. شاید بتوان گفت که حرکت بعضی از این شکلها، نشان می دهد که تمام صف

۵. Paphlagonia ناحیه باستانی در آسیای صغیر کنار دریای سیاه - م.

6. Kiepert

7. Rmsay

۸. الهه باروری و زیبایی نزد فنیقی ها که مطابق ایشثار بابلی بوده است - م.

9. Garstang

واقعاً در حرکت است. اما این دوازده خدا را نمی‌توانیم تشخیص بدهیم، و شاید دلیل ویژه‌ای وجود داشته باشد که خواسته‌اند آنها را، طوری نشان بدهند که گویی در حال دویدن هستند. آنها هم چنین در تالار جنبی، (لوح ۱۴) دیده می‌شوند و در آنجا مسلماً بخشی از حرکت دسته جمعی راتشکیل نمی‌دهند.^{۱۰}

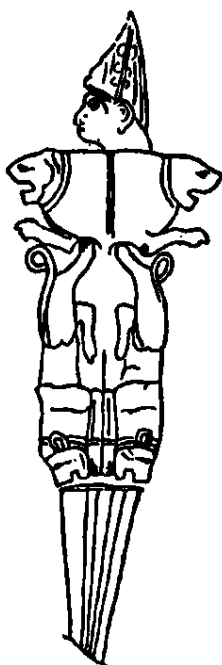
نکته دیگری که در مورد سبک هنری آنها باید گفت این است که خدایان در یازیلی‌کایا و نقاط دیگر، به شیوه بابلی‌ها و آشوری‌ها نشان داده شده‌اند و تنه آنها از مقابل، ولی سر و ساق پای آنها از نیمرخ، نشان داده شده است، و حال آنکه الهه‌ها را کاملاً (گاهی ناشیانه) از نیمرخ نشان داده‌اند. و این نکته درباره شکل‌های منظره پرستش در آلاجاهویوک به چشم می‌خورد. به نظر می‌رسد که این خود نوعی ابتکار در هنر شرقی بوده است.

درباره شکل بزرگ خدایی که روی ستون یکی از دروازه‌های بغازکوی حجاری شده است، پیش از این سخن گفتیم. این از بعضی جهات، زیباترین نقوش برجسته هیتیایی به شمار می‌رود، هر چند باز در این جا پیچ خوردن متداول تنه، را می‌بینیم. (لوح ۴). به سبب قالب‌گیری کامل سینه‌ها (پوشیده با طرحی از حلزونی‌های کوچک) است که بعضیها عقیده دارند این تصویر، نمودار یکی از آمازون‌ها است که زره‌ای از زنجیر بر تن دارد. اما اگر به مجسمه کوچک مفرغی که در بالا به آن اشاره کردیم، توجه کنیم و رسم متداول نشان دادن موی حیوانات مانند شیر ملطیه را (لوح ۲۷) در نظر بگیریم، می‌فهمیم که احتمال می‌رود که نگهبان دروازه، جنگجویی بوده که آن را تا کمر برهنه نشان داده‌اند، زیرا موی سینه نشانه نیرو بوده است. برجستگی که در آن، این نقش‌کننده شده است به اندازه‌ای بلند است که چهره به وضوح دیده می‌شود (لوح ۴ b). جنبه مشابه دیگری در یازیلی‌کایا به چشم می‌خورد، جایی که شکل‌های مرکزی در تالار بزرگ، به طور نمایانی، از زمینه بیرون آمده‌اند و سطحی دارند که بدقت قالب‌گیری شده‌اند.

یک شکل درخور توجه ویژه است، یعنی «خدای دشنه» در تالار جنبی یازیلی‌کایا

۱۰. به نظر می‌رسد که تالار جنبی، به منزله غسالخانه به افتخار یکی از پادشاهان به نام توده‌الیاس بوده که تندیس او روزگاری در کنار طغرای او در منتهی‌الیه فرو رفتگی دیوار قرار

(تصویر ۱۴). این نقش، دشنه‌ای را نشان می‌دهد که دسته آن به شکل چهار شیر خمیده است که سر دو تایی از آنها در جهت تیغه دشنه است، و حال آن که دو تایی دیگر به خارج می‌نگرند و پشت آنها به یکدیگر است (بخش خلفی بدن آنها را نشان نداده‌اند). یک تبر آهنین با دسته مشابه در رأس شمرا در سوریه یافت شده است و گفته‌اند شمشیری که در



تصویر ۱۴. خدا- دشنه از یازیلی کایا

یازیلی کایا طرح نقش آن نشان داده شده غنیمت جنگی بوده که آن را از دشمن سوریایی یا میتانیایی گرفته‌اند، چون دلیلی وجود ندارد که نشان دهد که هیتی‌ها، از این گونه شمشیرها استفاده می‌کردند. اما درباره سر انسان که بر روی همه طرح‌ها قرار داده می‌شد چه باید گفت؟ این سر دارای کلاه مخروطی شکل خدایان هیتیایی است، ولی سر مشابهی بر روی تبری که در رأس شمرا به دست آمده دیده نمی‌شود. با توجه به موقعیت، نقش واقع در پرستشگاه صخره‌ای، معلوم است که آن نقش خدایی را نشان

می‌دهد که شاید خدای زیرزمینی بوده است، زیرا بر طبق بعضی متون که اخیراً کشف شده است گروهی از خدایان زیرزمینی به صورت شمشیر نشان داده شده‌اند:

صخره‌های حجاری شده در قصر (۹) در آلاجا هویوک نوازندگانی را نشان می‌دهد که عود و نی لبیک می‌نوازند. همچنین شعبده‌بازها و نیز شبانی را نشان می‌دهد که گله خود را رهبری می‌کند (که شاید بخشی از مراسم دینی باشد که در آن گوسفندان را برای قربانی می‌برده‌اند)، و همچنین مناظر شکار در آن به چشم می‌خورد (لوح ۱۷). همه اینها ساده‌تر از هر چیزی است که تاکنون در سایر نقاط سرزمین هیتیایی، به دست آمده است. همچنین باید از عقاب دو سر یاد کرد که در کنار یکی از جانوران عجیب در همان محل حجاری شده است (لوح ۹). این موجود را که نشانه قومیت است (و تاریخی شناخته شده دارد) در زیر پای دو الهه در یازیلی‌کایا (تصویر ۸) می‌توان دید، و شاید جانور مقدس آنان بوده باشد. در آلاجا هویوک بقایای یک تصویر آدمی احتمالاً پادشاه را می‌توان دید که جانور مزبور آن را نگاه می‌دارد.

در ستون مقابل، تصویر ملکه‌ای دیده می‌شود. در ناحیه مرکزی سرزمین هیتیایی، نوعی حجاری را در نشان دادن جانوران عجیب و شیرهای دروازه‌های بغازکوی و آلاجا هویوک می‌توان دید (لوح‌های ۸ و ۹ و ۱۰) که در آنها لااقل بخشهای قدیمی حیوانات به طور کامل از صخره بیرون آمده است. البته نمی‌توان گفت که این حجاری‌ها کاملاً موفقیت آمیز بوده است. با وجود این، سرهای بعضی از این جانوران عجیب بدقت حجاری شده است و شاید گواه کمال مطلوب زیبایی زنانه در میان هیتیاییها را به دست دهد. یک نمونه مرحله میانه بین برجسته‌کاری، و حجاری که چهره در آن از هر سو پیداست عبارت است از تندیس عظیمی که اکنون در کنار تپه‌ای در فاسی‌لر^{۱۱} قرار دارد و (احتمالاً) تنها تندیس مورد پرستش هیتیاییها و مربوط به عصر امپراطوری است.

کمبود حجاریهای عظیم به این صورت، تا اندازه‌ای به وسیله تندیس کوچک زیبایی که از فلز ساخته‌اند جبران می‌شود، (لوح ۵ a) مرد جوانی را نشان می‌دهد که دامنی کوتاه پوشیده و کمربندی بر میان بسته، و احتمالاً چکمه‌ای به پا دارد، و بدین ترتیب، در مقیاس کوچکتر شبیه نگهبان بزرگ «دروازه» است. این جوان بدون تردید، کلاهی خودی بر سر داشته است. تندیس کوچک زیبایی از طلا که در لوح (b ۵) آورده شده نمونه

قابل توجهی از هنر زرگری است. این مرد قبایی با آستینهای کوتاه بر تن دارد و قبا تا نزدیک زانوی او رسیده است.

قلمزنی و حکاکی روی جواهر، در میان هیتی‌ها، پیوستگی زیادی با هنر مهر سازی استوانه‌ای شکل بین‌النهرین ندارد. مهرهای استوانه‌ای شکل هیتیایی کاملاً استثنایی هستند ولی طرحهای روی آنها، از طرحهای معمول نزد بابلیان اقتباس نشده است. نمونه مهر هیتیایی عبارت از یک مهر مخروطی است که روی آن، یک انگشتری قرار دارد یا روی آن یک برجستگی سوراخ شده است تا شخص بتواند آن را با ریسمان به خود بیاویزد، ولی مهرهای دیگری با شکلهای دیگر نیز یافت شده است. مهر را گاهی به صورت چلیک یا استوانه در می‌آورند. طرح دیگری را نیز در محیط مهر، علاوه بر آنچه که در پایانه آن مهر بوده است، نقر می‌کردند، یا گاهی به شکل مکعب بود که در آن صورت، چهار سوی آن کنده کاری شده بود (لوح ۲۱). در چنین مواردی، دسته جداگانه است و تقریباً شکل سه پایه با سر سوراخ شده به شکل چکش دارد. سطح کنده کاری شده اصلی معمولاً مسطح بوده ولی در بعضی موارد هم محدب بوده است مهرهای به شکل دکمه یا به صورت عدسی که دو سطح محدب داشته نیز به دست آمده است (لوح ۲۱b). یک نوع کمیابتر، عبارت از انگشتری برای مهر زدن بوده است.

طرحهای مهرهای موجود را با توجه به شمار فراوانی از آثاری که از آنها، روی لوحهای گلی جهت مهر زدن باقی مانده است می‌توان دید. به طور کلی، یک زمینه مرکزی وجود دارد که یک، دو، یا سه حاشیه تزینی یا کتابتی آن را دربر گرفته است. (البته اگر زمینه، بسیار وسیعی باشد). این حاشیه دربرگیرنده، و تزینی، ممکن بود به شکل حلزون، یا نوارها و قیطانه‌ای به هم تابیده، و رشته‌های بافته شده باشد. در مهرهای سلطنتی، نوشته‌هایی به خط میخی دیده می‌شود که نام پادشاه و گاهی جزئیات دیگر را به دست می‌دهد. زمینه مرکزی، در بیشتر موارد، دارای یک گروه علامت به خط هیروگلیف یا دارای نمادهایی است که نام مالک را می‌رساند. در قطعات باارزشتر، تصویر خدایی یا تصویر حیوانی که نماد آن خدا است دیده می‌شود. نمونه‌هایی در (تصویر ۱۵) آمده است که از آن می‌توان نتیجه گرفت که نقشها بیشتر شبیه نقشهای تندیسهای صخره‌ای و سایر نقوش برجسته بوده است. مهرهای سلطنتی بیشتر «طغرای پادشاه را زیر قرص خورشید بالدار نشان می‌دهد (تصویر ۱۶) بندرت در این مهرهای سلطنتی تصویرها یا مناظری می‌توان دید که نمادین نباشند. یک مورد آن ظاهراً

منظره در آغوش گرفتن است که در یازیلی‌کایا با آن آشنا شدیم و ظاهراً بر روی سه مهر موواتالیس دیده می‌شود (توجه داشته باشید که در اینجا خدا همان هوا - خدای ریشدار است، نه خدای جوانی که از شاه توده‌هالیاس در یازیلی‌کایا حمایت می‌کند) نقش مهر بر روی لوح سیمین عهدنامه با مصر ظاهراً نقش مهر مشابهی بود که شاه هات‌توسی‌لیس آن را به کار می‌برد، زیرا در متن مصری تصویری را نشان می‌دهد که به ستخ^{۱۲} (خدای طوفان نزد مصریان) شباهت دارد. این خدا شباهتی به خدای بزرگ هیتیایی داشته است. مهر سیمین تارکنده‌موس^{۱۳} خود پادشاه را با جامه‌کاهنی نشان می‌دهد (لوح ۲۰ b). این مهر هنوز یکی از کاملترین نمونه‌های قلمزنی و حکاکی نزد هیتیایی‌ها به شمار می‌رود. سه مهر استثنایی در لوحهای ۲۱ و ۲۲ آورده شده است. انگشتی زرینی که از آن به عنوان مهر استفاده می‌شد، نمونه‌ی زیبایی از استادی هیتی‌ها است، و رب‌النوع بالدارای را نشان می‌دهد که بر روی حیوان مقدس خویش ایستاده است. مهرهای استوانه‌ای و مکعب شکل از جمله مهرهای عادی نبودند. بر سطوح استوانه‌ای یا جانبی آنها، مناظر تشریفاتی تجسم می‌یافت که علی‌رغم بحث بسیار، هنوز نتیجه‌ای از آن حاصل نشده است. طرحهای روی بخشهای انتهایی این قطعات، ظاهراً آنها را به سنت هنری هیتیایی مربوط می‌سازد، ولی چون همه آنها از بازرگانان خریداری شده‌اند، منشأ آنها نامعلوم است. تنها استوانه دیگر از این دست، در آیدین^{۱۴}، در غرب آناتولی، خریداری شده که در آنجا نفوذهای دیگری در کار بوده است.

قلمزنی و حکاکی روی جواهر، در نزد هیتیاییها، پس از سقوط هات‌توساس، از رواج افتاد. دولت‌های سوریایی که بعداً بر سر کار آمدند، مهرهای استوانه‌ای را به کار بردند که از لحاظ شکل و ظاهر کاملاً به سبک بین‌النهرین است.

هنگامی که هات‌توساس سقوط کرد، در سرزمین میلید^{۱۵} (ملطیه) بود که سنت هنری هیتیایی به بهترین وجه، محفوظ ماند. بر روی یک سلسله نقوش برجسته آن محل، مناظری از جرعه افشانی بر خاک به افتخار خدایان، دیده می‌شود. این خدایان شبیه آنهایی هستند که در یازیلی‌کایا دیده می‌شوند. یک نمونه برجسته عبارت از تصویر ۱۷ است که پادشاه را با عصای سرکج نشان می‌دهد (بدون شال) و نوشابه‌ای به خدا -

12 . Setekh

13 . Tarkondemos

14 . Iydin

15 . Milid

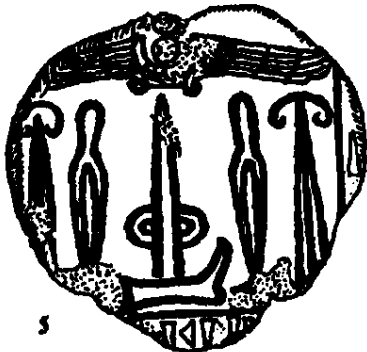
هوا تقدیم می‌دارد. این خدا به دو صورت ظاهر می‌شود، یکی در گردونه کهن خود که چرخهایی توپر دارد و دو گاونر آن را می‌کشند، و دیگری او را به حال ایستاده نشان می‌دهد که آذرخشی را پرتاب می‌کند. هنرمند ملطی در این منظره، تصورات مردم آناتولی و سوریه را درباره خدا - هوا با یکدیگر درآمیخته است. منظره کشتن مار، تازه است ولی یک اسطوره هیتیایی را نشان می‌دهد (تصویر ۱۲). نفوذ سوریایی بویژه در شماری از مناظر شکار با گردونه آشکار است (تصویر ۱۸). در مورد کماندار آلاجا هویوک (لوح ۱۷) می‌بینیم که وی پیاده است. این منظره شکار با گردونه که نخستین بار در هنر سوریایی آشکار شد، یکی از موتیف‌های مورد توجه در حجاری قصرهای آشوری گردید.

در کوهپایه‌های توروس، دولت کوچک سمثال^{۱۶} (اکنون زنجیرلی^{۱۷}) به همین ترتیب، سنت هنری هیتیایی را تا مدتی با موفقیت حفظ کرد. از زنجیرلی، چند شیر سنگی پر هیمنه باقی مانده است که بیشتر به سبک شیرهای سنگی دروازه بغازکوی است. این تندیسها جنهای بالدار هستند که مورد پرستش قرار می‌گرفتند و نظیر آنهایی بودند که در مدخل تالار جنبی در یازیلی‌کایا دیده می‌شوند. همچنین تندیس از خدا - هوای دیرین (لوح ۲۸) وجود دارد که در آن، (لااقل از لحاظ قبای کوتاه، کمربند و شمشیر و کفشهای نوک بالا) از سبک هات‌توساس الهام گرفته شده است، هر چند حالت آن شبیه حالت خدای بعل سوریایی است. ولی این سبک را می‌توان با سبک فاسی‌لر^{۱۸} مقایسه کرد. این کشور بزودی تحت استیلای یک سلسله آرامی درآمد، ولی آرامیها قومی بیابانگرد بدون سنت هنری بودند، و بنابراین عجیبی نیست که سبک هیتیایی در آنجا تا مدت‌ها ادامه یافته باشد.

در دولتهای شمالی سوریه، سنت هیتیایی با یک فرهنگ بومی تکامل یافته بر اساس اصل و منشأ بین‌النهرینی به رقابت پرداخت و در آنجا با آمیزه‌ای از سبکهای مختلف مواجه می‌شویم. شناخته‌تر از همه، هنر کرکمیش است که دو بار توسط باستانشناسان وابسته به موزه بریتانیا مورد کاوش قرار گرفته است. یک تندیس پرهیبت خدا - هوا در گردونه‌ای است که شیری آن گردونه را می‌کشد و تکامل چندین موتیف هیتیایی به شمار می‌رود. سر آدمی با کلاه مخروطی به طور ناهماهنگ به شانه‌های شیری بالدار وصل



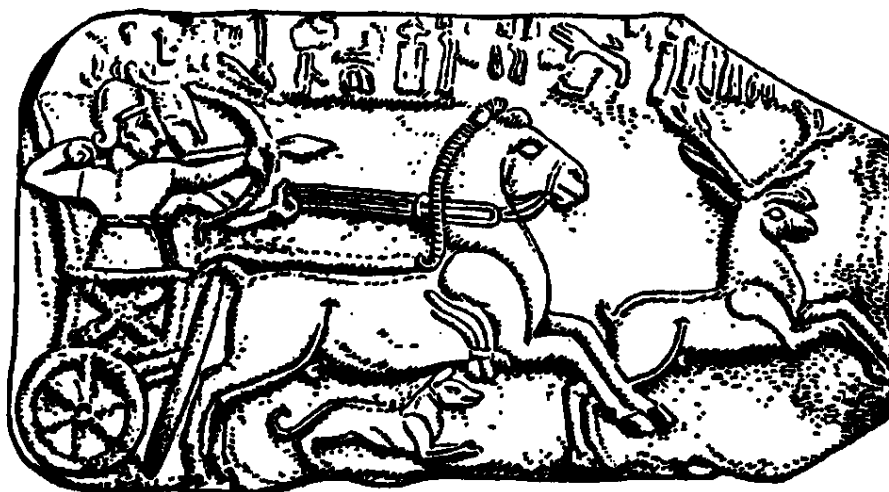
تصویر ۱۵. اثر مهرهای هیتیایی



تصویر ۱۶. اثر مهرهای سلطنتی



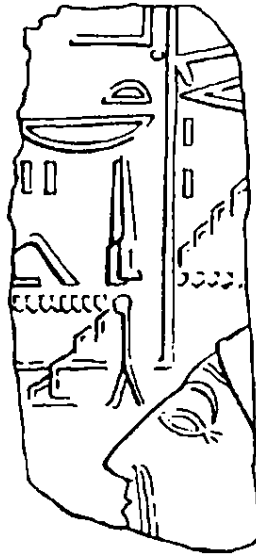
تصویر ۱۷. منظره جرعہ افشانی به افتخار خدایان، از ملطیه



تصویر ۱۸. شکار گوزن، از ملطیه



تصویر ۱۹. هیولای افسانه‌ای، از کرکمیش



تصویر ۲۰. تکه‌ای از بنایی مربوط به رامسس که چهره پادشاه هیتیایی (موواتالیس) را، در نبرد قادش نشان می‌دهد. موزه مصر، برلین، مجموعه ۱۹۶۷

شده است (تصویر ۱۹) تا احتمالاً جنبهٔ خدایی آن را نشان دهد. نظیر این تصویر را روی یک انگشتی طلا از قونیه دیده‌ایم (لوح ۲۲)، و آن را می‌توان با سر مشابهی بر روی «خدا-دشنه» از یازیلی‌کایا مقایسه کرد (تصویر ۱۴). در نقوش بسیاری از این محل هنوز قبای کوتاه، کمربند، و کفشهای نوک‌بالا دیده می‌شود. اما بر روی تصاویر بعدی، با وجود نوشته‌های هیروگلیفی هیتیایی، جامه عبارت از ردای حاشیه‌دار بلند آشوری با پوشش سر و کفش‌های صاف آشوری است. ضمناً توجه زیادی به موی سر و ریش و آن هم به سبک آشوری شده است. منظرهٔ شکار با گردونه بخوبی نمایش داده شده، و مناظر دیگری وجود دارد که در هنر هیتیایی، تازه بوده است. در سکجه‌گزو^{۱۹} نزدیک مرعش^{۲۰}، هر چند تندیسها متأخر است ولی بیشتر به سبک آشوری است. از سبک عجیب نشان دادن تصویر به صورت برجسته به شیوه‌ای که چهره را از کنار بتوان دید آثاری باقی مانده است.

حتی در کرانهٔ فرات در گزانا (اکنون تل حلف^{۲۱}) اندکی از سنت هیتیایی می‌توان دید. در اینجا تأکید بر جانوران شگفت انگیز بالدار و جنها است که نمونه‌هایی از آن را در هنر هیتیایی، در عصر امپراطوری بویژه بر روی مهرها، می‌توان یافت. اما بیشتر نمونه‌های هنری این امیرنشین دور دست از اصل و منشأ سومری و سوریایی اقتباس شده است. به طور کلی، استفاده از نقوش برجسته برای آرایش بخش سفلی دیوار یک جنبهٔ مهندسی است که هنر همهٔ این دولتهای وارث را با جنبهٔ هیتیایی در دورهٔ امپراطوری در هم می‌آمیزد (همانگونه که در آلاجا دیده می‌شود). با این تفاوت که در ساختمان‌های هزارهٔ دوم، هم در کرکمیش و هم در آلاجا، نقوش برجسته را روی قطعات عظیم کنده‌اند که در واقع، بخشی از ساختار دیوار به شمار می‌آید، و حال آنکه در دورهٔ نو-هیتیایی، تخته سنگهایی را که روی دیوار نهاده‌اند، کاملاً جنبهٔ تزینیی دارند. طرح کلی پرستشگاههای هیتیایی که شرح آن در بالا گذشت، به امیرنشینان سوریایی انتقال نیافت. این عقیده که سبک بیت هلانی^{۲۲} (یک خانه، دیدبانی دو طبقه باستون که با پله از آن بالا می‌رفتند و منتهی به تالار کوچکی می‌شد) که از یک جنبهٔ پرستشگاهی هیتیایی کهن الهام گرفته شده کمتر مورد قبول واقع گردیده است، زیرا که بررسی بقایای

19 . Sakje-gozu

20 . Marash

21 . Halaf

22 . Hilani

پرستشگاههای هیتیایی مورد بحث نشان داده که بیت هلانی مزبور بیشتر جنبه تخیلی داشته است. گذشته از این، عبارت «بیت هلانی» اکنون بر روی لوحه‌ای از ماری^{۲۳} قرار دارد که از قرن هجدهم پیش از میلاد باقی مانده، و خوانده شده است، در زمانی که آن بخش از آسیای صغیر که متعلق به هیتیایی‌ها بود هنوز هیچگونه نفوذ قابل توجهی در تمدن دشتهای سوربایی نداشته بود. بنابراین، به نظر می‌رسد که اینگونه بنا و نام آن هر دو دارای اصل و منشأ سوربایی بوده است.

پاره‌ای مسائل

پیدایی ناگهانی هنر تندیس سازی از سنگ، در آغاز دولت نو - هیتیایی ناگزیر ما را با پرسشی درباره اصل الهام آن مواجه ساخته است. گفته‌اند که هنر هیتیایی، به طور کلی، هیتیایی نیست بلکه حوریانی است، بر این پایه که بسیاری از جنبه‌های ویژه آن، به طور معمولتر در سوریه و خصوصاً در تل حلف یافت شده است تا ناحیه فلات. بر اساس این فرضیه، هیتیایی‌ها موتیف‌های اصلی هنر حوریانی را در قرن پانزدهم پیش از میلاد اقتباس کرده‌اند، آن هم در زمانی که حوریانی‌ها در دین و ادبیات هیتیایی نفوذ فراوان داشتند، و به خود هیتی‌ها می‌توان تنها بعضی ویژگیها و موتیف‌ها را در چارچوب سبکی نسبت داد که آن را تکامل بخشیدند، ولی اساساً نزد آنان بیگانه بود. ضعف این فرضیه در این واقعیت است که هنر قالبی^۱ را وابسته به دولتهای میتانیایی و حوریانی هرگز کشف نشده و بکلی فرضی است. تنها چیزی که داریم شماری مهرهای استوانه‌ای شکل است که اقتباسی از صنعت قلمزنی و حکاکی روی جواهر مرسوم در بین‌النهرین است و به طور مستقیم به نمونه‌های سومری بازمی‌گردد.

این که هیتیاییها بسیاری از موضوعات را از سوریه و به طور غیرمستقیم از نمونه‌های بین‌النهرینی اقتباس کردند، مورد انکار نیست. بهتر از همه، تصویر خدایی است که روی حیوان ویژه خود ایستاده و این سبکی است که تاریخی طولانی دارد. عقاب دو سر، جانوران افسانه‌ای، و بعضی از تصاویر غیر دینی از آلاجا هویوک نیز اصل و منشأ شرقی دارد. نفوذ مصری را نیز در تندیسهای ابوالهولها با سرآدمی که تحت تأثیر مصریان ساخته شده و در آلاجا و بغازکوی دیده می‌شود می‌توان یافت. اما نفوذ مصری بویژه در قرص خورشید بالدار، که بر فراز سر هر پادشاه هیتیایی قرار دارد، نیز مصری است و بخشی از «طغرا»ی پادشاه را تشکیل می‌دهد. این طغرا مظهر سلطنت در نزد مصریان به شمار می‌آمد. در نظر دولتهای سورایی و آناتولیایی، اعتبار سلسله هجدهم امپراطوری مصر، بسیار بود. به نظر می‌رسد که این علامت در آغاز، به توسط پادشاهان میتانیایی اقتباس شده و آن را می‌توان شبیه مظهر آسمان دانست که روی ستونی قرار دارد

(همانگونه که در ریگ ودا یاد شده است). پس هیتی‌ها آن علامت را نیز از سوریه گرفتند. که در آنجا با مظهر خورشید نزد بابلیان مشتبه شده بود. به همین سبب است که نماد هیتیایی دارای یک علامت خورشید درخشان ستاره مانند، به جای قرص مصری، است و نشان می‌دهد که چرا لقب پادشاه، «خورشید من» بوده است.

اما مناظر پرستش، و بالاتر از همه تصویر پادشاه در آغوش خدای حامی او، به طور مسلم یک ابتکار هیتیایی است. با وجود این، استفاده از این موتیف‌ها، برای نقوش برجسته شاید جنبه ثانوی داشته است، زیرا آنها را روی مهرها نیز می‌توان دید. شاید هم الهام بخشان اصلی این عقاید را در میان مهرسازان هیتیایی بتوان یافت، که آثارشان، همان گونه که دیدیم، از روزگاران پیشین باقی مانده است.

مسئله دیگری که باید در اینجا مورد بحث قرار گیرد، انواع چهره‌های آدمی است که بر روی این یادمانها نشان داده شده‌اند. مسئله بر سر این است که قیافه هیتی‌ها چگونه بوده است؟ از بیشتر شکلهای بومی که کمتر آسیب دیده‌اند چنین بر می‌آید که آنان دارای بینی عقابی یا منحنی و چانه‌ای کوچک ولی محکم بوده‌اند. نمونه‌های آنها عبارتند از ۱ - «نگهبان دروازه» (لوح ۴)، ۲ - تندیس کوچک زرین (لوح ۵ b)، ۳ - پادشاه در آلاجا هوبوک (لوح ۱۶)، ۴ - نقش برجسته توده‌الیاس چهارم، یازیلی‌کایا شماره ۶۴ (۱ - آکورگال^۲، در کتاب هنر هیتیایی، لوح ۱۹)، ۵ - ابوالهولها در بغازکوی (همان کتاب، تصویر ۶۸؛ چهره جانور دیگر، لوح ۱۰، آسیب دیده است). بر روی یادمانهای مصری، که بدقت ساخته شده‌اند، بینی دراز و منحنی نیز یک جنبه مشخص کننده است (مانند لوحهای ۲ a و ۳، و تصویر موواتالیس، تصویر ۲۰).

به نظر می‌رسد که پیشانی آنها، به عقب متمایل گشته است. اما در این جا یک گونه دیگر داریم که از نیمرخ و با بینی کوچک و کج نشان داده شده است (لوح ۲ b) هیأت غرور آمیز این دو اسیر نشان می‌دهد که آنها متعلق به یک طبقه اشرافی بوده‌اند. اما تصویر ۲۰ نشان می‌دهد که شاه موواتالیس همان قیافه را داشت که برادر زاده‌اش توده‌الیاس، ولی به صورتی مبالغه آمیز. اما به نظر می‌آید که این فرضیات بر اثر کاوشها تأیید نمی‌شود. بررسی مجموعه‌هایی که در چندین محل در آناتولی به دست آمده نشان می‌دهد که در هزاره سوم، جمعیت بیشتر دارای کله دراز و تعداد کمی افراد با کله‌های

پهن بوده‌اند. در هزارهٔ دوّم، نسبت کلهٔ پهن تا حدود پنجاه درصد افزایش یافت. ولی در هیچ هزاره‌ای، این عنصر «ارمنی مانند» کله پهن وجود ندارد. آن را می‌توان از نوع آلپی^۳ دانست که در آن، انسانها سرهای بسیار پهنی داشته‌اند با پشت سر صاف.

محال است که بتوان این واقعیات را با یادمان‌ها تطبیق داد. اگر اختلاف محدود به آناتولی بود، در آن صورت، می‌توانستیم تصور کنیم که، مجموعه‌های نسبتاً کمی که در آنجا از دل خاک بیرون آمده، واقعاً نشان مردم آنجا نبوده است. ولی همان تناقض را در ایران و عراق می‌بینیم که در آنجا بقایای مجموعه‌ها به مراتب بیشتر است. بنابراین؛ مسأله تاکنون حل نشده است.

تصویرهای مصری (لوحهای ۲ و ۳) انواع گونه‌های آرایش مو را نشان می‌دهد. به‌طور کلی، به نظر می‌رسد که مو را به صورت توده‌ای دراز پشت گردن خود باقی می‌گذاشتند و آن را یا با بند می‌بستند یا رها می‌کردند. گاهی نیز جلو سر را می‌تراشیدند. در یک تصویر نشان داده شده که تمام سر را تراشیده و فقط یک دسته موی کوتاه پشت گردن باقی گذاشته‌اند. ضمیمهٔ دراز در پشت کلاهخود تندیس کنار دروازهٔ بغازکوی، گیسوی بافته نیست، بلکه متصل به کلاهخود است. اما به نظر می‌رسد که گیسو از زیر کلاهخود بیرون آمده و روی شانه افکنده شده است. در تصویر بعدی از زنجیرلی، بوضوح یک گیسوی بافته یا توده‌ای از مو می‌توان دید (لوح ۲۸). همه هیتیاییهای روی یادمانهای مصری، صورتهای خود را تراشیده‌اند، غیر از آنهایی که در واقع از متفقین سوریایی هستند. یادمانهای خود آنها از دورهٔ امپراطوری، این نظریه را تأیید می‌کند. هر چند قابل توجه این است که خدا - هوای دیرین را با ریش نشان داده‌اند (لوح ۲۸ و تصویر ۱۷) و یادمانهای بعدی نشان می‌دهد که رسم ریش گذاشتن از سوریه به سراسر آناتولیا گسترش یافت.

نتیجه

تمدن هیتیایی بیش از همه از لحاظ جنبه‌های مربوط به طبقه حاکمه، یعنی در نبوغ نظامی، سازمان سیاسی، قانونگذاری، و دادگستری پیشرفته بود. ادبیات و دین، اگرچه جنبه‌های جالب توجه بسیار داشت، به صورت ابتدایی باقی ماند و از عناصر حوریانی و حاتیایی جمعیت بهره گرفت. در عهد «سلطنت قدیم»، پادشاه در وهله اول رهبر نظامی ملت به شمار می‌آمد، و بعدها بود که وظایف مذهبی او حایز اهمیت شد. در مورد هنر، می‌توان گفت که هیتیاییها از خود تا اندازه‌ای نبوغ نشان دادند، ولی حتی در این جا، هنر ماهرانه‌ای که در اواخر امپراطوری بر روی صخره‌ها تجلی می‌کرده احتمالاً مورد تشویق فرمانروایان قرار می‌گرفته است.

هنوز مسایل جالب توجهی لاینحل مانده است، مانند تاریخ و مسیر مهاجرت نخستین اقوام هندواروپایی به آسیای صغیر، اصل و منشأ خط میخی هیتیایی، نوشته‌های هیروگلیفی و شناسایی کامل خط اخیر، و رابطه تاریخی مجموعه قوانین هیتیایی با مجموعه‌های قوانین بین‌النهرین، و بالاتر از همه، ترسیم یک نقشه آسیای صغیر وابسته به هیتی‌ها، که شرح کامل جنگهای پادشاهان هیتیایی را مشخص کند. امید می‌رود که در کاوشهای بغازکوی، و شاید نقاط دیگر، لوحهای بیشتری به خط میخی کشف شود تا این مسایل عمده و جزئیات بیشماری را که در باره آنها اطلاعات بسیار کمی داریم روشن گردد.

فهرست پادشاهان هیتیایی

نام	تاریخ‌ها (پیش از میلاد)	رابطه با آخرین پادشاه
پیت خاناس (از کوسارا)		
آنیتاس (از کوسارا)		پسر

سلطنت قدیم

۹	۱۶۸۰ - ۱۶۵۰	لابارناس اول
پسر	۱۶۵۰ - ۱۶۲۰	لابارناس دوم = هات توسی لیس اول
فرزند خوانده	۱۶۲۰ - ۱۵۹۰	مورسی لیس اول
برادر زن *	۱۵۹۰ - ۱۵۶۰	هاتی لیس اول
داماد	۱۵۶۰ - ۱۵۵۰	زیدانتاس اول
پسر	۱۵۵۰ - ۱۵۳۰	آموناس
پسر (۹)	۱۵۳۰ - ۱۵۲۵	هاز یاس
برادر زن *	۱۵۲۵ - ۱۵۰۰	تلی پینوس
		تهور والیس (۹)
۹	۱۵۰۰ - ۱۴۲۰	آلوا مناس
		هاتی لیس دوم
		زیدانتاس دوم
		هوز یاس دوم
		موواتالیس اول (۹)

امپراطوری

۹	۱۴۲۰ - ۱۴۰۰	تودهالیاس اول (۹)
۹	۱۴۰۰ - ۱۳۹۰	هات توسی لیس دوم (۹)

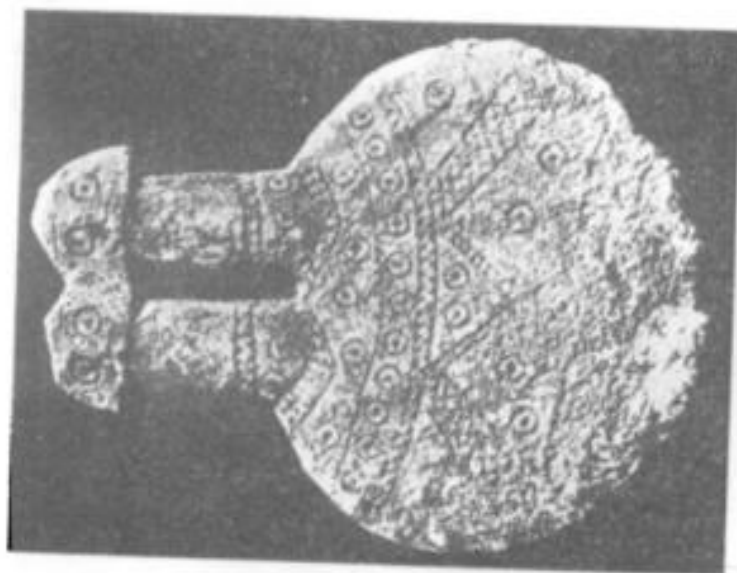
؟	۱۳۷۰ - ۱۳۹۰	توده‌الیاس دوّم
پسر	۱۳۵۵ - ۱۳۷۰	آرنووانداس اوّل
پسر	۱۳۴۴ - ۱۳۵۵	توده‌الیاس سوّم
پسر	۱۳۲۲ - ۱۳۴۴	سوپی لولیوماس اوّل
پسر	۱۳۲۱ - ۱۳۲۲	آرنووانداس دوّم
برادر	۱۲۹۵ - ۱۳۲۱	مورسی لیس دوّم
پسر	۱۲۷۱ - ۱۲۹۵	موواتالیس دوّم
پسر	۱۲۶۴ - ۱۲۷۱	اورحی - تسحوب
عمو	۱۲۳۹ - ۱۲۶۴	هات‌توسی لیس سوّم
پسر	۱۲۰۹ - ۱۲۳۹	توده‌الیاس چهارم
پسر	۱۲۰۵ - ۱۲۰۹	آرنووانداس سوّم
برادر	؟ - ۱۲۰۵	سوپی لولیوماس دوّم

یادداشتی بر فهرست پادشاهان هیتیایی

رابطه پیت خاناس و آنتاس با سلطنت قدیم هات توساس ناشناخته است. همه تاریخها تقریبی است، ولی دو تا از آنها بترتیب با حوادث بابل و مصر به طور مستقیم رابطه دارند. مرگ مورسی لیس اول اندکی پس از حمله او به بابل اتفاق افتاد که باعث سقوط سلسله اول بابل شد؛ مرگ سوپی لولیوماس اندکی پیش از چهار سال پس از مرگ توت غنح آمون روی داد. تاریخهای «سلطنت قدیم» را باید بر طبق طول متوسط یک نسل از زمان وفات مورسی لیس اول به بعد بکلی بازسازی کرد. تاریخهای امپراطوری را تا اندازه ای می توان با تواریخ همزمان تعیین کرد که در اینجا نمی توان آنها را توضیح داد. تاریخهای مربوط به امپراطوری، متکی بر تاریخهای فراعنه مصر است که توسط ک. کی چن* در کتاب High Middle or low? فراهم آمده است. و همچنین در باره تواریخ پادشاهان آشوری از کتاب Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes 71(1979), 19-38 استفاده شده است.



۱. a. تندیس کوچک مفرغی از بغاز کوری، موزه دولتی برلین



۱. b. تندیس کوچک از کول تپه



۲. ا. اسیران هیتیایی بر روی پادمانهای مصری



۲. ب. از آرامگاه هارم هاپ، موزه ملی آثار باستانی، لایدن



۳. گردونه رانان هیتیایی، نشان داده شده توسط مصریان



۴. نقش «دروازه پادشاه»، بغازکوی



۵. تندیس کوچک مفرغی،
موزه دولتی برلین



۵. تندیس کوچک زرین، موزه بریتانیا



۵. تندیس کوچک سربی، از کول تپه



۶. بغازکوی، منظره آرامگاه پایین



۷. بغازکوی، دیوار و حصار جنوبی



۸. بغازکوی، دروازه شیر



۹. آلاجا هوپوک، حیوانات عجیب افسانه ای

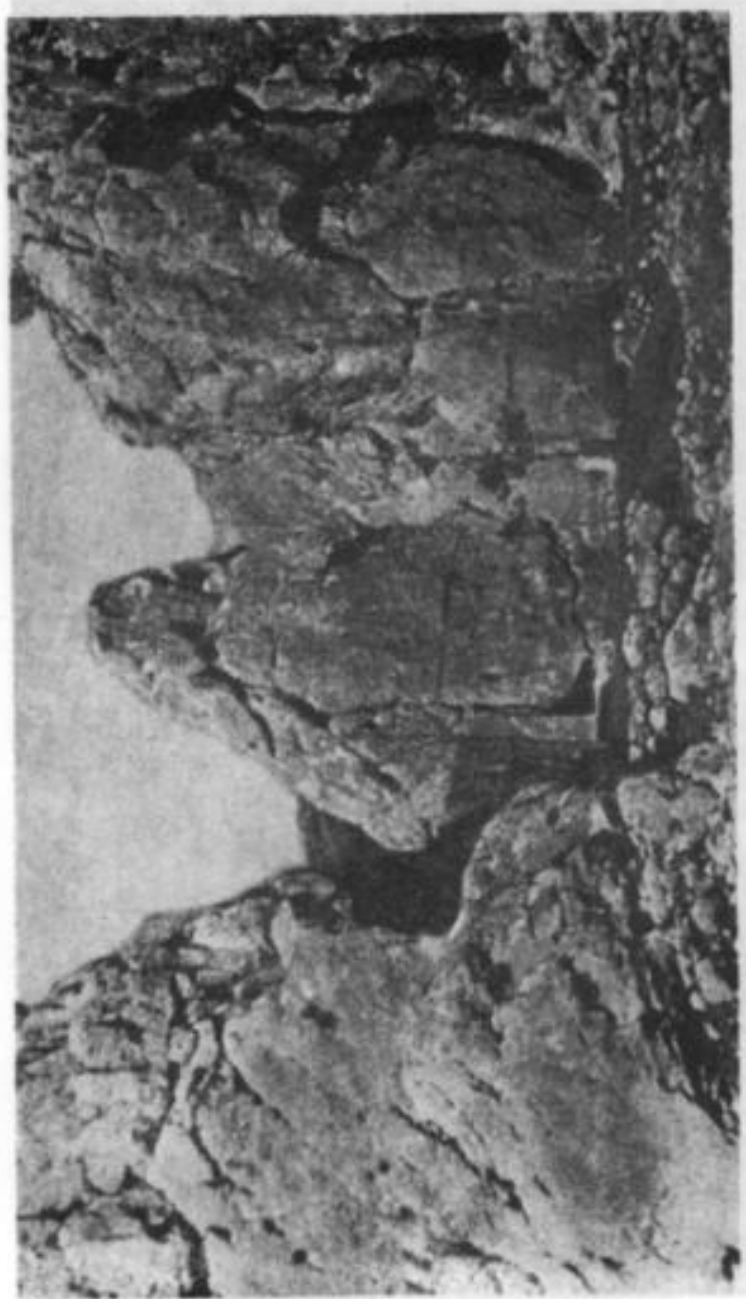


۱۰. بغازکوی، جانور عجیب افسانه ای از برقاپو



۱۱. بغازکوی، دروازه خلفی و راهرو

۱۲. یازلیک کاپا، منظره راهروی بزرگ





۱۳ ب. یازیلی کایا، حرکت دسته جمعی خدایان



۱۳ ا. یازیلی کایا، گروه مرکزی



۱۴. یازیلی کایا، بخشی از تالار جنبی



۱۵. یازیلی کایا، نقش برجسته در تالار جنبی



۱۶. آلاجاهویوک، پادشاه و ملکه در حال پرستش گاونر



۱۷. آلاجهویوک، شکارگراز



۱۸. نقش برجسته در گاوورکالسی (کافر قلعه)



۱۹. نقش برجسته در سربکلی



۲۰. پایه سنگی از بغازکوی



۲۰. مهر تارکنده موس



۲۱. مهرهای مکعبی شکل هخامنشی



۲۱. مهرهای عُدسی شکل هخامنشی



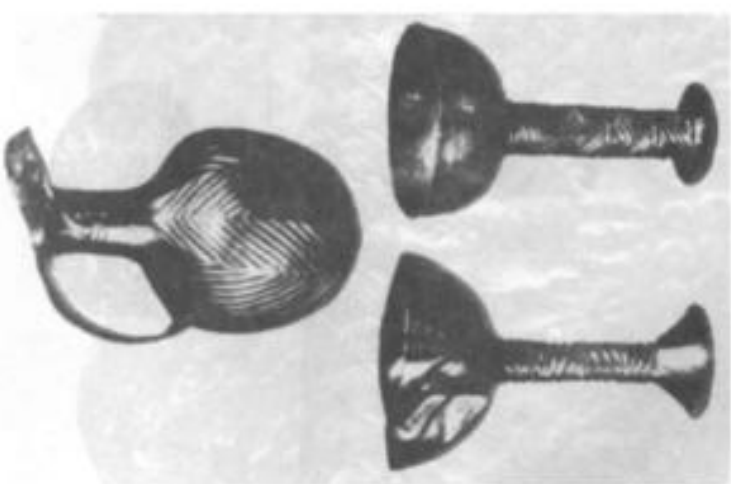
۲۲. اثر مهر استوانه ای هیتیایی



۲۲. انگشتری زرین، خریداری شده در قونیه



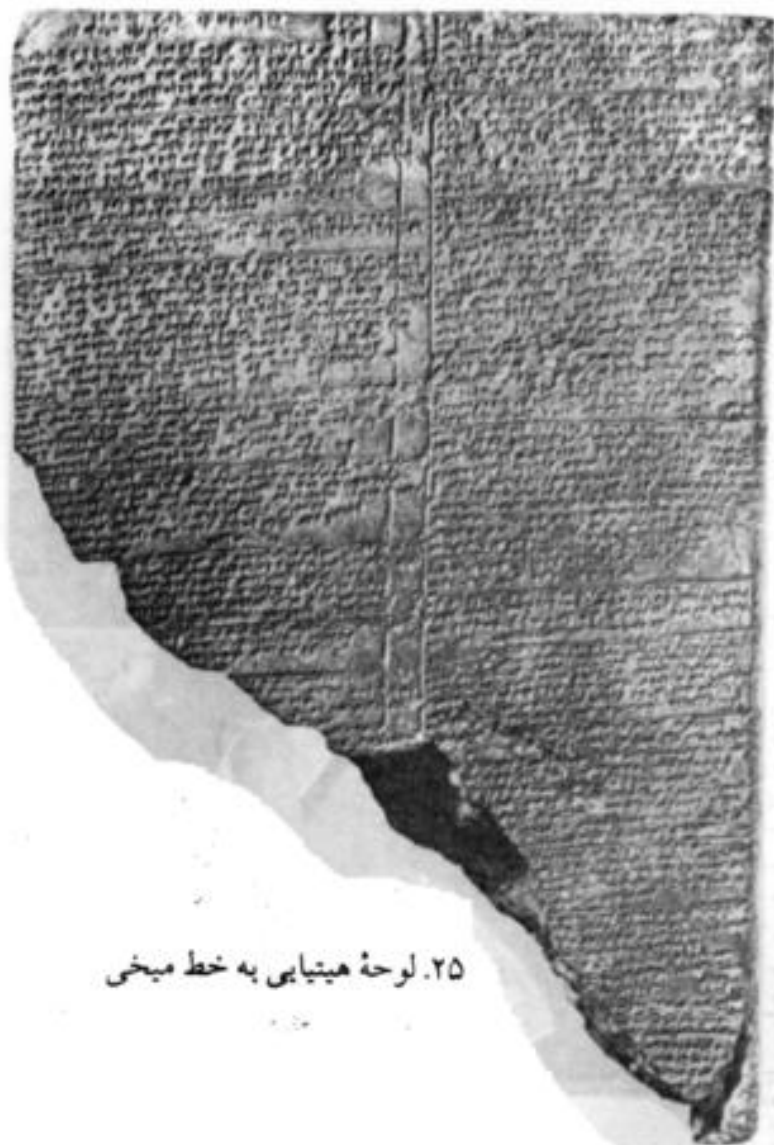
۲۳. ظروف زرین، از آلاجا هوپوک، دوره پیش - هیتیایی



۲۳. ب. ظرف آبخوری هیتیایی، از قره هوپوک البستان



۲۴. ظروف سفالین از کول تپه



۲۵. لوحه هیتیایی به خط میخی



۲۶. سنگ‌نوشته هیتایی به خط هیروگلیفی



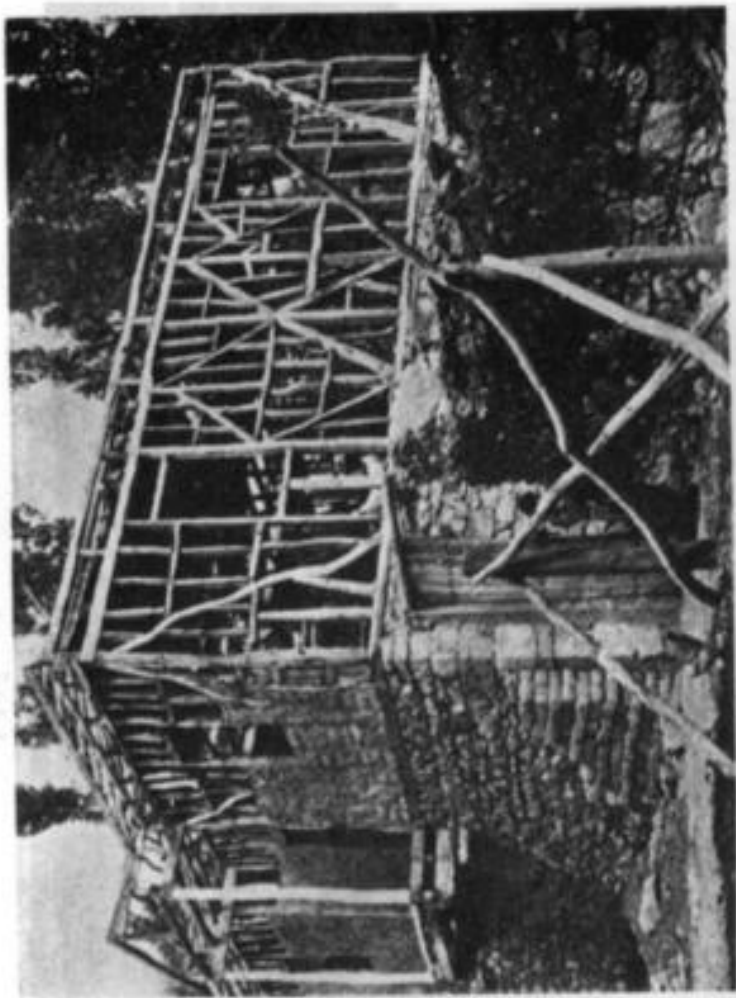
۲۷. شیر از ملطیه



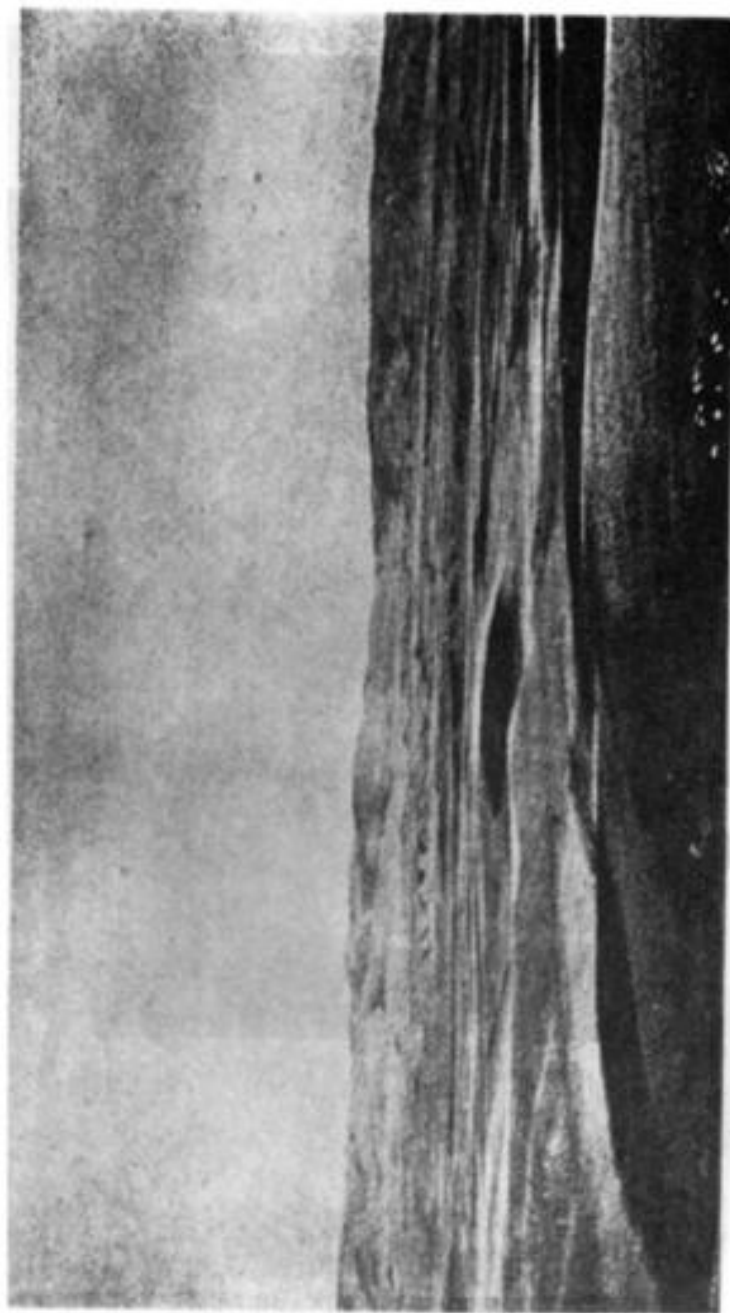
۲۸. نقش خدا - هوا، از زنجیرلی، موزه دولتی برلین



۲۹. نقش برجسته از قره تپه، نوازندگان و رقصنده



۳۰. خانه ای در آناتولی در دست ساختمان



۳۱. دشت مرکزی آناطولی



بولکار مادن و کوههای نوروس

آبا (=آینا)	۳۳	آخای وی یا	۵۱
آبزو (دریای پایین)	۱۸۷	آخایی	۱۶۲، ۵۰، ۲۵
آبزووا (شهر)	۱۸۷	آخایی یا، آخای ئیا	۵۱
آینا (شهر)	۲۸	آخیلوس (=آشیل)	۱۶۱
آپزیسنا (خدا)	۱۳۲	آداد - نیراری (پادشاه آشور)	۴۳، ۴۲
آپوس	۱۸۸	آدانا (قوم؛ شهر باستانی)	۱۲۷، ۴۱
آپلودوروس	۱۸۸	آدانا وانایی	۱۲۷، ۴۱
آتاری سیاس	۵۰، ۴۵، ۲۶، ۲۵	آدونیس (خدا)	۱۸۲، ۱۳۴
آتاریما (شهر)	۴۷	آرااونا (ناحیه)	۲۶
آتانیا (نام هیتیایی شهر آدانا)	۴۱	آزارات	۴۰
آتپاس	۴۸، ۴۷	آرامی (قوم، زبان)	۲، ۴۱ - ۴۳، ۵۵
آتریوس	۱۶۱، ۴۶		۱۹۹، ۱۲۶
آتیس (خدا)	۱۸۲، ۱۳۴	آرانزاخ (= رود دجله)	۱۸۸، ۱۸۴
آحی یا (سرزمین)	۴۵، ۲۵	آرباد (شهر، دولت)	۴۴، ۴۳، ۴۱، ۳۹
آحی یاوا (= آن سوی دریاها)	۵۳-۴۵	آرتاتاما (پادشاه میتانی)	۲۸
آخایا	۱۰، ۴۴، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۱۶۱	آرتره اوس	۱۰
آخایایی	۵۱، ۵۰، ۴۵	آرتمیس	۱۸۳
آخای وا	۵۱	آرزاوا (ناحیه)، آرزاوایی (زبان)	۵، ۶

آشور، آشوری ۲، ۳، ۷، ۸، ۱۸، ۱۹، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۴۹، ۶۳، ۷۱، ۷۷، ۸۲، ۹۴، ۹۷، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۱۳	۱۶، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۳۰-۳۲، ۳۷، ۵۵، ۶۹، ۷۱، ۱۱۰-۱۱۳، ۱۲۷
آشور - اوبالیت (پادشاه آشور) ۲۸	آرکامی (آلت موسیقی هیتیایی) ۱۴۹
آشور - نصیر - پال (شاه آشور) ۴۲	آرگیس تیس (پادشاه اورارتو) ۴۳
آشوری - کاپادوکیایی ۷۸	آرماتانا (سرزمین) ۲۶
آشیل ۱۶۱	آرنو وانداس (شاه) ۶، ۲۴، ۲۶، ۳۰
آفرودیت (الهه عشق و زیبایی) ۱۸۵	۳۶، ۴۵، ۸۳، ۲۱۲
آکتو ۱۵۱	آریایی ۲۵، ۱۰۲، ۱۲۵، ۱۲۶
آلاجا، آلاجاهویوک ۴، ۱۳، ۶۱، ۱۳۱، ۱۴۵، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷	آرینا (شهر مذهبی) ۱۳۴
آلاسیا (= قبرس) ۳۷، ۴۵، ۵۰، ۵۱، ۸۳	آرینا (الهه خورشید) ۱۰۶، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۹
آلالاخ (= عطشانه) ۲۸	آزاتی واتاس ۴۱
آلاکساندوس (شاه ویلوسا) ۳۲، ۵۴	آزی (دولت؛ ناحیه) ۲۶، ۲۷، ۱۱۰، ۱۱۱
آلالو (سلطان آسمانی) ۱۸۴، ۱۸۵	آزی رو (فرمانروا) ۶۹
آلبی (نژاد) ۲۰۸	آزی - هایاسا (دولت) ۳۱، ۳۲
آلتانا (شهر) ۱۰۵	آزی یاس ۷۷
آلووامناس ۲۱۱	آستانا (ناحیه) ۲۸
آلیاتس (شاه لودیه) ۲۶	آستارته (الهه باروری فینیقی) ۱۹۳
آمازونها (زنان جنگجوی آسیای صغیر) ۱۹۲، ۱۹۴	آسم هویوک (شهر) ۱۳
آمانوس ۴۲	آسووا (سرزمین) ۲۴، ۵۳، ۵۴
آمکا (سرزمین) ۵۷	آسیا ۵۳
آمنوفیس ۵، ۲۵، ۱۲۱	آسیای صغیر (= آناتولی) ۴، ۷، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۲۶، ۳۸، ۵۰-۵۳، ۷۵، ۷۸، ۹۶، ۱۰۱، ۱۱۶، ۱۲۷، ۲۰۵، ۲۰۹
	آسیای غربی ۷۱، ۱۰۱، ۱۰۲
	آشراهی تاشی (جشن) ۱۵۴
	آشرتو (الهه) ۱۸۸

آمورو (سرزمین)	۳۶، ۴۳، ۴۸، ۵۱	الف	
آموری ها	۶۸، ۶۹، ۱۵۴	ا آ (خدا)	۱۳۳، ۱۳۹، ۱۸۷
آموق (دشت)	۳۹	ا آکورگال	۲۰۵
آموناس (شاه)	۲۱۱	ابراهیم (پیامبر)	۱، ۳، ۵۵
آمی سوس (= سامسون)	۱۷	اته اوکلس	۱۰، ۴۴، ۴۸
آناطولی، آناطولیا، آناطولیایی	۴، ۱۲	احیملک	۴۲
	۱۵، ۱۸، ۲۴، ۲۵، ۴۴، ۴۹، ۵۳، ۵۵	اختاتون (فرعون مصر، مصلح مذهبی)	۵، ۲۹، ۳۲
	۵۸، ۶۳، ۷۷، ۷۸، ۸۲، ۸۳، ۱۰۳	ادونیان (قوم)	۲
	۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۷	ادینی	۴۳
	۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۸۹	ارجیست داغ (کوه، آرگایوس باستانی)	
	۱۹۱، ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸		۱۶
آتو (خدای بین النهرین)	۱۳۳	اردن	۵۶، ۲
آنتی تورو (رشته کوه)	۵، ۱۶	ارض موعود	۱
آنخون آمون	۲۹، ۳۰	ازمیر	۴
آندرسن	۵	اژه (دریا)	۱۵، ۴۹، ۵۱
آندره اوس	۱۰، ۴۶، ۴۸	اسپارت (ناحیه)	۵۴
آنو (خدا)	۱۳۳، ۱۸۴، ۱۸۵	استرابون	۶۷
آنیتا	۱۹	استرتوانت	۱۱
آنیٹاس	۱۹، ۲۰، ۷۸، ۱۶۳، ۱۶۵	استفانوس	۵۴
	۲۱۱، ۲۱۳	اسرائیل، اسرائیلی، اسرائیلیان	۱، ۲
آنی تیس	۷۷		۳، ۴۰، ۵۵، ۵۶
آنی یاس (شاه آزی)	۱۱۰	اسکندرون (خلیج)	۳۹
آوارنا (ناحیه)	۴۹	اشرا	۱۴۵
آیدین (ناحیه)	۱۹۸	اشیرتو	۱۴۵
آیولیایی	۴۸، ۵۳	اکد، اکدی، اکدیها	۵، ۶، ۹، ۱۸، ۲۲
آبی (کاهن)	۳۰		۷۰، ۷۲، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۶
آبی رااو (جشن)	۱۵۴		۱۴۵، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۵

۶۰، ۱۱۱، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۱۲	اگر (دستگاه حمل ابزار محاصره) ۱۰۶
۴۸، ۱۰	الکساندروس (پاریس، شاهزاده تروا)
۴	۵۴
۱	الکساندروس - پاریس ۵۳
۱۷۳، ۱۰۶، ۲۱	إل کونیرسا (شهر آشرتو «الهه») ۱۸۸
اوروتس (رود) ۲، ۲۷، ۳۲، ۴۳، ۵۵	المپ (کوه) ۱۸۵
۱۰۶	المینا ۴۳
۴۲	الیشر (ناحیه) ۱۶۳، ۱۰۸، ۱۲
۱۸۲، ۱۳۴	امپراطوری ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۳۰، ۳۲
۶۸	۳۳، ۳۸، ۴۰، ۴۴، ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۵۵
اوکتوری (توده هیزم برای سوزاندن جسد) ۱۶۰	۵۸، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۸۳، ۱۰۱
۹۰	۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۶
اوکوراس (رهبرده نفره)	۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۶۳، ۱۷۲
اوگاریت - رأس شمرا	۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۰۶
اولی کومی (آواز) ۱۸۶، ۱۸۴، ۱۷۲	۲۰۹، ۲۱۱
۱۲۳	اموری، اموریان ۱، ۲، ۲۲، ۵۶، ۱۰۱
۱۸۶	امورو (سرزمین) ۲۸
۴۴، ۴۳، ۳۹	انطاکیه ۱۸۶، ۱۳۸
۱۰	انلیل (خدای سومری - بابلی) ۱۳۳
۵۲	۱۸۴، ۱۸۷
۱۷۳	او - ای - لو - شی - یا ۵۴
۱۸۶	اوئی لوشا ۵۴
۱۲۷	اوپلوری ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۴
۱۴۵	اوحا - زیتیس ۱۱۲
۷۳، ۳۶، ۲۷، ۲۶	اودا (= هوده باستانی) ۱۳۲، ۲۶
ایشتار (= عشتار «الهه») ۳۵، ۱۳۲	اورارتو (= آارات) ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۱۲۱
۱۷۰، ۱۶۰، ۱۵۲، ۱۴۵، ۱۳۹	اورانوس (= آسمان) ۱۸۵
۱۸۸، ۱۸۶	اورحی - تسحوب (شاه) ۳۳، ۳۵

ایشتوندا (دولت - شهر)	۳۹	۱۷۵
ایکیزتپه	۱۳	بوسرت
ایلو یانکاس (اژدها)	۱۴۸، ۱۳۱	بوعز
ایلیاد	۱۶۰، ۳۳	بولکار
ایلیوس (تروا)	۵۴	بهادرالکیم
ایناراس (الهه)	۱۷۶	بیلس (بندر فنیقیه)
ایندرا (خدا)	۱۲۶، ۱۰۲	بیت آدینی (شهر)
اینی تسحوب (پادشاه)	۴۰	بیت آگوسی (شهر)
ایوارو (به هیتیایی : جهیز)	۹۷	بیت گاباری
		بیتل
		بیت هلانی (خانه دیدبانی)
		بیزانس
		بیسان (در فلسطین)
		بین النهرین، بین النهرینی
		بینو
		پ
		پاپادیلماه
		پاتروکلوس
		پاتینا (شهر)
		پارسوهاندا (ناحیه)
		پارکالا
		پاریس (شاهزاده ایلوس)
		پاریسو (واحد اندازه گیری)
		پافلاگونیا
		پالا (استان)
بابل (= کاردونیاش باستانی)، بابلی، بابلیان	۵، ۶، ۹، ۲۲، ۳۵، ۴۸، ۴۹، ۷۱، ۷۹، ۸۲، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۱۳	
بعل (خدا)	۱۹۹، ۱۹۳، ۱۵۲	
بغازکوی	۴، ۶-۸، ۱۲، ۱۵-۱۷، ۵۸	
	۷۱، ۷۲، ۸۴، ۸۵، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۸	
	۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۰	
	۱۳۹، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۷۵، ۱۸۱	
	۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۰۸	
بلاینه (پالای باستانی)	۱۲۸	
بنی اسرئیل	۵۶	
بورک هارت	۳	
بوروتی (طبقه ای از زنان)	۱۵۱	
بوروش خاتوم (شهر باستانی)	۱۳، ۱۸	

ت	۴۳	بالاشتو (ناحیه)
تآبارنا (لقب شاهان هیتیایی) ۶۰،	۱۲۸، ۱۲۶، ۱۲۱، ۱۸	پالایی (زبان)
۱۷۰، ۱۶۶	۵۰	یامفیلیا (ناحیه)
تآبال (= توبال در تورات) ۴۴، ۳۹	۶۴، ۶۳	پانکوس (= همه جامعه)
تآبالی (زبان) ۱۲۵	۲۰	پرووا
تآپیکا (شهر باستانی هیتیایی) ۱۳	۱۶۲	پریام (قصر)
تآرحونت، تآرحوتتا (خدا - هوا) ۱۲۰،	۱۶۱	پلئوس
۱۳۵، ۱۳۳، ۱۲۸	۲	پنتااور (شاعر مصری)
تآرحون تآسا (شهر) ۶۸، ۳۶، ۳۴، ۳۳	۵	پوخشتاین
۱۲۰	۶۲، ۳۵، ۳۴	پودوچپا (ملکه، کاهنه)
تآرکنده موس (شاه) ۱۹۸، ۸	۱۹۳، ۱۳۷	
تآرناوی ۱۵۱	۷۸، ۱۸	پوروس خاندان
تآرو (خدا-هوا و، همسر خدا-	۱۴۸	پورولی (جشن مربوط به زمین)
خورشید) ۱۳۴	۱۴۸	پورولیا (جشن)
تآ - رو (او-) ای - شا ۵۳	۱۸۸، ۴۳	پوسائیدون
تآ - روئی - یا ۵۴	۷۹	پوتوس
تآروگا (ناحیه) ۱۷۶	۲۹	پیاسی لیس (پادشاه کرکمیش)
تآروویسا ۵۳	۳۲، ۳۰	
تآرویا ۵۴	۵۳، ۵۲، ۴۹، ۴۶	پیاما - رادوس
تآرویا ۵۳	۱۰۶	پیتا پاراس (شهر)
تآس می سو (دستیار خدا-هوا)	۱۰۶، ۱۰۵	پیتا گاتالیس
۱۸۶، ۱۸۴	۲۱۳، ۲۱۱، ۱۹	پیت خانان، پیت خاناس
تآسی میس (خدا) ۱۳۳	۱۸۵	پیتو (دلفی)
تآمال کیا ۶۴	۲۳	پیراموس
تآلان ۴۲	۲۰	پیروا
تآواگالاوا ۴۷	۱۸۳	پیرواس
تآواگالاواس (شاه) ۵۳، ۵۰، ۴۶	۱۸۹، ۱۲۱، ۱۲۰	پیش - هیتیایی
تآوانآناس (لقب ملکه) ۶۲	۴۹	پینا (ناحیه)

۲۱۱	۱۵۱	تاوی نیا
۱۸۲	۱۳	تحسین اوزگوش
۱۲۵	۳۲، ۲۵، ۶، ۲	تحو تمس (فرعون)
۲۱۳، ۲۹	۳۸	تراکیا
توده‌الیاس (شاه) ۲۴-۲۷، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۰۷	۹۶	ترحاتو (هدیه ازدواج نزد بابلیها)
۲۱۲، ۲۱۱	۵۴، ۵۳، ۵۱، ۴۴	تروآ (شهر)
تورات ۱، ۳۸، ۵۵، ۱۲۵، ۱۴۷	۵۴، ۵۳	تروآد
توروس (رشته کوه) ۵، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۲۱، ۲۳، ۲۷، ۳۸، ۳۹، ۵۵، ۷۵، ۷۸	۵۴، ۵۳	تروایسا
۷۹، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۹۹	۳۸	ترووا
توز گل (دریاچه نمک) ۱۶	۵۳	ترووایسا
توش راتا ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۱۲۱	۵۴	ترویا
توکولتی نینورتا (پادشاه آشور) ۳۶، ۴۲	تسحوب (خدا-هوا) ۱۳۲، ۱۳۷	تسحوب (خدا-هوا)
تونا (دولت - شهر) ۳۹، ۴۰	۱۳۸، ۱۷۴، ۱۸۶، ۱۸۷	تسحوب حوریانی ۱۳۲، ۱۳۷-۱۳۸
توانا (= تیانای باستانی) ۲۰، ۲۶	۱۹۲	تکسیه
۴۰، ۱۳۳	۲۶	تگاراما (سرزمین)
تهور والیس (شاه) ۲۱۱	۱۸۶	تلا (گاو)
تیاتی تیسر ۴۰	۴۰	تل احمر
تیانا (شهر) ۲۰	تل العمارنه (در مصر) ۵، ۲۶، ۷۱	تل العمارنه (در مصر)
تیریوس ۶۷	۱۷۵، ۱۲۱	تل بار سیپ
تی پیا (سرزمین) ۱۱۰	۴۱، ۴۰	تل براک (شمال بین النهرین)
تیتانها ۱۸۸، ۱۸۵	۱۸۸	تل حریری (منطقه)
تیفون (غول) ۱۸۸	۱۲۱	تل حلف - گزانا
تیگلت پیلیر (پادشاه آشور) ۳۷، ۴۳	۲۰۴	تل عطشانه (آلالاخ باستانی)
۴۴	۱۳	تلی پینو (خدا)
تیر لور	۱۸۲-۱۷۸، ۱۳۴	تلی پینوس (پادشاه) ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۲۸
	۲۹، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۷۱، ۱۶۸، ۱۷۰	

تیوات (خدا)	۱۲۰	حبات، حیبت (همسر خدا-هوا) ۱۳۱،
تی وانا پاراس	۷۷	۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۸۷، ۱۹۳
		حبرون (ناحیه) ۵۶، ۱
ج		حپاتو (الهه برجسته خدایان) ۱۳۸
جانسون	۳	حت (نام در تورات) ۵۸، ۱
جرجاشیان (قوم در تورات)	۲، ۱	(حتی = ختی، حتیان) ۱، ۲، ۶، ۳۸، ۵۶
جساب (جهانگرد)	۳	حدامو (مار) ۱۸۸
جیهان (رود، پیراموس باستانی)	۱۲	حزقیال ۱
		حسویی (خدا) ۱۳۹
ح		حلب (شهر) ۳، ۲۱، ۲۵، ۲۸-۳۰،
حاتاریکا (حداخ در تورات)	۴۰	۳۹، ۴۰، ۶۸، ۷۱، ۱۳۲، ۱۷۳، ۱۷۴
حاتی (زبان، قوم، سرزمین)	۳، ۵، ۶،	حماة (شهر) ۳، ۴، ۶، ۷، ۴۰، ۴۳، ۴۴،
	۱۰، ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۲۶، ۳۲، ۳۴،	۵۵
	۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶،	حموری ۲۲، ۶۷، ۸۸، ۸۹، ۹۴، ۹۸
	۴۷، ۴۹، ۵۵-۵۸، ۶۴، ۷۲، ۷۳،	حمّوا ۶۴
	۷۷، ۷۹، ۹۵، ۱۱۹، ۱۳۴،	حموی ۴
	۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۱،	حواسی (سنگ) ۱۴۹
	۱۶۵، ۱۷۰، ۱۹۳	حوبه (آبنا در تورات) ۲۸
حاتیایی	۶۴، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۷۵، ۲۰۹،	حوری، حوریانی (زبان)
حاتی لی	۵۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۶،	حوریه، حوریانیه (قوم) ۲۲، ۲۴، ۲۵،
حاتی یاوا (سرزمین)	۴۶	۳۶، ۳۸، ۵۸، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۱۱۵،
حازّی (کوه)	۱۳۸، ۱۸۶	۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۱-۱۳۳،
حاسو (سرزمین)	۱۷۳	۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۶، ۱۷۰،
حالانی (واحد مقیاس)	۸۱	۱۷۲-۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۳،
حالکی (مادر-خدا)	۱۵۰	۲۰۶، ۲۰۹
حالمان (شهر)	۴۰	حوریان زیپاس (خدا) ۱۵۵
حالتنوا	۱۴۹	حورّیس (گاو مقدس) ۱۱۱، ۱۳۸، ۱۳۹
حامت کوشای	۱۳	

رأس شمرا (اوگاریت باستانی)	۱۳	خ	
۱۹۵، ۱۲۱، ۳۶	۱۲۶، ۲۸	خابور (رود)	
رامسس ۲، ۶، ۳۲-۳۴، ۳۷، ۴۲	۱۲۱	خالدیایی (زبان ناحیه وان)	
۱۳۷، ۷۲	۷۹	خالوبس (منطقه)	
رایت	۶، ۲	خته (سرزمین)	
۳	۵۵	ختی ها - هیتی ها	
رحادامانتوس	۵۳		
رفائیان (قوم)	۱		
۱۹۳، ۵		د	
رمسی			
روت	۵۵، ۳۳	داردانیانها	
۹۷	۱۳۳	دامکینا (خدا)	
رودس (جزیره)	۵۳، ۵۲، ۵۰	دانا اوی (شهر)	
روم، رومیها	۱۳۵، ۱۰۶، ۶۲، ۱۵	۴۱	
ریگ ودا	۲۰۷	۱۱۱	
		دانتکوا (سرزمین)	
		۴۱	
		دانونیایی ها (قوم)	
ز	۱۲۷، ۴۱	دانی اونا - آنادوانایی	
زابابا (پرستشگاه)	۵۳	دئوکالیون	
۱۴۹			
زاروآر (شهر)	۱۷۴، ۱۷۳	دجله	
۳۸، ۲۹			
زالآرا (شهر)	۲۱، ۲۰	دردنی	
۵۴			
زالبا (شهر باستانی)	۱۷۴، ۶۸، ۱۹، ۱۳	دلفی - پیتو	
۱۸۵			
زالپووا	۱۹	دنیم	
۴۱			
زنوس (خدا)	۱۸۵، ۱۸۳، ۵۲	دوری ها (قوم)	
۵۰			
زنجیرلی (= سنجرلی، شهر)	۳۹، ۵	دولاپورت	
۱۱			
۲۰۶، ۱۹۹	۴	دیویس	
زوپا	۱۷۴		
۹۱		ذ	
زوواپیس			
۱۲۱	۴۳	ذاکر	
زیپاروا (خدا)			
۵۱، ۵۰، ۴۵			
زیپاسلا (سرزمین)			
۱۴۸، ۱۴۴، ۱۳۸		ر	
زیبالاندا (سرزمین)			
۸۱	۱۸۵	رآ (همسر کرونوس)	
زیپیتانی (واحد وزن)			

۳۲	ستحوس	۱۶۷	زی تیس
۱۹۸	ستخ (خدای طوفان مصریان)	۲۱۱	زیدانتاس
۱۱۷	ستم (گروه زبانی)	۱۳۴	زیتوهی (نوه خدا-خورشید)
۶۹، ۵۱-۴۸، ۳۵، ۳۰	سحا (رود)		
۱۱۲		ژ	
۱۸۸، ۴۳، ۱۳	سرلئوناردوولی	۱۱۷	ژرمنی
۱۱۱، ۱۸۶، ۱۳۹	سریس، سریسو (گاومقدس)	۱۳۱	ژوپیتر دولیکنوس
۴	سسوس تریس (فرعون)	س	
۱۹۳	سکاها	۳۸	سپالومه (شاه حاتی)
۲۰۴، ۷	سکجه گزو	۱۰۶، ۱۰۵	سپپی دووا (شهر)
	سیلا (جامی تندیس خدا در پرستشگاه)	۹۹	ساحان
۱۴۴، ۱۴۲		۱۳	سادات آلپ
۱۸۷، ۶۰، ۲۳، ۲۰، ۱۰	سلطنت قدیم	۲۶	سادیاتس
۲۱۳، ۲۰۹		۵۳	ساریدون
۲	سلیمان	۴۴، ۴۳	ساردوریس (شاه اورارتو)
۳۹	سمثال (یا ئیدیه، زنجیرلی)	۴۴	سارگن (شروکین)
۱۹۹، ۴۴-۴۱		۱۳۴	ساریسا (ناحیه)
۴۲	سموئیل	۱۹	سالاتی وارا
۵۴	سمولیا (شهر)	۵۸	سامی
۶، ۵	سویی لولیوماس (شاه حاتی)	۲۲	سامسودیتانا
۵۵، ۴۵، ۳۸، ۳۶، ۳۵، ۳۰-۲۷		۱۷۱، ۱۳۲، ۳۵، ۳۴، ۲۶	ساموفا (شهر)
۱۰۲، ۷۳-۷۱، ۶۹، ۶۲، ۵۸، ۵۷		۱۶۷	ساناهوئیتا (سرزمین)
۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۶۹			ساتاس (= ساندون، شاه، خدا، سردار)
۲۱۳، ۲۱۲، ۱۷۰		۱۷۴، ۱۷۳، ۱۶۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۲۸	
۱۰۳	سوتو (افراد سبک اسحله هیتیایی)	۱۶۷	ساناهوئیتا (سرزمین)
۲، ۳	سوریه (= آمورو)، سوری، سوریایی	۱۰۲	سانسکریت
۳، ۶، ۷، ۱۳، ۱۵، ۲۱-۲۳، ۲۵		۱۳۳	سahas ساراس (خدا)

	ص	۲۹-۲۷، ۳۴-۳۱، ۳۶، ۳۸، ۴۰-۴۴
۴۳	صور (بندر فینیقی)	۴۸، ۵۰، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۸، ۱۰۵
۴۳	صیدا (بندر فینیقی)	۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۷۵
۲	صیدونیان (قوم)	۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۸
		۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸
	ط	۶۸
۱۳۵، ۱۲۷، ۱۳	طرسوس	سومری، سومریها ۹، ۷۰، ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۸۸، ۲۰۴
	ع	۱۲۳
۹۴، ۷۹، ۴۲	عبری، عبرانی، عبرانیان	سیبل (= کوبله) ۱۸۳
۹۷		سیپار (زیستگاه خدای خورشید) ۱۵۲
۳۵	عشتر - ایشتر	سیس ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۸۱
۲۸	عطشانه - آلالاخ	سیواس ۱۷
۵۶، ۲	عمالقه	
۲	عمونیان	ش
۱	عهد عتیق	شائوشکا (ایشتر حوریانیها) ۱۳۲
۹۷	عیر	۱۳۸، ۱۳۹
۵۵، ۱	عیسو	شارل تکسیه ۴
	ف	شاروما (گوساله تسحوب) ۱۳۲
۱۹۹، ۱۹۶، ۱۴۴	فاسی لر (ناحیه)	۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹
۳۰-۲۷، ۲۵، ۲۲، ۲	فرات	شانتز ۵
۱۲۶، ۱۲۴، ۱۲۱، ۵۶، ۴۲، ۴۰، ۳۶		شر-کوشوخ (شاه) ۳۲، ۱۳۹
۲۰۲		شروکین (سارگون) ۱۷۵
۱۳	فرات میانه (عمار باستانی)	شیکل ۷۷، ۷۹، ۹۲، ۹۳، ۱۵۴، ۱۵۹
۶۲	فراحتین (= فراکتین)	شلمنصر ۳۶، ۴۲-۴۴
۱۳	فراکتین	شوتارنا (شاه میتانی) ۲۸
۳۲، ۲۸	فراعنه	

ک	۱۱، ۱۰	فردریش
کاپادوکس (= رود دلیجه ایرماق) ۷۵	۱	فرزیان
کاپادوکیا، کاپادوکیایی ۷، ۱۹، ۶۸، ۷۷، ۱۹۰، ۱۰۱	فرعون ۴-۶، ۲۵-۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۴	
	۳۵، ۶۷، ۱۲۱، ۱۳۷	
کاتااونیا ۷۹، ۲۳	۱۳۵، ۴۴، ۳۸	فروگیا، فروگیایی ها
کاترو (گروهی از زنان) ۹۱۵۱	۳۸، ۱۵، ۵، ۳-۱	فلسطین، فلسطینی
کاتوزیلی (شاه حاتی) ۳۸	۴۲، ۵۵-۵۸، ۱۰۴	
کاراخنا (ناحیه) ۱۳۴	فورر ۸، ۱۰، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۵۰، ۵۱	
کارکیا ۵۴	۵۶، ۵۷، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۵	
کارکیسا (ناحیه) ۱۱۲، ۵۴	۱۲	فوندر اوستن
کاریا، کاریایی ۵۴-۵۲	۱۸۸، ۴۳، ۴۱	فینیقی، فینیقیها
کاسکا (قوم) ۲۵، ۲۶، ۳۱، ۳۴، ۳۷، ۳۸		
کاسی (قوم) ۱۰۲، ۱۰۱، ۳۴	ق	
کاسیوس (کوه) ۱۸۶	۳۵	قاداش مان-انلیل (شاه)
کالگاتوری (آلت موسیقی) ۱۴۹	۳۵-۳۴	قاداش مان-تورگو (شاه)
کالوالا (داستان فنلاندی) ۱۸۳	۲، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۵۵، ۱۰۴، ۱۰۶	قادش
کامائو (شهر) ۳۹	۴۹، ۴۵، ۳۷، ۳۵	قبرس (= آلاسیا)
کامروسپاس (الهه) ۱۸۳، ۱۸۰	۵۰، ۵۲، ۱۰۳	
کاتوزی لیس (شاه حاتی) ۳۸	۱	قدمونیان (قوم، در تورات)
کانش (= کول تپه) ۱۹، ۱۸	۴۳	قرقر (شهر)
کاولی ۸	۱۲، ۱۳	قره تپه (= قونیه = البستان)
کراوفوت ۵	۴۱، ۱۲۷	
کرت (جزیره) ۵۲، ۵۰	۱۶	قزل ایرماق = هالیس
کرکمیش (پایتخت سوریه) ۷، ۵، ۳	۳	قسطنطنیه
۲۸-۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰	۱	قنزیان
۴۲-۴۴، ۶۸، ۷۹، ۱۳۵، ۱۷۳	۲۰۴	قونیه
۱۹۹، ۲۰۴	۱	قینیان (قوم، در تورات)
کرمیل (کوه) ۱۵۲		

کرنک (معبد)	۷۲، ۲	کوماگنه (ناحیه)	۳۹
کرونوس (خدای زمان بیکرانه)	۱۸۵	کومانانا (شهر مقدس)	۱۳۲، ۶۷
کسیس	۱۸۸	کومانانا-کومانی	۱۳۲، ۳۱
کلودشفر	۱۳	کومانای کاپادوکیایی - کومانی	۱۳۲
کمپبل تامپسون	۸	کومانی (شهر، الهه) ۳۱، ۳۲، ۱۳۲، ۱۹۳	
کنتوم (گروه زبانی)	۱۱۷	کومانایی	۱۳۷
کنعان، کنعانی، کنعانیان (قوم)	۱، ۲	کومیا (زیستگاه خدا-هوا)	۱۵۲
	۳۲، ۵۶، ۱۴۵، ۱۸۸	کومّی یا (شهر)	۱۸۶
کنوت زون	۹، ۵	کوموخی (ناحیه)	۴۴، ۴۳، ۳۹
کنوسوس (سرزمین)	۵۲	کوالیا	۳۰
کوئه (سرزمین)	۱۲۷، ۴۴، ۴۳	کی بیسترا (= کویستر) - هوپس نا	۲۰
کوبابا (الهه)	۱۳۵	کیپرت	۱۹۳
کوبه به-کوبه له (الهه مادر، در فروگیا)		کی چن	۲۱۳
	۱۳۵	کیزوواتنا (شهر) ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۹	
کوروس تاما	۵۷	۳۴، ۳۷، ۴۲، ۶۸، ۶۹، ۷۱-۷۳، ۷۸	
کوروتنا (خدا)	۱۸۱، ۱۳۹، ۱۳۴، ۳۴	۷۹، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۹۳	
کوزیکوس (ناحیه)	۵۳	کیسینا (زیستگاه الهه نانائیا)	۱۵۲
کوزینا (زیستگاه خدای ماه)	۱۵۲	کی گولی	۱۰۲
کوساتا (هدیه ازدواج در هیتیایی)		کیلکیا (= کوئه؛ کوی) ۱۳، ۱۶، ۱۷	
	۹۷، ۹۶	۲۳، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۵۰، ۵۱، ۶۸، ۶۹	
کوسارا (شهر) ۱۹-۲۱، ۱۳۶، ۱۶۸		۷۹، ۱۰۸، ۱۲۷	
۲۱۱، ۱۷۰		کیلکیایی	۷۸
کوشوخ (خدای ماه)	۱۳۹	کیمری ها	۱۹۳
کول تبه (کانش باستانی نزدیک قیصریه)		کی نالوا	۳۹
	۱۹۰، ۱۸، ۱۳		
کولیتا (الهه ندیمه ایشتار)	۱۳۳، ۱۳۹	گ	
۱۴۵		گارستنگ	۱۹۳، ۱۳، ۷
کوماری (خدا)	۱۸۷، ۱۸۴	گازارنولی	۱۵۹

گاسیا (سرزمین)	۲۶	لوژی (به هیتیایی: بیگاری)	۹۹، ۶۵
گاوورکاله سی (کافر قلعه)	۴	لودیایی	۱۹۳
گدیکلیک	۱۳	لودیه (سرزمین)	۴۴، ۲۶
گزانا (تل حلف)	۲۰۴	لوسنا (منطقه)	۲۰
گلب	۱۲، ۸	لوکا (سرزمین)	۵۳، ۵۱، ۵۰، ۴۷، ۴۶
گوته	۱۱، ۱۰	لوکیا (سرزمین)	۵۳، ۵۰، ۴۶
گوریان زاخوس	۱۸۸	لوکیایی (زبان)	۱۲۵، ۱۲۱، ۱۸
گوتربوک	۱۸۴	لوکیایی ها (قوم)	۹۶
گورساماسا (شهر)	۱۵۱	لوویا (استان)	۱۲۷، ۹۵، ۹۳، ۸۲
گورگوم (شهر)	۴۴، ۴۳، ۳۹	لوویایی (زبان، استان)	۱۱۹، ۱۱۸، ۱۳۵-۱۳۳، ۱۲۸-۱۲۵، ۱۲۱
گولدمن	۱۲۷	لوویایی ها (قوم)	۴۲
گولسیر (الهه)	۱۸۲، ۱۸۱، ۱۷۸	لیتوثوس	۱۵۰، ۶۲
گیلگمش	۱۷۵، ۱۲۱	لیسترا (= لوسترا)	۲۱
		لیل وانیس (پرستشگاه)	۹۱
		لیه زینا (شهر)	۱۸۰
		لیوانی (الهه زمین)	۱۴۸
			م
لابارنا	۱۶۷، ۱۶۴	ما-بلونا (الهه جنگ)	۱۳۲
لابارناس (لقب شاهان هیتیایی)	۲۰	مادها	۱۹۳
	۲۱۱، ۶۸، ۵۸، ۳۸، ۳۲، ۲۳، ۲۱	مادووآتاس	۷۱، ۴۵، ۲۶، ۲۵
لاتینی	۱۱۸-۱۱۶	ماراسانتیا (= هاليس، قزل ایرماق)	۱۶
لارسا (شهر)	۹۸	ماراتیس	۱۶۷
لارنس	۸	مارکاسی (= مرعش)	۳۹
لازیاس (= لسبوس)	۴۶	مارگرون	۱۳
لاندا	۲۱، ۲۰	ماروواس	۹۱
لبنان	۱۷۵، ۶۸، ۵۶، ۲۸، ۲	مارى (ناحیه)	۲۰۵، ۱۲۱
لمین کاینن (قهرمان فنلاندی)	۱۸۳		
لوبارنا (شاه حاتی)	۳۸		
لوحوتی	۳۹		
لوحوزاتیا (شهر)	۱۷۳		

۲	موآبی	۱۵۱	ماسا (سرزمین)
۳۸	موتالو (شاه حاتی)	۱۳	ماشات (ناحیه)
۵۴	موتولوس	۱۹۰	مالوان
۱۵۱	موتیس	۱۱۲، ۴۸	ماناپا-تارحوتاس
مورسی لیس ۲۱-۲۳، ۳۰-۳۲، ۴۵، ۴۶		۱۱۲	ماناپا-دائاس
۴۸، ۵۶، ۵۷، ۶۲، ۶۳، ۱۰۵، ۱۱۰		۱۲۴، ۵۲، ۴۲، ۳۴، ۱۵	مدیترانه
۱۱۱، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۶۷		۱۵۲، ۱۳۵	مردوک (خدای بابلیها)
۱۷۰، ۲۱۱-۲۱۳		۱۰۸، ۱۳	مرسین (شهر)
۳۸	موسیائیا (قوم)	۲۰۴، ۳۹	مرعش
۶۷	موشکنو (= توده مردم)	۸	میریجی
۳۸، ۷	موشکی (قوم)	۱۳۴	مزولا (الهه، فرزند خدا-خورشید)
۵۲، ۵۱	موکنای (سرزمین)	۵	مسرشمیت
۵۱، ۵۰	موکنایی	۱۳	مسکنه (ناحیه)
۱۸۲	موگوار (نیایش)	۲۵، ۴-۲	مصر، مصری، مصریان
۱۸۲، ۱۵۸	موگسار (نیایش)	۲۷، ۳۵، ۳۷، ۴۱، ۴۸، ۴۹، ۵۷، ۶۰	
۱۱	مولر	۶۲، ۶۷، ۷۲، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴	
۴۸، ۳۸، ۳۴-۳۲	موواتالیس (شاه)	۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۷	
۴۹، ۵۴، ۵۷، ۶۰، ۱۰۴، ۱۳۶، ۱۶۹		۲۰۶-۲۰۸، ۲۱۳	
۱۹۸، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۲		۳۸	مقدونیه
۱۱۲	موای شیر مانند	۵۶، ۵۵، ۱	مکفيله (غار)
۷۱	میتاس	۳۸-۴۰، ۲۷، ۱۲	ملطیه (= میلید)
میتانی (فرمانروایان آریایی در حاتی)،		۴۴، ۵۳، ۶۱، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۴	
میتانی ها ۲۵-۳۰، ۶۰، ۶۹، ۷۱-۷۳		۱۹۹	ملطی
۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۲۶		۱۸۳	ملیسایی
۳۶	میتانی-هانی گال بات	۱۲۳	مندایی (زبان)
۲۰۶، ۱۹۵، ۱۸۷، ۱۲۳، ۱۰۵	میتانیایی	۱۳۸	مُنس کاسیوس (کوه)
۳۰	میرا (حکومت)	۱۶۱	منوتیوس
	میسرایم - مصر	۵۶	موآب (دشت)

۱۸۸	نونوس	۱۰	میسن (موکنای)
۲۴	نیکال-ماتی (ملکه)	۵۳	میلاتوی (سرزمین)
۱۲۴	نیل (رود)	۵۰، ۴۹	میلواتا (شهر)
۱۳	نیلسون		میلواندا- میلواتا
۱۴۵، ۱۳۹، ۱۳۳	نیناآا (ندیمه ایشتار)	۵۳، ۵۱-۴۸، ۴۶	میلواندا (شهر)
۱۳۳	نینلیل (خدا)	۵۰	میلیاس (ناحیه)
۱۵۲	نینوا (اقامتگاه ایشتار)	۱۹۸، ۴۳، ۴۰، ۳۹، ۷	میلید (= ملطیه)
۴۰	نینی تسحوب (شاه)	۸۱، ۷۹، ۷۷	مینا (= من، واحد وزن)
۴	نیوبه	۱۵۹	
		۵۲	مینوس (= دولت)
	و	۲۵، ۵۰	مینویی (سلسله)
۱۲۶، ۱۰۲	وارونا (خدا)		
۳۰، ۲۷	واسوکائی (پایتخت میتانی)		ن
۱۵۹	والهی (نوشابه نیایشی)	۱۷۵، ۱۸	نارام-سین
۲۲	وان	۱۰۲	ناساتیا (خدایان دوقلو)
۱۲۱	وانی (زبان ناحیه وان)	۱۳۸	نامنی (کوه)
۱۳۴	ووروسمو (الهه خورشید)	۱۵۲	نانائیا (خدا)
۱۸۱، ۱۷۱	وورو نکاتی	۱۳۸، ۱۳۴، ۲۲	نریک، نریکا (شهر)
۱۸۸، ۸	وولی (سرلئونارد)	۱۷۷، ۱۷۰	
۵۵، ۳۲	ویلوسا (ناحیه)	۱۱۹، ۱۹	نسا (= کانش)
۵۴	وی لوسیا	۱۱۹	نسایی (زبان)
۳	ویلیام رایت (مبلغ مذهبی)	۷، ۴	نشاتاش
۴	ویلیام همیلتون	۸۲	نقده (در آناتولی)
۷، ۶	وینکلر	۶۸، ۲۶، ۲۱، ۲۰	نناسا (شهر)
		۳۴، ۲۸	نوهاسی (= سوریه مرکزی)
	ه	۶۹، ۳۵	
۳۰	هایالا	۱۰۴، ۷۸، ۵۵، ۴۲، ۳۸	نو-هیتیایی
۵۸	هات توس (آس)- هات توساس	۲۰۶، ۲۰۴، ۱۳۵، ۱۲۷	

۱۳	هتی گولدمن	هات توساس (پایتخت) ۱۶، ۱۷
۵	هذلُم	۲۴-۲۰، ۲۶، ۲۷، ۳۴، ۳۸-۳۶، ۴۰
۹۶، ۴	هرودوت	۵۸، ۶۳، ۶۷، ۱۱۱-۱۱۳، ۱۲۳
۱۱۶، ۱۰۸	هروزنی	۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۶
۱۶۷	هستائیرا	۱۲۸، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۸۹، ۱۹۸
۱۸۸، ۱۸۶، ۱۸۵	هسیود	۱۹۹، ۲۱۳
۱۶۱، ۱۶۰	هکتور	هات توسی لیس (لقب شاهان هیتی)
۵۴	هلن (قهرمان تروآ)	۲۱-۲۳، ۳۳-۳۵، ۳۸، ۴۸، ۴۹، ۵۷
۱۹۳	همیلتون	۵۹-۶۳، ۷۲، ۷۸، ۱۱۱، ۱۳۲، ۱۳۷
۱۰۲	هند و آریایی	۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۹۳
۶	هند و اروپایی، هند و اروپاییان	۱۹۸، ۲۱۱، ۲۱۲
۱۱۸-۱۱۶، ۶۴، ۵۸، ۱۸، ۱۱-۹		هادرِس (جهان ارواح) ۱۵۹
۲۰۹، ۱۶۳، ۱۲۶، ۱۲۱، ۱۲۰		هارتواندولیس ۷۷
۷۱	هند و ایرانی	هارم هاب (فرمانروای مصر) ۳۲
۱۰۲، ۱۵	هندوستان	هازیاس ۲۰۹
۱۷۶	هوپاسیاس	هاساملیس (نگهبان الهه ها) ۱۸۲
۶۸، ۴۰، ۳۹، ۲۰	هوپیس نا (ناحیه)	هاس سووا (ناحیه) ۱۶۸
۱۳۲	هوده - اودا	هاک پیس (شهر) ۱۷۰، ۳۳
۱۶۸، ۱۳۲	هورما (خدا)	هاکینئر ۸
۱۳	هوروز تپه	هالیس (= رود قزل ایرماق) ۴، ۱۷، ۲۶
۲۰۹	هوزیاس (شاه)	هاناهاناس (الهه) ۱۷۹-۱۸۳
۸، ۵	هوگارت	هانتاپیس ۷۷
۶	هوگو وینکلر	هانتاوی یاس ۷۷
۱۳۴	هولا (الهه، فرزند خدا - خورشید)	هانتی لیس (شاه) ۲۲، ۲۳، ۲۱۱
۵۱، ۵۰، ۴۱، ۳۳، ۱۰	هومر، هومریها	هانزوسرا (شهر) ۷۷
۱۶۲، ۱۶۰، ۵۴، ۵۲		هانی گال بات ۲۵
۵	هومن	هاهی ماس ۱۸۱، ۱۸۲
۱۳۳	هوواساناس (خدا)	هایاسا (شهر) ۲۷، ۱۱۰

۱۷۵	هوواوا (= هومبابا)
۱۴۹	هوهوپال (آلت موسیقی هیتیایی)
۷، ۵۱	هیتی، هیتی ها (= ختی ها)
۱۳-۹، ۱۵، ۱۶، ۲۶-۱۸، ۳۳-۲۸	
۳۶، ۳۸، ۴۵، ۴۶، ۴۹-۵۱، ۵۹-۵۳	
۶۲، ۶۴، ۶۸-۷۰، ۷۵-۷۹، ۸۲، ۸۵	
۹۰، ۹۸، ۱۰۱-۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷	
۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۳	
۱۳۷، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳	
۱۷۱، ۱۷۲، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۶	
۲، ۱۳-۵، ۱۶، ۲۱-۱۸	هیتیایی ۲
۲۵-۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۸-۳۶	
۴۰-۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۵-۵۸، ۶۰-۶۳	
۶۵، ۶۷-۷۳، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۳	
۸۵، ۸۸، ۹۱-۹۷، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۰	
۱۱۲، ۱۱۵-۱۲۱، ۱۲۳-۱۲۹، ۱۳۵	
۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶	
۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲-۱۵۵، ۱۶۲-۱۶۶	
۱۷۱-۱۷۵، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸	
۱۹۰-۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹	
۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳	
۱۰	هیتی شناس
۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۹۳	هیتی شناسی
۱۳، ۱۲، ۸-۳	هیروگلیف، هیروگلیفی
۴۱، ۴۹، ۷۲، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۱	
۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۹	
۱۲۵	هیروگلیفی لوویایی
۴، ۱۲، ۳۸، ۴۰	هیروگلیفی هیتیایی
۱۲۴-۱۲۸، ۲۰۴	
۹۱	هیلاریزی
ی	
۳۹، ۴۱	یائیدیه
۹۱	یارازالماس
۱۵۱، ۱۵۷	یارس (خدا)
۴، ۳۵	یازیلی کایا (صخره نوشته)
۳۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۵	
۱۹۰، ۱۹۲-۱۹۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۴	
۲۰۷	
۲۱	یام هاد (دولت)
۲، ۱	یوسیان (قوم، در تورات)
۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲	یوزگات
۱، ۲، ۵۶	یوشع
۱۳، ۱۰۸	یوموک تپه
۳۸، ۱۰	یونان، یونانی، یونانیان
۵۰-۵۲، ۵۴، ۷۹، ۱۱۶-۱۱۸، ۱۲۰	
۱۸۸، ۱۸۵	
۵۶، ۵۸، ۹۷	یهودیه